

پیش سخن

در برابر دو بحران، سینه به سینه ایستاده ایم. جنگ راهبردی بین المللی و به هم ریخته گی داخلی. در سطح داخلی، از رهبر سیاسی تا روشنفکر و قلم دار، خود آگاه و نا خود آگاه، هنوز زیر آوار قیاس و پندار صد ها سال قبل خوابیده ایم. به آینده چنگ می زنیم، از دست مان در می رود. بازگوش بحران، در طراحی ذهنیت نسل های جوانتر از ما بسیار حیاتی است. برای مردان و زنان آینده، که در صحنه کشمکش ها، مأموریت های سیاسی و اجتماعی را به دوش می گیرند، دانستن این که بحران و شکست و ریخت ها، سنت و آداب سیاسیون، گرایش های قدرتمندان و فرهنگ سیاسی چه قانونمندی و ناقانونمندی هایی را پشت سر گذاشته، می تواند در تولید احساس عبرت و تجربه، کارساز باشد.

در شرایطی نفس می کشیم که آتش درهستی ما از سوی دیگران افتاده است و راه خود را خود گم کرده ایم. تاریخ ما در واقع فرار از این آتش است. راه چاره این است که سرنوشت خود را با قدرت های بازیگر گره بزنیم تا نتوانند در زمین ما، منافع و اولویت های حیاتی ما را فراموش کنند. ما در جنگ با قدرت ها هیچ چیزی را برای ایجاد پایه های یک زنده گی و فرهنگ بهتر به دست آورده نتوانسته ایم. در واقع برای دیگران جنگیدیم. نیاز تاریخی ما پرورش قدرت و ظرفیت همسویی با دیگران است. همین قدرت ها، سه نسل ما را جنگانیدند؛ برنده جنگ های گرم و «سرد» شدند و آخر کار، در بیابان بی رحمانه ای رها شدیم تا گوشت یکدیگر را به دندان بگیریم؛ خون همدیگر را بنوشیم و ... آن چه از دست آورد های «جهاد» به ما رسید؛ همین بود. اکنون نباید مغز خود را بازیچه «جهاد» فرمایشی از سوی پاکستان و ایران قرار دهیم. تاریخ درس سختی به ما داده است. نیاز به همگرایی با قدرت هایی داریم که ایران و پاکستان را نیز به مرور زمان گام به گام زیرپاشنه خود له می کنند. به مغز سرد، واقعیت نگری و نان و کار و اعتماد نیاز داریم. نوعیت حوادث تاریخی در کشور ما با دیگران تفاوتی ماهیتی ندارد. این قدرهست که از زمان عقب افتاده ایم و باز هم از روی عادت ژنتیکی، همه چیز را با چشم دیروز می بینیم؛ دیروزی که انباشته از تأسف های بی پایان است.

در کشوری که از نظر اقتصاد، فرهنگ سیاسی، و دیدگاه های قومی، دارنده چهارچوب های قانونمند و بسترساز باشد، تمایلات و آرمان های طیف های پیچیده تباری را به نام «انسان» به راحتی می تواند آئینه داری کند، ولی در احوال آشفته حال عمومی، همه واکنش ها، خارج از محدوده های قانونمند و استوار بر تساهل و اطمینان اتفاق می افتند.

شرح رویداد ها الزاماً پس از فرونشینی کولاب های اجتماعی به نوشت می آیند. نوشته های گنجائیده درین کتاب، درگرمگرم حوادث، مطابق تقویم روزانه یادداشت گذاری شده است. این که مسایل دربستر چهارچوب های همه پذیر (از نظر مخاطبان) می تواند به جریان افتد، یا برعکس؛ درحیطه عنان نه نگارنده وهم هیچ کس؛ نیست.

درکشورما، هیچ ساختار، هیچ جریان و هیچ بستری وجود ندارد که ایلغار حوادث خشونت بار، آن را چندین مرتبه درهم نشکسته باشد. دریک نگاه، همه چیز از خط خارج شده و دیدگاه ها وارونه و فضا برای همزیستی درازمدت بیش از گذشته تیره تر شده است.

با این اوصاف، تحلیل ها و روایات از حوادث دریک چنین شرایطی می تواند همزمان دوستان و دشمنان مشترک بزاید و کج نگری ها، دگرگونه فهمی و انتقادات را برانگیزد.

«تاریخ سوخته» را درست برای همین منظور تدوین کرده ام که امیدوارم فضا برای بحث های سیاسی و تاریخی را که به سرنوشت آینده مملکت ما رابطه دارد، مساعد کند. مناظره ها درافغانستان طبق معمول از زبان لوله های تفنگ بوده است و اینک تقابل نظرات اگر از زبان اهل نظر و مشتاقان عرصه اندیشه راه بیفتند، گامی به جلو برای بازآفرینی فرهنگ مدارا و همزیستی خواهد بود.

رزاق مأمون
دهلی- اسد 1392

وقایع اتفاقیه
به ایستگاه خطر نزدیک می شویم
جلد نخست

قطعاً بدترین جنبنده گان نزد خداوند، کرها و لال هایی هستند که نمی اندیشند. انفال آیه ۲۲

شام- دلگیر، موذی

من هیچ چیزی پربها به غیر از یک رشته دریافت ها و اندیشه های تجربی و کتابی در اختیار ندارم. در شرایطی که گاه احساس می کنم همه چیز در بحر تیره گی شناور است، اگر نقشی به اندازه «شیطان چراغ» بر عهده من قرار بگیرد، در کمال آرامش زندگی کرده و در کمال قناعت خواهم مُرد.

در کلبه های سنتی، هنوز نقش «شیطان چراغ» از واقعیت زنده گی آدم ها بیرون نرفته است. من که یادم هست، شیطان چراغ را در حفره یی در سینه دیوار یا روی «صندلی» می گذاشتند. غلبه کامل شب های تاریک کورسوی شیطان چراغ زیر سوال می رفت. ای چه بسا که نور غم انگیز شیطان چراغ، با آهنگ پیره مرد ساکن خانه در شب های زمستان، در جمع چند کس مثل خودش یا مهمان از راه رسیده، لحظه ها را رنگ و بو می دادند. آن که بوستان سعدی، معراج محمدی و شاهنامه را با کمپوز متعارفی برای دیگران می خواند، ابروها بالا می انداخت؛ نفس می گرفت و ندای خود را اهتزاز بیشتری بخشید و کیف می کرد. سایه آدم ها روی دیوارهای خاکی می جنبیدند. غالباً سعدی خوان و شاهنامه گوی خانه، خود کوره سواد داشت به سان کورسوی شیطان چراغ جاخوش کرده در چراغان سیاه. شاهد بوده ام که هنگام حافظ خوانی و روایات معراج محمدی و مثنوی، زن های خانه به خواب می رفتند.

آن چه درین کتاب خواهد آمد، تلاش های بندگی من برای راهیابی به احتمالات و اسرار وقایع است. نقش من اگر در سطح همان شیطان چراغ شب های رازناک کلبه های خاموش هم محاسبه شود، پاداشم را گرفته ام. من ازین سوی دیوار درون، بر «اتاق های فرمان» هیولاهای حاضر در بسترگاه کشورم، مثل «شیطان چراغ» قلاب روشنایی می اندازم تا چیزی را گیر بیآورم و درین صفحات تحریر کنم.

ششم دلو - شامگاه

آهنگ هایی که در روح من برج خیال بنا می کنند، کم اند. راستش سرم زوری می کنند... حالا، موسیقی بر آتش حافظه ام باد می زند. اوصاف موسیقی تنها این نیست که «غذای روح است»، آتش بیار معرکه روح نیز هست. امروز که سرگرم چیدمان مسایل مربوط به افغانستان در روزنامه انترنتی «گزارشنامه افغانستان» بودم، گزارشی تحت عنوان «نمای پنهان مارشال فهیم» از آلمان به دستم رسید. دوستی به نام «دکتر خاکستر» این طور نوشته است:

«سلام سرورم. اگر خواستی متن ضمیمه را بگذار روی صفحه «چشم انداز» و اگر نخواستید ببندازید دور؛ من باز هم دوستدار شما هستم.»

داکتر خاکستر

متن را به «چشم انداز» گذاشتم. خیلی مهم وانگیزنده است؛ اما مشت کوچکی است از خروار بزرگ. لازم می دانم، قبل از آن که بخشی از آن در جمع گزیده های کتاب حاضر قرار گیرد؛ بریده یی از گفت و گوی اورینا فالاجی با وینستون چرچیل نخست وزیر حاضر جواب و جسور انگلیس نقل کنم، بدین شرح:

اورینا فالاجی در یک مصاحبه از وینستون چرچیل سوال می کند.
آقای نخست وزیر، شما چرا برای ایجاد یک دولت استعماری و دست نشانده به آنسوی اقیانوس هند می روید و دولت هند شرقی را به وجود می آورید، اما این کار را نمی توانید در بیخ گوش خودتان یعنی در ایرلند که سال هاست با شما در جنگ و ستیز است انجام دهید؟
وینستون چرچیل بعد از اندکی تأمل پاسخ می دهد:
برای انجام این کار به دو ابزار مهم احتیاج هست که این دو ابزار مهم را در ایرلند در اختیار نداریم.

خبرنگار سوال می کند این دو ابزار چیست؟ چرچیل در پاسخ می گوید:
اکثریت نادان و اقلیت خائن.

سند ارسالی به گونه عکس ارسال شده درین کتاب صرفاً متن آن را انتقال می دهم:
نامه سفارت افغانستان به وزارت امور خارجه
لست انتقال پول در ربع دوم سال 1382 هجری شمسی از عواید صکوک سفارتکیرای دولت
انتقالی اسلامی در برلین
مصارف تداوی محترم مارشال فهیم معاون اول ریاست د.ا.ا. و وزیر دفاع
شماره چهارم:
مقدار به دالر

تسعیر به یورو 4209,41

شماره هدایت 12642

تاریخ هدایت 82/6/11

مرجع احکام ریاست اداری محترم امور خارجه

تاریخ انتقال به مرجع مصرف 20/08/03

فرستنده گزارش افزوده است:

چند نکته را ناگزیرم در ذیل سند بالا ردیف کنم:

یکم: با توجه با قوانین نافذه در زادگاه ما، مصارف تداوی به استثنای زخمی های جنگ و موارد مشابه، ظاهراً بر دوش فرد بیمار است و اما مصرف 42000 یورو برای تداوی بیماری جناب مارشال فهیم وشگفتا با حکم شخص جناب فهیم از بودجه سفارت افغانستان در برلین، تخطی از قانون است و بیش از قانون است و کمتر نیست.

معاون اول رئیس جمهور ما، برای تداوی بیماری، نه به دیگر کشور های اروپایی قدم رنجه می کند و نه هم به شهر های دیگر آلمان و چرا فقط در برلین؟ صاف و ساده به خاطر آن که سفارت افغانستان در برلین به علت حجم بلند مراجعه پناه گزینان، بیشترین درآمد را از ناحیه تمدید پاسپورت و نکاحنامه و تذکره و صد ها موارد حقوقی دیگر دارد.

جناب مارشال با در نظر داشت همین باریکی، برای مداوای بیماری خودش به برلین سفر می کند و به سفیر حکم "پیشنهاد" را دیکته کرده و خود در ذیل پیشنهاد، حکم پرداخت 42000 یورو را

در برگه رسمی سفارت و از بودجه سفارت دستخط می نماید و بی هیچ بنیاد قانونی. و آن ناتوان سفیر ما هم دم نمی زند، زیرا نیک می داند، یک « نه درشت » کافیسست که او را از سمت سفارت به زیر کشند.

در حالی که آن قدرتمدار، یکی از ثروتمندترین افراد دولت تیموکرات و الیگارش و یا " گروه رفتار " دولت حامد کرزی بوده و است و مصارف این چینی باید با هزار دلیل، تنها و تنها با دستخط رئیس جمهور و از بودجه خاصی منظوری گردید. استطاعت مالی مارشال فهیم، بلند تر از آنست که با پول پناه گزینان مداوا گردد. این نکته روشن چو آفتاب است.

دوم: همین طور است مصارف تداوی جناب " کبیر مرزبان " وزیر مشاور دولت، به مبلغ 10328,99 یورو در آلمان و نیز تداوی جناب " عبدالقهار عابد " جنرال کنسول ما در کراچی به مبلغ 8510,24 یورو در برلین. من هیچ ربطی نمی یابم میان نص صریح قانون و حکم ریاست اداری وزارت خارجه، برای تداوی هر دو مامور بلند مرتبت دولت.

می پرسیم از خودم و به کرات، مگر امکانات تداوی برای کنسول ما، آیا در همان شهر «کراچی» میسر نبود؟ که بود و بسیار خوب هم بود. ظاهراً باید هزار پناه گزین افغان در آلمان، برای تمديد ویزا پول پردازند که مصارف تداوی جناب " مرزبان " را تکافو کند. آن پناه گزینان که به اکثریت، زنده گی را با حسرت و عسرت بسیار به سر می کنند.

سوم: چرا به هدر دادن 7000 یورو برای یادبود سالگشت احمد شاه مسعود؟ آن رفته از این سپنجی سرای، آیا آدمی بود که به این همه تظاهر بها می گذاشت؟ همانی که او را ظاهراً قهرمان ملی نام داده اند و اما خانواده او را با هر ملاحظه یی که است هنوز در تهران منزوی کرده اند و با قیمومیت سیاستگزاران تهرانی و من هزار بار می پرسیم از خودم که چرا در تهران ونه در کابل؟ (حالا خانواده مسعود به جای دیگری منتقل شده) هیهات که نمی دانم. ظاهراً دل شیفتگان او، دیگر به او ارج نمی گذارند. اوخ که دنیای شگفتی ها، بهتر از هر جای دیگر، در وادی ما لنگر انداخته است. مصارف چنین نشست ها در آلمان بسیار کمتر از رقمی است که " حکم شماره " سوم " بر آن صحه گذاشته است. بیشتر از چهار هزار یورو برای هفتاد نفر؟

به آیه مبارکه قرآن اشارتی می کنم و می گذرم:

4- و لتجدنهم احرص الناس على حياة و من الذین اشرکوا یود ادهم لو یعمر الف سنة و ما هو بمزحزه من العذاب ان یعمر والله بصیر بما یعملون (سوره بقره، آیه 96)
ترجمه: و آن ها را حریص ترین مردم - حتی حریص تر از مشرکان - بر زندگی (این دنیا و اندوختن ثروت) خواهی یافت، (تا آنجا) که هر يك از آن ها آرزو دارد هزار سال عمر به او داده شود! در حالی که این عمر طولانی، او را از کیفر (الهی) باز نخواهد داشت و خداوند به اعمال آن ها بیناست.

هفتم دلو - 1390

اشارتی به بازی سردار هاشم با هیتلر و استالین

سردار هاشم خان در تاریخ افغانستان به «جلاد» و استخوان شکن نسل دوم و سوم مشروطه خواهان مشهور است. تاریخ نگاران ضد استبداد از وی تصویر آدم یک دنده، تمامیت خواه و عاقبت نیندیش پرداخته اند. تا آن جا که من برداشت کرده ام، هاشم خان، در واقع به یک هندی

تحقیر شده بی شباهت داشت که در عین برده گی و عسرت، راجا و سلطانی در روحش نشسته است. چنین موجودی پس از احراز قدرت، جمله اصحاب حیات را مارهای افعی و دشمن زهر دار تصور می کند. مگر هاشم خان تنها جانور سیاسی مرگ آور نبود؛ بسا علایمی در رفتارش بود که درخور تأمل است.

پس از روی کار آمدن ادولف هیتلر در آلمان در سال 1933، گول جنگ از اروپا به حرکت درآمد. در یک مرحله با شوروی استالینی بر سر تقسیم پولند به سازش افتادند. دربار سلطنتی کابل به نحوی احساس کرد که هیتلر مایل است از راه افغانستان، دم و دستگاه هندانگلیسی را هدف قرار دهد. نظام سلطنتی که به طور اعلام ناشده ممثل و حافظ منافع انگلیس در منطقه بود، با استشمام بوی جنگ، تدبیری می سنجید که از جنگ بهره ببرد و نگذارد زیرپایش خالی شود. نظام مایل بود در صورت سنگین شدن کفه قدرت به نفع آلمان، با طرف غالب همسویی ایجاد کند. هم نظام را حراست کرده و هم در صبح فردای جنگ، افغانستان محصور، به بحر هند وصل شود. بازی ظریفانه حکومت هاشم خان خیلی سری و دور اندیشانه بود.

خاندان سلطنت بوی برده بود که هیتلر از طریق شخصیت های طرفدار شاه امان الله مقیم در برلین و ارتباط بالواسطه با شاه امان الله به وسیله حکومت ایتالیا، مایل است امان الله خان را دوباره بر سر قدرت بیاورد. گویا در همان مقطع، استالین نیز رضا داده بود که بساط انگلیس از هندوستان برچیده شود. دربار سلطنت در قدم اول خود را به حیث گزینه مطرح کرد و به قدرت های ضد انگلیس، شوروی و آلمان پیام داد که آن چه را شاه امان الله ممکن است در همدستی با متفقین انجام دهد، حکومت پادشاهی کابل به درستی می تواند به سر برساند. این چرخش، بیانگر نوعی سیاست سنجیده شده، بود که ابتکار را باز هم در کابل متمرکز می کرد. جالب این است که از آغاز کار، هاشم خان سعی کرد جهت تجهیز اردو و اقتصاد افغانستان قبل از راه دادن هیتلر به صوب هند، امتیازات بزرگی حاصل کند و بعد از انهدام انگلیس نیز، طبق قرارداد قبلاً عقد شده، افغانستان را از انزوای جغرافیایی در دناک رها کند و به بحر برساند. چنان که اوضاع به طور دیگری چرخید و هیتلر ناگاه به سوی ماسکو تاخت و هاشم خان ماهرانه خود را از تیررس خشم شوروی نیز رهایی داد.

دردورانی که ما زندگی می کنیم، ابر قدرت ها، به رهبری امریکا خود در زمین ما بازی می کنند؛ فرصت ها برای پیشرفت و خروج افغانستان از حصار فشار های ایران و پاکستان فراهم است؛ اما تیم حاکم برای بقای خود، با سرنوشت افغانستان بازی می کند. حتی به اندازه هاشم خان نیز از درایت و غرضه لازم در بازی سیاسی چندان سهمی نبرده اند. سران تنظیم ها فکر می کنند مادام العمر دنیا به کام شان بچرخد. با ساده لوحی گمان می برند مثل دوره شوروی می توانند تیغ «جهاد» به جان امریکا و غرب تیز کنند.

بازی حامد کرزی و قسیم «فهم»

افغانستان نباید لای چرخ سیستم بین المللی که به سوی تغییر موازنه اقتصادی و سیاسی منطقه به ویژه در ایران، در حرکت است، چوب بگذارد. این چوب شکسته خواهد شد. امریکا در تماس هایش با حکومت افغانستان، راهی جز خونسردی و احتیاط ندارد. شبکه های مرتبط با امور افغانستان در کاخ سفید و کنگره، اکنون نیاز دارند در مورد شیوهای برخورد با واقعیت های جدید در افغانستان بیشتر فکر کنند. ادامه رابطه معلق سیاسی کابل- واشنگتن هم بیش از این نه به نفع افغانستان و نه به صلاح غرب است.

چالش دیگری که از آن می توان همچون خطر نا به هنگام در مدیریت سیاست خارجی امریکا نام برد، این است که سلسله حوادث خاور میانه، توجه امریکا را به سوی خود جلب کرده است. موارد دارای اهمیت عاجل اقتصادی، سیاست غرب را بهتر از دیگر رویداد هایی که در جهان اتفاق می افتند، می توانند تغییر دهند؛ به تعلیق در آورند؛ از اهمیت بیاندازند و یا در آخر کار، دستخوش معامله هایی کنند که غیرمنتظره خواهد بود.

حکومت افغانستان میخ خود را بر زمین سخت سیاستی که چندان واقع بینانه نمی نماید، کوبیده است. این سیاست، راه اندازی مقابله منفی با حضور امریکا و گیر دادن پای آن کشور در گرداب های ناگزیری و گرفتن امتیازات بیشتر است. هدف سیاست کابل، آن است که امریکا باید تیم حاکم در افغانستان را جدی بگیرد و برخورد خود را روی معییری که از سوی افغانستان تعریف می شوند، استوار کند.

کلید این سیاست، تلاش برای «حفظ سنتی قدرت» در موجودیت همین تیمی است که هم در داخل و هم در سطح بین المللی با انتقادات گسترده و مشکل «مشروعیت» رو به رو است. تدوین چنین سیاستی، یک شبه انجام نشده است. سران گروه های مسلح وابسته به «تنظیم» های مختلف در اتخاذ این سیاست نقش عمده داشته و مشوق اصلی در سطح منطقه، عوامل ایران و پاکستان در داخل حکومت افغانستان بوده اند.

این سیاست از دو منظر محکوم به شکست است. اول این که با مردم، نهاد های مدنی، اپوزیسیون سیاسی و کارشناسانی که نسبت به اتحاد منافع افغانستان و امریکا حساس هستند، مشوره و رایزنی صورت نگرفته است. دوم این که امریکا شروط تیم دولتی در کابل را در واقع شروط ایران و دشمنان منطقه بی خود تلقی می کند. اساسی ترین ابزار چنین مقابله، بهانه سازی های تحریک آمیزی است که در بهترین حالت، امریکا را ناگزیر کرده است که دست کم در رفتار های عادی دیپلماتیک، حساسیت بیشتری را رعایت کند. اما این موقف به طور قطع به معنای عقب نشینی استراتژیک در حوزه افغانستان نیست. این مسأله به احتمال زیاد، امریکا را و می دارد که در باره «بدیل» یا جبران روش های گذشته بیشتر کند. این امر، بر اتکای امریکا روی متحدان جدید در داخل افغانستان و در سطح منطقه بیشتر از گذشته می تواند اثر بگذارد.

نشانه های حرکت تدریجی سیاست امریکا به سوی راهکار های جدید به وضوح قابل درک اند. قطع کمک های صندوق جهانی پول، پرچیدن گام به گام تأسیسات لوژستیک، کم رنگی حضور سازمان های بین المللی و کاهش مرحله به مرحله اعطای کمک های توسعه بی بین المللی به افغانستان، از دید ناظران و مردم افغانستان پنهان نمانده است. بی تفاوتی نیروهای خارجی نسبت به افزایش دراماتیک حملات طالبان بالای اهداف اقتصادی و ترور مقامات عالی پایه دولتی، انار شیزم امنیتی و اقتصادی را گسترده تر کرده است. جدی تر شدن چالش های ناشی از بحران پارلمانی و اضماً نتیجه سیاست های آقای کرزی اند که به شمول خود تصمیم گیران، همه را در خطر قرار داده است.

از نظر مشاورین کرزی و «دوستان ایرانی» ظاهراً در موضوع امضای «پیمان استراتژیک» میان کابل و واشنگتن، مقامات کاخ سفید را سرگیجه کرده اند. سیاست ایران بر بنای امتیازگیری از ایالات متحده امریکا بنا نشده است؛ آن کشور خواستار برهم زدن کامل این پروسه است و این که تیم حاکم بر کابل را همچون نخستین دیوار حفاظتی در برابر نخستین ضربه های امریکا سرپا نگهدارد.

با توجه به سرعت و اهمیت حوادث در منطقه، هر اندازه بی که افغانستان درین ماجرا زمان را از دست می دهد، توجه جامعه بین المللی نیز گام به گام نسبت به سرنوشت افغانستان کاهش می یابد

یا آن که تلاش برای «تغییر حکومت در کابل» جدی تر می شود. اهمیت افغانستان برای امریکا و غرب بیشتر درین نکته مضمراست که تخته خیز مساعدی به سوی مأموریت های استراتژیک به سوی ایران و آسیای میانه است. از دست دادن این تخته خیز، باخت استراتژیک برای امریکا و غرب است و سیاسیون افغان نیاز به درک تحلیل واقعیت های موجود دارند. کمترین اشتباه، بزرگترین خطای جبران ناپذیر خواهد بود که حیات افغانستان را به مخاطره می اندازد. از درک این مسأله نباید غافل بود که ممکن است در حوادث بعدی یا در نتیجه تقابل کابل با واشنگتن، شرایطی پیش بیاید که افغانستان بار دیگر به حال خود رها شود.

افغانستان در قرن بیستم در سیاست امریکا به «پسکوچه شوروی» نام گذاری شده بود. در مهندسی سیاست جهانی در قرن بیست و یک، افغانستان به چهارراهی کلیدی در تحركات استراتژیک در سطح بین المللی مبدل گشته است. این موقعیت با توجه به ادامه «بازی های بزرگ» قابل تغییر اند و باید افغانستان از آن حداظم استفاده ببرد. واقعیات جدید، هنر سیاسی، هوشیاری و ظرفیت سیاسیون افغانستان را در بهره گیری از امکانات بین المللی برای ساختن افغانستان طلب می کند. با کمال تأسف، توقع داشتن چشم باز و خرد سیاسی مسئولانه از تیم کنونی حکومت کابل، کوبیدن آب در هاون است. رها شدن دوباره افغانستان در برهوت میان پاکستان و ایران، تولد فجایع فراتراز تصور خواهد بود. در آن صورت، هیچ کسی ممثل هیچ گونه اقتداری نخواهند بود.

هنوز برای حفظ منافع درازمدت کشور در تحولات کنونی، فرصت هایی وجود دارند. منافع استراتژیک بین المللی با امضا یا عدم امضای «پیمان استراتژیک» رابطه حیاتی ندارد. جامعه جهانی از ده سال به این سو در عرصه های مختلف سرمایه گذاری کرده و هزاران نفر را از دست داده است. امریکا و پایگاه های نظامی آن عملاً در نقاط کلیدی افغانستان متمرکز بوده و فازهای پروژه پایگاه سازی استراتژیک به پایان رسیده است. تا کنون جامعه جهانی درین باره با حکومت ضعیف، فاسد و معروض با چالش های خطرناک امنیتی مشورت نکرده و بعد ازین هم به عنوان یک طرف قابل اعتماد، با آن ها وارد معامله نخواهند شد.

در سال های اخیر، همزمان با تشدید انتقادات داخلی و بین المللی نسبت به ضعف و کم ظرفیتی حکومت کابل در کار حکومت داری سالم و مبارزه با فساد سالاران و فرماندهان قانون گریز، میان مقامات کاخ سفید و حکومت آقای کرزی کوه بی اعتمادی سر بر آورده است. از نظر امریکا که بار مصارف و هزینه مأموریت مبارزه در افغانستان را بردوش دارد، پیمان استراتژیک یا «توافقتنامه» اصولاً با حکومتی امضا می شود که در قدم نخست، میان مردم مشروعیت لازم کسب کند و همچنان در اثبات این موضوع تلاش کند که برای جامعه جهانی شریک مطمئن به شمار می رود.

در حالی که رابطه رسمی استراتژیک همچنان در گرو سیاست های پشت پرده قرارداد؛ ممکن است در صورت سرعت تحولات در سوریه، مصر و تونس و حرکت کاروان انقلاب های مردمی به سوی حوزه افغانستان و ایران، اولویت سیاست امریکا از افغانستان به نقاط دیگر منتقل شود. برای سران حکومت کابل باید این نکته را تصریح کرد که اگر امریکا در پایان انقلاب های مردمی و تغییر جغرافیای سیاسی و اقتصادی منطقه، بتواند به حوزه ایران دسترسی پیدا کند، افغانستان بار دیگر در محاسبه های جدید، به حیث یک «گذرگاه» و یا «علاقه غیر» از نظرها خواهد افتاد. سیاست فعال، هشیارانه و به دور از لجاجت ها و دغدغه های شخصی، در مقطع کنونی می تواند، منافع حیاتی افغانستان آینده را تضمین کند.

هشتم دلو 1390

تمام اعمالی که انجام می دهیم، حتی اگر ذره ای و مثقالی باشد، به خودمان باز می گردد و بازتابش آن ها را در زندگی خواهیم دید. زلزال آیه ۷

بت شکستی، انتظار آتش نمرود باش!

مقاماتی که سیاست و مردم داری را به زیاله دانی پرتاب کرده اند، در پی کنار آبی احتمالی امریکا با طالبان، تلاش دارند سازوبرگ زندگی به خارج از کشور تهیه کنند. در وهله نخست انتقال خانواده های خود را شروع کرده اند و خودشان تا آن جا از بدنه دولت و مال مردم «چندی» می گیرند که روزگریز فرابرسد. همان کاری را می کنند که اجاره داران قبل از ایشان چنین کرده بودند. انتقال خانواده ها به دوی، تهران و هندوستان سرعت یافته است. پس به همین راحتی به ساحل نجات پا خواهند گذاشت؟

رئیس جمهور هفته پیش خطاب به یک دسته از اعضای موسوم به «اصلاح طلب» پارلمان در ارگ گفت که بارک اوباما می خواهد ما را گول بزند مگر ما افغان هستیم و دیگر فریب امریکا را نمی خوریم! مگر تاریخ گواه است که «افغان ها» همیشه گول خورده اند.

شنیدن این گفتار از زبان رئیس جمهور که در سایه طیاره و پول امریکا ده سال تمام بر مملکت حکومت کرده و هنوز هم بر حال است، پرسشناک است. چه فریبی در کار است که خلق از آن اطلاع ندارد؟ بهتر است سوال شود که سهم خلق الله از زدوبند های عقب پرده تا حال چقدر بوده که تازه ازین عبارت رئیس حکومت سردر بیاورد؟

افاده این گونه سخنان برای رئیس جمهور، عادی شده است؛ اما صدها تن از «مشاوران و وزیران» قواد و زیرک اندیش درگاه، که هر چند همه روزه به سیب نعمات دندان می زنند، از عواقب ناخوش تغییر آب و هوای سیاست، نیک با خبراند و به اصطلاح به تب و تاب افتاده که «جُل شان را از آب بکشند.»

تیم حاکم تصور می کند که روی دُم امریکا پا نهاده و انعقاد توافق استراتژیک را تا آن جا کش می دهد که امریکا به تضرع و تسلیم افتد. این یک محاسبه بچه گانه است. استاد ربانی فقید پس از شروع سرکشی های اشتباه آمیز سیاسی رئیس جمهور در برابر امریکا به وی گفته بود:

بت شکستی، انتظار آتش نمرود باش!

بامداد- ساعت سه نیم.

هندی ها خیلی زود از خواب بلند می شوند. من از زمانی که این جا زندگی می کنم، نفهمیدم که اوقات خواب و بیداری شان دقیقاً چه گونه تنظیم می شود. یک بار با صدایی شبیه افتادن یک پرّه کوه روی یک قطعه آهن، از خواب سنگین می پری و هیچ کسی از تو پوزش نمی خواهد. از آلودگی شنیداری در کابل، گاه جانم به لب می رسید؛ مگر این طورش را ندیده بودم. در ایجاد مزاحمت صوتی، مردم هند شاید در جهان رکورد زده باشند. در عین حالی که همه چیز در پیرامونم دلهره انگیز نمی نماید، از حرکات لاقیدانه و بی نزاکتی مردم عادی کوچه بازار هند، (نه فریخته گان و آدم های باکلاس) منزجر می شوم.

هیچ دربند این که از شکستن یا تولید صدا، نیمه شب یا ساعات خواب، دیگران ممکن است اذیت شوند، خیال شان هم نیست. اگر دسترسی به اینترنت نباشد، لاجرم تا صبح در معرض هجوم افکار مؤذی باقی خواهیم ماند. چیزی که در هند متوجه شدم این است: این مردم قبل از همه چیز، به پول می اندیشند؛ احساس شان و روح شان از پول رنگ می گیرد؛ سپس به چیزهای دیگر زندگی روی می آورند. در ملک ما، این طور نیست. گاه معکوس است.

هیچکس از مشورت بدبخت نشد و از خودرایی خوشبخت نشد. (حضرت پیامبر «ص»)

نسخه قذافی در کابل

فهم خان و دیگر بازمانده های «تنظیم» ها به فیصله رسیده اند که تا سال 2014 باید نیروهای خارجی، «پای پاک» در کشور حضور نداشته باشند تا انتخابات بعدی را مطابق «تقسیمات» خود شان مهندسی کنند. سفار و پایی آقای کرزی، آن هم در مقطع نازک زمانی، شبیه انگیز است. پیمان های «راهبردی» تا این حد ساده اتفاق می افتند که ظرف سه روز، سه پیمان بلند مدت با سه قدرت محور در اروپا به امضاء می رسد؟

میان پیمان استراتژیک با امریکا و انگلیس که تیم کابل در برابر اولی شاخ و شانه می کشد و در برابر دومی در کمال خضوع گردن نرم خم می کند، در اصل چه تفاوتی است؟ البته نیاز به شرح و بسط این موضوع نیست که استراتژی نویسان و اشنگتن، خیلی خوب بلدند که تیم های متحد و سپس متمرّد را در حوزه های برون مرزی منافع امریکا، چطوری دور بزنند؛ در جال لبخند و تشریفات گیر بیاورند و سرانجام هرگاه خود تصمیم بگیرند، در همان جال پراز راحتی و رضایت، با پنبه حلال شان کنند.

تاریخ هم چه یادگار های عجیبی از خود برجا می گذارد. معمرفذافی در اوج جوانی و قدرت مطلقه در لیبیا، ناگه تحت تأثیر جذبات عشقی در برابر خودش، به فکر رهبری جهان افتاد و یک مشت خیالیبافی های شوخی آمیز را در کتاب کوچکی موسوم به «کتاب سبز» به عنوان دستورالعمل بشریت برای عدالت و «ختم منازعه و مبارزه» سرهم کرد و با انجیل مقایسه اش کرد. او با ایقان کامل به خانم اوریانا فالاجی مرحوم که از قیافه گیری های «خداگونه» قذافی دستخوش کراحت شده بود، گفت:

«می توانم در مقابل هجوم دنیا بایستم. برای این که با کتاب سبز تمام مسائل بشر و جوامع را حل کرده ام.»

قذافی افزوده بود: کارتر می تواند در جهان جنگ به راه بیندازد، ولی برای دفاع در جهان سوم کتاب سبز کافی است. کتاب سبز من.

قذافی بماند به جایش. من درحیرتم که تیم قدرت در کابل (شامل مارشال فهمیم، خلیلی، سیاف، مجددی، محسنی و... به اضافه باد آورده هایی چند از اروپا به نام وزیر و مشاور...) با چه اعجاز و احکام، رئیس جمهور کرزی را به درجات رفیع باورمندی رسانیده اند که ایشان نه به مدرس تاریخ نگاه می کند؛ نه به فریاد مردم دردمند؛ نه بر سیلاب گزارش ها درباره فساد، قانون زدایی، قوم پرستی، باندبازی و انحصار، هی برگرد اسب تصامیم تک تاز شخصی تازیانه می نوازد و می راند و این شتاب، چنان آهنگی دارد که واقعاً امریکا و جامعه بین المللی را تکان داده و به عقب نشینی واداشته است. این را گفته باشم: آن که تیز می تازد، زود به زمین می خورد.

یک گام به سوی اصلاحات برداشته نمی شود. غرش خفه و خوفناک ترور و طالب را غنیمتی خدایی در جهت تقویت موضع خویش تلقی می کنند تا به قیاس خودشان، امریکا را به درمنگنه گیر آورند و امتیازاتی «استراتژیک» فراچنگ آید و بدین ترتیب، پس از سال 2014 نیز، مواهب دولت و اقتدار «چند صد نفری» به زور یا به رضا، بر «تیم» حلال شود.

این است تعریف مصلحت آمیز برای کارگشته های «ضیافت های شبانه» و اثبات «منافع ملی» برای مردمی که کارد به استخوان شان رسیده است و در وضعی گیر مانده اند که «زمین سخت و آسمان بلند» و فقط آه رنجبار از سینه می کشند و نگاه به آسمان رها می کنند.

«کتاب سبز» نا نوشته تیم حاکم، ملفوظات در هم جوش «محافظة کارانی» است که در هیچ دوره بی، مدیریت مصلح به نمایش نیاورده اما در ویرانگری، نفاق، سکتاریزم و بیماری قومی از سر آمدان بوده اند.

لفاظان مصلحت های قذافی گونه، طلسم شده های قدرت اند که در بازی های ناهنجار سه دهه، از قضا، هر آن چه یافته اند از خیرات همان تراوش های ضد تاریخ و منافع ملی یافته اند.

تغییر در آئین محافظه کاران کفر است و دارایی های مادی ایشان بر معقولیت «مشورت» های جمع خاصان، گواهی می دهد. خطر داخلی و ماهیت قهری مدیریت بین المللی را که چونان ماری خشمناک؛ اما خیلی فریبنده و آرام، در قفای شان گردن کشیده است، توان دیدن ندارند.

معمرفذافی، درین گونه کارزار، پیشوای «تیم حاکم» به قیاس تواند آمد که هرگز گوش شنوا برای شنفتن ضجه مظلومان و عدالت باختگان نداشت. آن گونه بود که نقدونسیان هستی خود و آل و بیتش به تباهی بر رفت.

رئیس جمهور، با تنی چند غنیمت خور، مشغول گشتار در کاخ ها و فرش های پذیرایی در روم، پاریس و لندن؛ اما این سوی جهان، دپلومات های طالبان با استراتژیست های سی ای ای در قطر، دانه های «سخن نو» به رشته می کشند و طرحی دیگری اندازند.

سلسله «پیمان های راهبردی» با اعمار اروپایی و آسیایی امریکا، واجب و در خورد «مصلحت» مگر جرقه تیغ تقابل در برابر چشمان کاخ سفید، فرض انگاشته شده است؛ بی خبر از آن که این فرض، فرضیه بی خام بیش نیست.

تیم حاکم سرشار از هیجان که ره کعبه در پیش گرفته است؛ مگر زود باشد که سراز «ترکستان» بر آورد.

نهم دلو - 1390

کشوری در حریق تاریخ

امان الله خان «غازی» در «جنگ اشباح» آنگاه که به خط قرمز رسید و از هرسو امید از دست داد، در کمال شکسته دلی در نقطه صفر مرزی «چمن» از موتر پیاده شد؛ دستی به خاک زد و در دستمالی جا داد و گفت:

جنگ تو صلح و صلح تو جنگ است
من به قربانت این چه نیرنگ است

می روی تا نشنوی نامم
گرازانم من ترا ننگ است

و از زادگاه خویش از همان راه دشمن (انگلیس) جان خود و خانواده خود را به سلامت کشید!
حکومت داران «کوهدامن» نیز خود قربانی «جنگ اشباح» بودند.
امان الله، آن پادشاه روشن ضمیر و دلیر درگیر و دربار بازی «استراتژیک» به چنین حال و روز افتاد؛
عاقبت زمامداران امروزی را می توان با قیاس های غیرقابل باور ضرب زد و نتیجه گرفت.
مرادم از اشاره آن ایام بدین جهت بود که نیم نگاهی به حال روان بیاندازم:
مارک گروسمن قاصد ویژه اوپاما به کابل رسید. قرص مسکن دیپلماتیک درجیب، جادوی سخن
برزبان و هدیه حضورش به عین، ظاهراً ارگ نشینان را کمی آرام تر کرد. مگر چنین نیست؛
هر دو طرف، «زمان» ذخیره می کنند و «فرصت» کمایی می کنند!
گروه حاکم چه زود به جوش می افتد و چه آسان سرد می شود!
تیم کابل در رابطه به گشایش دفتر نمایندگی برای طالبان در قطر، سخت بی تابی می کرد. ائتلاف
های یک شبه روی کار آمدند. واقعیت با استواری و بی رحمی مطابق نفس خود عمل می کند.
دورنمای تماس ها و رویداد ها هنوز تاریک است.

سفر مارک گروسمن به کابل نوعی دیپلماسی محتاطانه کاخ سفید است که در پی اعتراضات
رسمی و پرسروصدای حکومت افغانستان در ارتباط به مشارکت حتمی حکومت در مذاکره با
طالبان مطرح شده است. گروسمن ظرف بیست و چهار ساعت دو بار به کاخ ریاست جمهوری
رفته است. به نظر می رسد قناعت دادن رئیس جمهور و بر طرف کردن شک و ی نسبت به پروسه
جاری کار آسانی نبوده اما هدف اصلی مأموریت آقای گروسمن بوده است.
با توجه به موقعیت لرزان تیم حکومت کابل، نرمش امریکا در زمینه مشارکت دادن حکومت
در مذاکرات در قطر و سکوت معنا دار طالبان درین باره، یک امر مؤقتی است و با پیشرفت
مذاکرات، حکومت افغانستان و تیم های مربوط به آن، بار دیگر در حاشیه قرار خواهند گرفت.
نمایش تبلیغاتی مذاکره با طالبان ممکن است تا پایان انتخابات امریکا ادامه یافته و دموکرات ها
امیدوارند که ازین پروسه در جهت انتخاب دوباره بارک اوپاما به حیث رئیس جمهور آینده امریکا
بهره برداری کنند. این که پس از انتخابات در امریکا، میکانیزم معامله با طالب و حزب اسلامی
چه شکلی به خود خواهد گرفت، هیچ کسی نمی تواند حرف حسابی درین باره بر زبان بیاورد.

شامگاه – در اتاق هستم. خواب زده و کمتر مضطرب

در سوریه، سنگر های مقاومت مردمی به کمک غربی ها استوار تر شده و صدای پای سقوط به گوش
می رسد. سقوط سوریه، پیش زمینه فروپاشی رژیم ایران است. تورم کابوس آسا در تهران
و سراسر ایران بیداد می کند. فروشگاه ها از مواد خوراکی خالی شده اند و مردم هر چه در فروشگاه
ها می نگرند، می خرند و ذخیره می کنند. پول ایران به اصطلاح حالا به «کیلو» دادوستد می
شود!

اخبار می رسانند که بازی روانی جامعه بین المللی علیه تیم کابل ظریفانه تر طراحی می شود.
شایعه مذاکره تیم کابل با طالبان در عربستان تحت نام خبر «دریافتی» انتشار یافت. آیا واقعاً چنین
است؟

رمز عبور مغز تان در دست کیست؟

فرار مغزها اصطلاحی عام شده است؛ اما شکار مغزها شاید با مورد نخست تفاوت داشته باشد. فراتر از این، مدیریت مغزها متفاوت از زهر دو است. همه اینها قبل از آن که بر پایه اصول اقتصادی قابل مطالعه باشند؛ در واقع جزو علوم پیچیده سیاسی هستند. شاید بشود نامش را امپراتوری بی نام و نشان مالکیت کامل بر جماعت های انسانی گذاشت.

صحنه گردانی سیاست امروز در کشور ما، با همین امپراتوری پیوند خورده است. پذیرش واقعیت و سپس بهره برداری از شرایط، هوشمندی می خواهد. متاع کهنه تبلیغاتی را به نام مذاکره با طالبان در عربستان به گوش ها می خوانند. این صدای خسته کن از چه نوع مغزهایی تراوش می کند؟ لابد برخی خواهید گفت: مغزهای پریشان!

به قول شاعر: خانه از پای بست ویران است اما خواجه دربند تاق ایوان است طالبان چه وقت گفته است با تیم کابل مذاکره می کند که تازه دعوا سر مکان مذاکره گرم شده است؟ تیم حاکم می داند حق خود می داند که با مغز پریشان، با مغز جامعه بازی کند. این را هم می داند که امپراتوری مالکیت مغزها، همه جا خیمه افراشته است. حالا می توانید احساس کنید که بیچاره مردم ما در کجای مسأله ایستاده اند؟

رها شدن این خبر در رسانه ها، سرگرم سازی و تسکین کوتاه مدت حکومت کابل است که تا پیدایش نخستین نتایج تعیین کننده از مذاکرات مخفی قطر، دست به هنجارشکنی نزند. طرح مذاکره تیم کابل با طالبان صرفاً یک خیالبافی ضد واقعیت نیست، واقعیت تراشی های کاذبانه است که هدف از آن، انحراف اذهان عمومی از تغییر دیدگاه جامعه بین المللی نسبت به نحوه برخورد با طرف های بحران است. آیا به راستی، تغییر دیدگاه قدرت های بزرگ نسبت به حل بحران کنونی، آنقدر شکل جدی به خود یافته است که طالبان را به جای تیم کابل به ارگ هدایت خواهند کرد؟

این چنین برداشت ها هم به نوبه خود، ضد واقعیت اند. نکته جالب این است که اخیراً انجنیر یوسف پشتون از مشاوران همراز رئیس جمهور، درگفت وگو با رادیو آزادی صراحت داد که این امریکا نیست که برخورد خود را نسبت به بحران افغانستان تغییر داده است؛ در واقع، حکومت افغانستان دیدگاه خود را در برخورد با «مخالفان دولت» تغییر داده است.

اصل قضیه این است که تیم کابل پس از موضع گیری امریکا در آستانه ظهور بارک اوباما در قدرت، احساس خطر کرد و از آن زمان تا حال، کلیه موضع گیری های خود را در جهت مقابله با «اهداف مبهم و خطرناک» امریکا تنظیم کرده است.

واقعیت جدید این است که جناح تصمیم گیر طالبان در تماس های تازه شروع شده دپلوماتیک، ممکن است در چندین جهت مانور بدهد؛ زیرا روند مقدماتی در مذاکرات قطر بسیار دشوار، پرچالش و زمان گیر است. درین مدت، پیش بینی شده که نگاه داشتن دولت افغانستان در عقب اتاق های مذاکره میان طالبان و امریکا، به احساسات ناشکیبایی و تقابل های جدی تازه دامن می زند و مهم تر این که رسوایی رسانه بی روزانه درین باره، افکار عمومی در افغانستان و منطقه را بیش از پیش مشوب خواهد کرد.

برخی گمانه زنی می کنند که پاکستان نیز مانند تیم قدرت در کابل از پروسه مذاکرات سری در قطر به دور نگهداشته شده و امریکا قصد دارد برای پیروزی خود، نیروی تأثیرگذار طالبان را از دسترس پاکستان و افغانستان خارج کند. تا جایی که رگه های اطلاعاتی از کانال اصلی به وسیله ارتباطات شخصی برخی کارشناسان به بیرون درز می کند؛ این طور به نظر می رسد که پاکستان، ایران، ترکیه و عربستان سعودی در سطوح ارتباطات منطقه بی، از جریات آن چه در اتاق های مذاکره می گذرد و یا گذشته است، به طور کامل اطلاع دارند و رایزنی های مداوم با نمایندگان این کشورها همچنان ادامه دارد.

تجربه همیشه به سود انسان نیست، زیرا، هیچ رویدادی دوبار به يك شکل رخ نمی‌دهد.

وینستون چرچیل

وضع عجیب

سردار داوود اگر زنده بود...

سردار داوود خان در دوران صدارتش روزی از دو جوان فارغ تحصیل دانشگاه حربی کابل پرسیده بود: «وظیفه اردوی افغانستان چیست؟ آن‌ها در جواب گفته بودند؛ دفاع از قلمرو و حفظ تمامیت ارضی و امنیت ملی افغانستان. صدر اعظم گفته بود: خوب درس نخوانده اید؛ وظیفه اردو بر علاوه دفاع از افغانستان، آزادی پشتونستان نیز است.»

گاه به نظرم می‌آید که مرگ دلخراش داوود خان، در اوج تصادمات «جنگ سرد» برایش یک عطیه سرنوشت بود. اگر امروز در قید حیات می‌بود و سنگینی بی‌قید و شرط پاکستان را در وجه و جب خاک خویش می‌دید؛ شاید هر روز سگته می‌کرد و دوباره زنده می‌شد. او با آن که بخش اعظم مسئولیت فاجعه امروزی بر سر افغانستان را به دوش دارد، با خیال راحت سر بر نقاب خاک کشید و سه نسل بعدی تاوان اشتباهات سی ساله او را می‌پردازند.

فرض کنید که داوود خان زنده است و این خبر از تلویزیون پخش می‌شود:

به نظر می‌رسد هدف اصلی سفر وزیر خارجه پاکستان به کابل، سازماندهی مذاکرات در عربستان با شرکت مولوی سید آغا معتمد، نمایندگان حکومت کابل و هیأت آئی، اس، آی خواهد بود. مذاکره کابل و اسلام آباد در عربستان با یک گروه از مخالفان ملا عمر رهبر طالبان صورت خواهد گرفت. این فرکسیون طالبان تحت نظارت مستقیم آئی، اس، آی قرار دارد و اخیراً پاکستان تصمیم دارد بعد از تیره شدن مناسبات بین پاکستان و امریکا و شروع پروژۀ «مذاکرات قطر» روی این گروه سرمایه‌گذاری کرده و آن را در نقطه مقابل طالبان ملا عمر قرار دهد. هدف این است تا نشان داده شود که گروه مذاکره‌کننده در قطر، صلاحیت کاملی در جهت تمثیل اراده کل اعضای طالبان را ندارند.

پاکستان در تلاش برای تشکیل اجماع منطقه‌یی به هدف دستیابی به ابتکارات اصلی صلح و جنگ با طالبان، لازم دیده است حکومت کابل را که از مذاکرات مخفی بین طالبان و امریکا در قطر به شدت سرخورده شده است، نیز در جبهه جدید «بازی با قطعه طالبان» شریک کند. یعنی برنده اصلی، پاکستان باشد و تیم حاکم در مدار آن بچرخد.

آیا داوود خان می‌خندید یا می‌گریست؟

ذوالفقار علی بوتو، به داوود خان گفته بود که ما می‌توانیم دهل «پشتونستان» را بلند تر بکوبیم. اما وی نگفته بود که این دهل را چنان سرچپه خواهیم کوبید که همه افغانستان را به رقص مرگ خواهیم انداخت.

گلبدین حکمتیار به نقل از صفحه 74 کتاب «امریکا در افغانستان» در مورد شورش بر ضد جمهوری داوود خان می‌گوید: «قتی به پاکستان آمد، ذوالفقار علی بوتو از من بر ضد داوود خان کمک خواست، من قبول کردم.

وی در ادامه گفتارش نگاشته است: بر ضد حکومت داوود خان دست به شورش و عملیات مسلحانه زدیم، [در سال 1354 خورشیدی] تا مغز داوود خان به‌جا آمده، با بوتو حاضر به مذاکره و سازش گردد. این اظهارات عمق بیگانه پرستی و دشمنی با وطن را نشان می‌دهد که قهرمان داعیه پشتونستان را، هموطنان پشتون تبار خودش مجبور ساختند به پای علی بوتو خم شود. نتیجه گیری از گفتار و کردار گلبدین حکمتیار این نیست که نقش مخرب سردار داوود خان در تباہ سازی افغانستان در قرن بیست، کمتر از دشمنان «تنظیمی» وی بوده است.

دکتر عبدالقیوم خان از دیپلمات های دوره سلطنت که مخالف قدرت «اودرزاده ها» های خاندانی بوده در نامه هایی که عنوانی دکتر عبدالظاهر یکی از نخست وزیران «دوره دموکراسی» از قول داوود خان نوشته است:

« این مملکت را یا جور می کنم یا تکه تکه اش می کنم.»

ویژه گی یک سیاست دان سالم و مسئول که سرنوشت یک کشور را درید خود دارد، چنین نیست. این خاصیت بیشتر به قماربازان و چرسی های عصبی شباهت دارد. روی همین سبب تاریخ را از رشته بافت های عاطفی و چاپلوسانه باید جدا ساخت. دکتر قیوم خان خود در همین رابطه می نگارد:

«من نمی دانم آن مردی که سردار داوود خان را به «کوچ» یکی از اطبای روحی بخسپاند و امراض روحی اش را درک نماید، کی خواهد بود! ولی این قدر می دانم که سیرتاریخ، یک بار دیگر قدرت بی حد و حصر را به دسترسش گذاشته است و بیم آن می رود که هر لحظه ای که از «جور کردن» افغانستان مأیوس گردد، جهان پانزده میلیون افغان (گویا آن زمان نظریه تخمین ها، جمعیت افغانستان پانزده میلیون گفته می شده) را دگرگون سازد و یا به اصطلاح خودش «تکه تکه اش کند!»

داوود خان بارها در خود گریسته بود.

گواین که راه برون رفت منطقی مثل نوک کوه یخ، کم کم در حال پدیدار شدن بود. سردار داوود از سی سال شدت عمل و شعار پردازی علیه پاکستان، نه تنها نتیجه معکوس گرفته بود، بل، کشور را در آستانه «تکه تکه» شدن قرار داده بود.

آنگاه که وحید عبدالله معین سیاسی وزارت خارجه افغانستان، در جلسه سال 1975 م سازمان ملل متحد گفت: «ما هیچ مشکل دیگری با برادران پاکستان خود نداریم. وی به جای سخن هوایی «دایشتونستان زمونژ» به «شناختن حقوق برادران پشتون و بلوچ» بسنده کرد و همه شگفت زده ساخت. سردار داوود، آن مرد خود رأی که داروندار افغانستان را به پای یک امر محال قربانی کرده بود، در آخرین ماه های عمرش دستخوش عذاب وجدان گشته بود.

چانس نزدیکی و کسب اعتماد امریکا برباد رفته و پل ها به سوی ماسکو نیز کمرخم کرده بودند.

داکتر عبدالرحیم شیرزوی سفیر افغانستان در پاکستان (1975م) می‌گوید: «وقتی پیام حسن نیت داوود خان را [بعد از سال‌ها دشمنی تا سرحد لشکرکشی] به ذوالفقار علی بوتو سپردم، باورش نمی‌آمد. موصوف در پیام گفته بود ما یک پاکستان و افغانستان قوی و متحد در منطقه می‌خواهیم.»

محمد داوود خان بعد از سفر کولمبو به تاریخ 20 اگست 1976م به پاکستان رفت و طی 4 روز، 15 ساعت با بوتو ملاقات کرد. در این ملاقات بوتو به داوود خان گفت: «من تو را پدر می‌خوانم و قضیه پشتونستان را به هر ترتیبی که تو بخواهی، من می‌خواهم که همان طور باشد، لیکن فکر باید بکنید که یک فرزند را پیش ملتش خجالت ندهید.» این سیاست مورد حمایت رهبران پشتون پاکستان نیز بود.

اگر داوود زنده بود...

رهبران جهادی وقتی به داوود خان می‌اندیشند، گریه می‌کنند یا می‌خندند؟

دوازده دلو - شامگاه

عیب جامعه این است که همه می‌خواهند آدم مهمی باشند و هیچ کس نمی‌خواهد فرد مفیدی باشد. وینستون چرچیل

بحران و گرایش برای تغییر کیفی در میان نیروهای «ضدطالبان» اجتناب ناپذیر است.

علت اصلی که احساس خطر به جان «رهبران» حکومتی و شبه حکومتی افتاده، این است که از خط معامله خارج ساخته شده اند. طالب با این قشر، حاضر به معامله و مذاکره نیست. اگر طالب گوشه چشمی برای تقسیم قدرت نشان دهد، بی درنگ به «دوست» طالب تبدیل می‌شوند. حالا که چنین نیست چه باید کرد؟

نوبت بلوغ سیاسی طیف جوان در «تنظیم» ها چه وقت می‌رسد؟

محافظه کاران حرفی بهتر ازین ندارند: اگر ما در صحنه نباشیم، مردم، جمع افغانستان کامل نابود می‌شود!

گستره امنیتی ننگرهار و بلخ آرام آرام از نظارت جنگی ناتو خالی می‌شود. تخلیه حوزه های امنیتی مطابق به تقاضای حکومت افغانستان انجام می‌گیرند؛ اما ارتش و پلیس تقریباً بدون جنگ افزارهای ضروری، دست خالی در برابر طالبان رها می‌شوند. علت آن این است که انتقال

مسئولیت های امنیتی، نتیجه خواست های مکرر و اصرار تیم حاکم در قدرت است و جامعه بین المللی نیز با حفظ پایگاه های اصلی خویش، بی سروصدا خود را از صحنه جنگ های آینده کنار می کشند.

تجربه ده سال جنگ و تقابل نشان داده که طالبان جز تسلیمی بی قید و شرط «تنظیم ها» و تحویلی اسلحه هیچ شرط دیگری مطرح نمی کنند. اجندای طالب کماکان به قدرت خود باقیست. حالا که قوت های جنگی امریکا و ناتو دیگر به ادامه دفاع از حکومت «ائتلافی» کابل ملزم نیستند، خطر دوباره در حال بازگشتن است. باز هم فصل ترساندن مردم، از سوی سران تنظیمی فرار سیده است.

جواب عملی مردم به «رهبران» محافظه کار چه است؟

این را هیچ کسی نمی تواند پیش بینی کند. مردم تا زمانی که عملاً معروض به یک خطر نباشند، بعید است به فراخوان های لفظی سیاسیون از جا تکان بخورند. مقاومت مردمی در گذشته، نتیجه تعرض طالبان بر جان و مال و زمین مردم بود. آیا این بار نیز شرایطی پیش می آید که مردم به «مقاومت» برخیزند؟

این بار احتمال راه اندازی دهشت بی دلیل چندان قوی نیست. در گذشته، قومانده به طور در بست در اختیار پاکستان بود و مأموریت منطقه یی اقتضا می کرد پاکستان پروژه خلع سلاح عمومی و یک دست کردن رهبری سیاسی را در افغانستان به آخر برساند. پول سعودی و توافق امریکا را هم با خود داشت. حالا چنین نیست. امریکا خود در صحنه حضور دارد و به منظور احتراز از پرداخت تاوان گزاف جنگ و تقابل جدید، از تجارب شکست خورده دیروز جلوگیری می کند.

مدیران سیاسی منطقه یی متوجه اند که رهبران و سران نظامی «تنظیم ها» جایگاه و اعتبار گذشته شان را در میان مردم باخته اند و در پناه تخیلات انبوه ده سال زندگی در حکومت، در حصارهای غول آسایی که خود به دور خود بنا کرده اند، با مردم فاصله گرفته اند. این قشر به مانع بر سر تغییرات سیاسی و اقتصادی مبدل شده اند و به هر قیمتی که باشد، از سر راه برداشته خواهند شد.

جراحی ساختار سیاسی قدرت در افغانستان، خصلت فوری ندارد؛ تابع زمان است. تا زمانی که تهدید بالقوه و بالفعل از سوی فرماندهان نظامی جهادی از بین نرود، جامعه بین المللی نسبت به اتخاذ یک سیاست روشن و نهایی تمایلی نشان نخواهند داد. طالب اکنون یک نیروی عظیم اما تابع مدیریت منطقه و بین الملل است. به نظرمی رسد اختلاف و نگاه متفاوت بین پاکستان و امریکا و سعودی، بر سر چه گونگی استفاده از طالبان و نقش سیاسی آنان در آینده، کاهش یافته و دور میز همسویی کامل نشسته اند.

در حال حاضر جامعه جهانی علاقه مند ادامه حفظ توازن قدرت بین طالبان و ضد طالبان است تا پروژه تحولات خاور میانه به سوی ایران که به رهبری امریکا در منطقه مدیریت می شود، مسأله رویارویی ایران با جهان را به نفع جامعه بین المللی حل کند.

در صورت باخت ایران در آزمون پیچیده جنگ استخباراتی- اقتصادی جاری، تهدید گروه های مسلح در سراسر افغانستان خود به خود ذوب می شود. لیبیایی شدن ایران، که یک برنامه درازمدت اما به دقت سازماندهی شده به شمار می رود، به پشتوانه سیاسی و (در صورت ضرورت- نظامی و مالی) گروه های مجاهدین در افغانستان نقطه پایان می گذارد. این روند هم اکنون در حال انجام است و رهبران مجاهدین که معمولاً تصادمات منطقه یی را نسبت به مسایل داخلی خویش کمتر بها می دهند، ظاهراً هنوز هم میخ خود را در زمین انتظارات و اعتقادات قراردادی خویش فرو برده اند.

حلقاتی که از ظهور مجدد طالبان ترس دارند، به هردری می کوبند تا به معامله و «جور آمد» دست پیدا کنند. چیزی که آن ها را بیشتر مضطرب کرده، این است که از هیچ مرجعی، پاسخ مثبت برای همسویی و معامله دریافت نمی کنند. موقعیت زمانی بدتر می شود که سیاسیون محافظه کار به هیچ قیمتی حاضر نیستند صحنه را برای دیگران خالی کنند. فتوای مغزشان هنوز هم این است:

اگر ما در صحنه نباشیم، مردم جمع افغانستان کامل نابود می شود!

تفسیر این نظریه، بوسه زدن بر شمشیر کهنه بن بست است. به هیچ تغییری که حضور خود شان را از عرصه، منفی کند، باور ندارند. ضرورت جبهه سازی عناصر جوان در درون تنظیم ها امری حیاتی است. تنظیم ها نیاز به تحول و شکستن مقررات قراردادی در سطح داخلی دارند. تغییر از درون باید تشدید شود. گزینه هایی غیر از این، عمر بن بست را طولانی تر می کند.

دوازده دلو- شامگاه 12:45

ما از جنس رویاهای مان هستیم.
ویلیام شکسپیر

اکنون نوبت به «بزرگان» رسیده است که از همه چیز بترسند. فکرمی کنند کشور به سوی یک سراسیمگی نرم اما پراضطراب جلو می رود. فصل دوستی و دشمنی را نمی شود پیش بینی کرد.

دکتر عبدالله این بار با جدیت گفت: "مردم افغانستان نه در موضع دولت و نه در موضع نیروهای خارجی، وضاحت را می بینند و معاون رییس جمهور امریکا، با صراحت اعلام کرده که ما با طالبان دشمن نیستیم؛ اما وقتی دشمنی ندارید، پس جنگ به خاطر چه؟" وی تاکید نمود: "مذاکره باید در افغانستان صورت بگیرد، نه در قطر و نه در هیچ جای دیگر." وی گفت: کسانی که از طرف طالبان وارد مذاکره میشوند، باید تعریف شان واضح باشد که از کی و کدام گروه نمایندگی می کنند.

دکتر عبدالله اضافه کرد: "مسئله مصالحه با مخالفان، یک بازی شده و از آن منعیث یک وسیله، استفاده صورت گرفته است."

به گفته رهبر ائتلاف ملی، در ده سال گذشته به مردم افغانستان، از سوی دولت وعده سپرده می شود و امیدواری به صلح داده می شود؛ اما جنگ تشدید پیدا می کند و مخالفان که می خواهند با جنگ، نظام را سقوط بدهند، در کارشان قوی تر می گردند.

برای گفتن این سخنان، دیگر دیر شده است. باید شخص دکتر عبدالله علت العلال قضیه را بفهمد. ایشان پنج سال وزیر خارجه بود. کدام عابری خبر از قضایا نبود. جواب نزد خود ایشان است. وقتی دولت را زیر ضربه می گیرید، مسئولیت ایجاد چنین دولت را هم بر عهده بگیرید. کرزی را مارشال فهیم، قانونی و دکتر عبدالله تر اشیدند. دزد هم می گوید یا خدا ... صاحب خانه هم می گوید یا خدا!

شامگاه- ساعت شش
تاریخ دوازده دلو - 1390

اگر سیاستمداری در تحلیل آینده اشتباه کند، بسیار خطرناک نیست، خطر جبران ناپذیر این است که در تحلیل وضعیت جاری اشتباه نماید. (شهید احمدشاه مسعود)

جادوی دیپلوماسی پاکستان بار دیگر به جان دولت و «مجاهدین» می افتد.

سفر حنا ربانی به کابل و مذاکره با شماری از نمایندگان «ضدپاکستان» از گروه های «ائتلاف ملی» و «جبهه ملی» گام تازه بی را در مدیریت بحران و همچنان در آفریدن بحران جدید در افغانستان به جلو برداشت. سفر خانم حنا همزمان با انتشار ناگهانی گزارش سری منابع امریکایی درباره کمک «مستقیم» پاکستان با طالبان انجام گرفت.

به نظر می رسد زمان مناسب برای انتشار گزارش سری امریکا علیه پاکستان، روز سفر حنا ربانی به کابل تنظیم شده بود. حنا ربانی در عکس العمل به گزارش امریکا، آن را «پروپاگند علیه پاکستان» توصیف کرد.

پاکستان واقعاً در صدد ایجاد بلوک مقاومت علیه امریکا و برقراری اتحاد با دولت افغانستان و گروه های «مجاهدین» است؟

گزیده سخن دیگری از احمدشاه مسعود را درین جا نقل می کنم که گفته بود:

«استثمارگر شنیده بودیم، استعمارگر دیده بودیم، ولی مانند پاکستان نه!»

تجربه مؤید این حقیقت است که لُب خند های مملو از «حسن نیت پاکستان» برای گروه های مجاهدین، پیام خوشی حساب نمی شود. پاکستان از دولت افغانستان و گروه های مجاهدین که در واقع معاندان پاکستان نیز حساب شده اند، استفاده ابزاری و کوتاه مدت می کند. این یک پروژه راه اندازه گفتمان دیپلماتیک به منظور تثبیت تعیین کننده جایگاه پاکستان در پلان های حکومت سازی در افغانستان است.

پاکستان و افغانستان ظاهراً در معامله با اوضاع جدید و رویکرد و آشنگتن به «مذاکره مخفی با طالبان» در یک موضع مشترک قرار گرفته اند. تجربه تاریخی و روابط دیرینه و پیخته بین اسلام

آباد و واشنگتن، و همچنان جایگاه مهم پاکستان برای امریکا در مأموریت آسیایی، نشان می دهد که مأموریت پاکستان درین مقطع، خصلت بازدارندگی دارد و باید تا رسیدن به یک مرحله تعیین کننده در مذاکرات قطر، حکومت افغانستان و گروه های مجاهدین که نسبت به اوضاع کنونی بی تابی می کنند، درگفتمان جدید و دل خوش کننده سرگرم ساخته شوند.

عملیات سیاسی در سطح منطقه با شرکت امریکا، ایران، پاکستان، عربستان، ترکیه و امارات و همچنان هند در جریان است. چنان که امریکا قبل از حمله به افغانستان و نگونسازی طالبان با ایران به توافق رسیده بود. ایران در پروژه جدید تغییرات نیز با امریکا و پاکستان در تماس است اما در عین حال، سعی دارد صحنه دیگری از بازی را به هدف تأمین «منافع ایران» با ایجاد اردوگاه مشترک شامل پاکستان، ایران، افغانستان، گروه های مجاهدین و طالبان و القاعده برضد امریکا و روسامانی ببخشد و امتیازات کسب کند.

شورای رهبری القاعده همین اکنون در ایران فعال است و عملیات منطقه بی خود را از همان جا مدیریت می کنند. این چیزی است که ایران اکنون که در رویارویی خطرناک جنگ با غرب و امریکا قرار گرفته است، با دست باز از یک چنین امکانات عملیاتی علیه دشمن استفاده می کند. سفیر ایران در کابل بعد از سردی رابطه بین اسلام آباد و واشنگتن، روی پروژه ایجاد یک بلوک ضد امریکایی شامل ایران، پاکستان و افغانستان با «دوستان» افغان مذاکرات فشرده و پرتثیری را به انجام رسانیده است. آقای فداحسین مالکی سخت در تلاش تأمین اتحاد «ائتلاف ملی» و «جبهه ملی» در حمایت از حکومت بود که تا این دم با ناکامی رو به رو بوده است.

مقامات ایران قبلاً مذاکرات درباره ضرورت حیاتی نزدیکی پاکستان و ایران را به هدف مقابله با سیطره خواهی های امریکا در سطوح بالا انجام داده و هزینه های بزرگی را نیز پیشنهاد کرده اند. پرداخت صد میلیون دالر کمک به سیلاب زده های پاکستان، بخشی از و لخرجی های ایران با اقتصاد لرزان در داخل آن کشور بود.

ایران و پاکستان از دو گونه بازی یکدیگر در حوزه افغانستان آگاهی دارند امامدیران دیپلوماسی آنان به کار خود ادامه می دهند. ظرف ماه های آینده دو تحول احتمالی، تغییرات احتمالی را سبب خواهد شد:

پیشرفت پرنتیجه مذاکره مخفی در قطر و شدت گیری فشارها بر ایران و عینی شدن خطر جنگ در منطقه.

بامداد سیزده دلو- دهنم به زمان گم شونده، بند نمی شود.

آنان که گذشته را به خاطر نمی آورند مجبور به تکرار آن هستند.

جرج سانتایانا

سعی می کنم حکومت و «اپوزیسیون» را از ماهیت شان جدا نگاه کنم؛ مگر نمی شود. حکومت کرزی و «اپوزیسیون» دو روی یک سکه اند.

نزدیکی طالبان و امریکا، ناگزیر فاصله بین حکومت افغانستان و «اپوزیسیون» را نیز کمتر ساخته است. این به تعبیر آب شدن کوه یخ اختلافات و نظرات بین دو طرف در کوتاه مدت نیست؛ اما اتفاقات در قطر و اخبار برون مرزی، به کابل و اپوزیسیون حکومت پیام ناخوش آیندی را مخابره می کنند. در حال حاضر، دست کم در موضع گیری پیرامون مذاکرات مستقل و سری امریکا با طالبان در قطر، یک نقطه مشترک از روی ناگزیری بین «ائتلاف ملی» به رهبری دکتر عبدالله و تیم آقای کرزی ایجاد شده است. تیم حکومت اکنون مخالفت خود را با صراحت در باب مذاکره مخفی امریکا با طالبان مطرح می کند. این قرابت دیر هنگام برای هر دو، سودی ندارد. سوال این جاست که آیا تشکیل اردوگاه مشترک سیاسی بین حکومت و جناح های اپوزیسیون می تواند موقعیت متزلزل و آبروی از دست رفته حکومت را که در معامله جدید در سطح منطقه کاملاً به حاشیه گذاشته شده، استحکام بخشد؟

این نکته گفتن دارد که اگر جبهه اپوزیسیون همه در کنار دولت، در دفاع از سیاست های دولت قرار بگیرند، چیزی را تغییر نخواهد داد. تغییر در طرح و سامانه سیاست و اداره در افغانستان کاریک شبه نیست و خصلت زمان گیر دارد.

اپوزیسیون داخلی یا به قول معروف اپوزیسیون «حکومتی» در کشاندن کاروان اداره و سیاست از ده سال پیش، نقش کلیدی داشته و اکنون به جای آن که در پذیرش مسئولیت حوادث، شجاعت خود را رسماً نشان دهد، سعی دارد بار همه لغزش ها، شکست در نظام سازی، ایجاد هیولاهای فساد سالاری و انحصار دستگاه حکومت و دولت را که سرانجام باعث رویکرد دوباره امریکا به طالبان و پاکستان شده، یکسره به گردن تیم کنونی بیاندازد. حکومت، برخلاف مدعیات چند مقام دولتی مستعفی یا برکنار شده از جمع شریکان قدرت، صاف و ساده، حکومتی بوده که گروه های مجاهدین در آن دست بالا داشته اند و به هر طریقی که مایل بوده اند، قدرت را تقسیم کرده و از کرسی به کرسی دیگر و از یک جایگاه به جایگاه دیگر نقل مکان کرده اند.

دکتر عبدالله، احمدضیاء مسعود، جنرال دوستم، محمدحنیف اتمر، امرالله صالح، حمیدفاروقی، حاجی محمدحقوق، معین مرستیال، محمدیونس قانونی، احمدولی مسعود و ده ها وزیر و والی و سفیر که در جریان کش و گیرهای ذات البینی قدرت از رأس به حاشیه افتادند، هیچگاه مخالف حکومت کرزی نبوده اند. حکومت کرزی به عنوان ممثل اراده و خواست گروه های مجاهدین و یاری امریکا تشکیل شد.

این شخصیت ها سال های سال، خشت های اساسی ساختار همین نظامی بوده اند که اکنون آن را به فساد، انحصار، طالب گرایی و سیاست دوگانه متهم می کنند. وقتی در قدرت بودند، سکوت به نفع شان بود. آسیب شناسی روشن می سازد که خود آقایان «اپوزیسیون» سال ها محرم راز ضیافت های شبانه در ارگ و این جا و آن جا بوده اند و اکنون غافلگیر کردارهای اشتباه خویش شده اند. با آن هم یکی از میان این ها جرئت نکرده تا اسرار خطاها و قانون گریزی هایی را که بالاخره مملکت را به این مرحله خطرناک نزدیک کرده، برای مردم بازگو کنند و یا خود مسئولیت بخشی ازین جفا های تاریخی را به دوش بگیرند.

این شخصیت ها هرگز علیه دستگاهی که پیش چشم شان رو به فساد می رفت؛ لب به انتقاد و مخالفت نگشودند. طرح و ریخت همین دستگاه ضدملی به زور بازو و حمایت آقایانی که حالا لباس اپوزیسیون به تن کرده اند، درست شد و کارش به این جا کشیده است.

وقتی بی عدالتی و فروش پست های دولتی، تجارت سیاه از حساب دارایی های دولت و مردم، مخالفت بی جهت رئیس جمهور با امریکا و شراکت پولساز با شبکه استخباراتی ایران، فربه ترمی شد و شبخ خطر را در آینده ترسیم می کرد، هیچ کسی ازین حضرات سنگ دفاع از مردم آینده سالم سیاسی کشور را به سینه نمی زد. حالا دیوارهای خطر و اضطراب از هر سو به سوی معماران

نظام جلو می آید. دیوارها همه را در خود خواهد فشرد. لبه تیغ جبهه سیاسی در قطر، به سوی همه متوجه است.

پانزده دلو - 1390

کسی که خواب باشد را اگر صدا کنیم بیدار می شود اما هستند کسانی که خود را به خواب زده اند و با هیچ صدایی بیدار نمی شوند. دکتر علی شریعتی

ایجاد محور سیاسی جدید در قطر، یک طرح مخفی است اما صرفاً خلوتکده امریکا و طالبان نیست.

بحران افغانستان خصلت منطقه یی و جهانی دارد و تنها روی پاشنه عوامل داخلی نمی چرخد. درین نبردگاه چندین کشور برای تثبیت منافع خویش درگیر مبارزه، مشوره و معامله اند. مذاکرات قطریک پروژه منطقه یی شامل ترکیه، هند، روسیه، پاکستان، ایران، عربستان سعودی و امریکا است. کشور های بازیگر در حوزه افغانستان پس از سال ها مشورت، چانه زنی و کار مشترک در تحلیل و ارزیابی تجارب سیاسی و نظامی در افغانستان روی مفاد اعلام ناشده محور قطر به اجماع رسیده اند.

همان گونه که بارها از سوی ناظران و تحلیل گران غیرحکومتی در افغانستان صراحت داده شده، در بازی استراتژییک افغانستان، تیم حاکم به عنوان ضعیف ترین حلقه، در آزمونگاه سیاست گذاری و مدیریت اوضاع امتحان بدی داده و در مرحله کنونی ناگزیر خودش را به دادن عواقب ناگوار آماده می کند.

امریکا موفق نشد افغان ها را در ایجاد یک نظام واقعاً انتخابی یاری برساند. حکومت ده سال اخیر، در نام، انتخابی اما از نظر ساختار، ائتلافی و مصلحتی بوده است. گروه های جنگی، دسته های باهم دشمن، در حیات خلوت فساد و زورگویی و غیابت قانون، هم گور خود را کنده اند و هم بر بنیاد نظام سازی در افغانستان جدید، تیشه زده اند. حکومت با تمام ساز و برگ و ساختار شدیداً شخصی و زنجیره یی، به ملکیت یک قشر کوچک اقتصادی- نظامی تبدیل شده است که هم با مردم عام در کشمکش است و هم با جامعه بین المللی به تقابل برخاسته است.

کار روی طرح مذاکره با طالبان و کشانیدن دنیای عرب به این ماجرا، از همان آوانی شروع شد که رئیس جمهور افغانستان با دو معاونان خود برخلاف آرای عمومی و رضایت جامعه جهانی، از امواج تقلب انتخاباتی به سوی دوردوم قدرت شناور شد. ایشان بدون درک ضرورت های تاریخی افغانستان در نتیجه تحریک رهبران جهادی و لابی های سری و علنی شبکه جاسوسی ایران، بر حفظ انحصاری قدرت در دست یک اقلیت غیرمتخصص پای کوفت. جامعه بین المللی از همان دوران ترجیح داد روی یک میکانیزم جدید در افغانستان در سطح منطقه مشورت هایی را آغاز کند.

اطلاعات غیر رسانه یی از قطر حاکی اند که سفیران پاکستان، ترکیه و ایران در تماس های فشرده و غیر علنی باهم کار می کنند تا روی یک طرح جامع و قابل پذیرش برای همه طرف های دخیل در قضیه افغانستان به اجماع برسند. در کابل، شماری از اپوزیسیون حکومتی و نیمه رسمی سخن از ائتلاف های جدید بر زبان می آورند و ائتلاف های تازه به تازه و سریالی را تحت نام «ضرورت

زمان» به گوش مردم تبلیغ می کنند. برداشت در سطوح بالا از «ضرورت زمان» در مذاکرات قطر طور دیگر است. سیاسیون رسمی و نزدیک به حکومت که آینده شخصی خود را تیره می بینند، برای تبدیل نظام ریاستی به پارلمانی شعار می دهند. اما نه تنها نخبه گان بلکه افراد عادی هم می توانند درک کنند که نظام کنونی، در نام «ریاستی»، اما در عمل «تقسیماتی» است.

ساختار دولت از روز اول، روی پایه های ائتلاف گروهی و شخصی استوار بوده است. تمام افراد مخالف نظام ریاستی، خود از یک سال تا هشت سال، بازوی همین نظام ریاستی بوده اند. وقتی در نتیجه تضاد درونی تیم حاکم به وسیله دوستان خود شان از مدار معاملات خارج شده اند، به بهانه این که نظام ریاستی جو ابگوی مشکلات کشور نیست، بیرق نظام پارلمانی را بلند کرده اند. حال آن که تشنگی برای تغییر ریشه یی در سطح عمومی در حال افزایش است. آنان ترمیم کاری ظاهری را با تحول بنیادی وریشه یی به اشتباه می گیرند. ضرورت زمان، تحول اساسی است نه ترمیم کاری تشکیلاتی.

همه گروه های شامل در تقسیمات قدرت در موقعیت لغزنده قرار گرفته اند. ایجاد ائتلاف ها با مضمون های کهنه، به معنای تغییر موقعیت یا چانس جدید سیاسی نخواهد بود.

انزوای تیم حاکم، ضربه یی کمر شکن به اردوگاه محافظه کاران در کابل وارد آورده است. چرخش طالب به سوی امریکا، یک شبه حاصل نیامده است. جغرافیای تازه مذاکرات از امواج بی کفایتی، قانون ستیزی، خیره سری، زورگویی و برخورد های محافظه کارانه تیم کابل در سالیان اخیر شکل گرفته است. حال پرسش این جاست که آینده چه گونه رقم می خورد؟

ایران به تبعیت از سیاست دایمی خویش، با ایجاد دفتر سیاسی برای طالبان در تهران، متحدان خود در کابل را مدت ها پیش به شرط اعاده منافع ایران در تعاملات بعدی، به امریکا و پاکستان و طالبان در ترازوی معاوضه قرار داده است اما بازی دو جانبه خود را با مهارت ادامه می دهد. پاکستان طوری که برخی افراد قیاس می کنند، نه تنها در حاشیه قرار ندارد بلکه معامله با امریکا و طالبان را با دقت پیش می برد. اگر مذاکرات قطر در چند نوبت اول به دست آورد هایی نایل شود، احتمالاً مسأله طرح یک حکومت جدید در افغانستان به طور علنی مورد بحث قرار داده خواهد شد.

قربانی اصلی درین تحولات، تیم بر سر اقتدار در کابل است. از همین حالا نشانه هایی وجود دارد که تیم حاکم ممکن است به بهانه دفاع از حاکمیت ملی و ازین قبیل شعار ها دست به یک سلسله ماجراجویی هایی بزند که از سطح تبلیغاتی تا اعلام جهاد علیه امریکا فراتر برود، که در آن صورت، ممکن است هم از درون با واکنش روبه رو شود و هم اردوی ملی و قوت های ناتو، کنترل اوضاع را در اختیار خود بگیرند.

هفته دلو - 1390

با گرگ دوستی کنید، ولی همواره تبری در دست نگه دارید. (ضرب المثل روسی)

سفیر روسیه در قفس خاموش دیپلماتیک در کابل

ضمیر کابلوک سفیر روسیه در کابل به همان میزانی که از خونسردی یک سفیر کشور بزرگ تا اندازه بی بی بهره است، بدخواهان زیادی در دستگاه اطلاعاتی روسیه نیز دارد. با توجه به شعاع منافع روسیه در حوزه افغانستان، وی در مجموع سفیر کم کار و بی ابتکار در کابل به شمار می رود؛ پایتختی که به پاتوق سفرای بزرگترین قدرت های جهان مبدل شده است. روسیه امروزی به یاران سابق (حزب دموکراتیک خلق) و دشمنان پیشین (گروه های مجاهدین) دیگر علاقه بی ندارد و از آنان نیز هراسی در دل نمی پرورد. تاریخ آن پروژه ها تمام شده است. روسیه نیز مجذوب دالرا امریکایی اند؛ خیلی تلاش دارد دو باره بر سرمایه گذاری ها در افغانستان دست یابد و از کمک های نیم قرن قبل روسیه به افغانستان دیگر خبری نیست. بازگشت به تأسیسات کلیدی افغانستان نیز با شروطی همراه است که از توان اقتصاد کشور ما بالا است. روسیه از دست و دل بازی های گذشته اش نسبت به افغانستان حالا هیچ چیزی نقد در دست ندارد و یاری های اقتصادی را به سرازیری دالراهای امریکا مشروط کرده است. با آن که در میدان جنگ دیروزی، صلح امروزی حاکم نیست، با آن هم، افغانستان به صحنه شکار فرصت های اقتصاد جنگی مبدل شده است که می تواند اشتهای روسیه را فرو نشاند. کابلوف بخش اعظم اوقات خود را در کابل به نظارت از جریان های روزمره سپری کرده و ثمره مطالعات دیپلماتیک و اطلاعاتی خود را به وزارت خارجه در مسکو منتقل می کند. گمنامی و کم ابتکاری کابلوف تصادفی نیست. در اصول، پالیسی روسیه امروزی نسبت به وقایع جاری افغانستان بر موقف انتظار، مطالعه در ماهیت تعاملات منطقه و جهان و شکار فرصت های لازم برای سرمایه گذاری هایی است که کمتر به دهان رسانه ها داده شود. طعمه چرب در دست امریکا و غرب است و روسیه با گرگ امریکایی در کوهستانات افغانستان سفره دوستی پهن کرده ولی «تیر» را نیز در آستین نگهداشته است.

ترس و سوء ظن نسبت به ایجاد و یا بازسازی خشونت ها و بدبینی ها علیه «روس ها» کابلوف را بر آن داشته است که حتی الامکان به صورت غیر فعال جلوه گر شود. با این اوصاف، اکنون سرعت حوادث به گونه ای است که روسیه به محور بازیگران «تعیین کننده» کم کم وارد می شود. تلاش دارد سرپرستی سرمایه گذاری بزرگ انتقال انرژی از آسیای میانه به پاکستان و هند را عهده دار شود. نزدیکی با پاکستان و تفاهم در سطوح خاص با امریکا این فرصت را مساعد کرده است.

حکومت کابل که در تونل انزوا و بن بس گیر مانده، تلاش دارد از هر تحرک روسیه به سوی افغانستان استقبال کند تا در تقابل رو به افزایش با غرب، روی بازوی روس ها اتکا کند. روسیه امتیازات خود را از امریکا در بدل تعویض حکومت کنونی به یک حکومت طرفدار امریکا خواهد گرفت؛ لیکن تقاضا های خود را در امور معادن و سرمایه گذاری بیش از پیش افزایش داده است. روسیه برخلاف روایت رسانه ها، از رشد افراط گرایی در افغانستان هراسان نیست؛ برعکس دودبر خاسته از امواج افراط گرایی، تا حدی به تثبیت قدرت روسیه در آسیای میانه کنونی کمک می کند و بازار فروش اسلحه روسی به کشورهای منطقه نیز گرم تر می شود. هرچه ترس خیالی از طالبان به سوی آسیای میانه صادر می شود، اتکای مجدد سرزمین های متمرکز آسیای میانه به بازیگر سنتی مانند روسیه افزون تر می شود.

حمایت ضمیر کابلوف از مذاکرات صلح «به رهبری افغان ها» بازی با فرصت های پیش آمده می تواند حساب شود. مقامات روس بی زحمت درک می کنند که تیم کابل بدون مبارزه برای ایجاد یک حاکمیت سالم و عاری از فساد و بدون تفاهم با امریکا نمی تواند به تنهایی تأمین کننده

منافع روسیه در افغانستان باشد. ضمیر کابلوف به ارگ رفته بود تا نبض رئیس جمهور کرزی را میزان کند.

نورده دلو-1390

ملتی که تاریخ را نداند، محکوم به تکرار تاریخ است.

حکمتیار از موقعیت خفا و گریز، در صدد بازسازی رویا های گریخته «مجاهدین» است.

گلبدین حکمتیار به این نتیجه رسیده است که پس از استاد ربانی، فضای باز برای رهبری «مجاهدین» توسط وی مساعد شده است. وی با هم از «اتحاد مجاهدین» سخن گفته است؛ چیزی که در تاریخ مجاهدین، یک رویای گریخته و بازنگشته است. «مجاهدین» چند پارچه، سرخورده از تجارب سال های حکومت پس از طالبان و بیرون شده از دایره معاملات بین المللی، در بحران لاینحل رهبری به سر می برند و به رهبری شدن ضرورت دارند. حکمتیار درک کرده است که سران سیاسی و نظامی مجاهدین، چه در درون دولت و چه در خارج از آن، در یک تنگنای تاریخی- سیاسی قرار گرفته و معروض به خطرات جدید گشته اند.

آیا این موضع گیری، تکرار فراخوان منسوخ «جهادگرایی» سران اسلام آباد نیست که حناربانان در سطح دیپلماتیک و گلبدین حکمتیار با احیای شعار های ناکام و ویرانگر گذشته، به گوش گروه های جهادی و تیم در حال احتضار قدرت در کابل، می خوانند؟

وزیر خارجه پاکستان، با چرخش عجیب، گفت که کابل، محور حل بحران منطقه است و به طرزی غیر قابل پیش بینی، با سران شناخته شده «ضد پاکستان» و حتی با احمدولی مسعود (به طور نمادین) به مذاکره و مشورت نشست. حنا ربانی تصریح کرد که وی حاضر است «مجاهدین» را با «شبکه حقانی» دوریک محور بسیج کند. به این ترتیب، هسته جدید القاعده منطقه یی - غیر عربی تحت سرپرستی پاکستان در «بازی بزرگ» متولد می شود.

اتحاد مجدد گروه های مجاهدین، طالبان و شبکه حقانی جمع تیم قدرت در کابل، به سرپرستی دیپلماتیک پاکستان، پیام جدید خانم حنا بود. تشکیل چنین اجماعی برای پاکستان ضروری است و آینده هر چه پیش آید، تاوانش را دیگران خواهند پرداخت. سه ساعت قبل از رسیدن حنا ربانی به کابل، گزارش سری و تحریک آمیز سازمان ناتو علیه پاکستان مبنی بر حمایت قایم و دایم اسلام آباد از طالبان منتشر شد. کمی بعد تر نکته به ظاهر رسانه یی از زبان وزیر دفاع امریکا بیان شد بدین شرح:

«دولت امریکا می خواهد همه متحدان ناتو در افغانستان به استراتژی تعیین شده در اجلاس لیبون در نوامبر ۲۰۱۰ "احترام" بگذارند. آن پیمان خواستار انتقال مسئولیت های امنیتی به افغان ها تا پایان ۲۰۱۴ می شود.»

امریکا می خواهد میدان بدون دفاع را هر چه زودتر برای نیروهای نامنجم و ضعیف افغان که دولت کابل روی آن خیلی حساب می کند، خالی بگذارد تا همزمان با صدای خروج، بحران

امنیتی تا مرز سقوط حکومت بالا برود. این خود مانوری بسیار عمیق است که فعلاً شاید تیم کابل آن را احساس نکند؛ اما باید منتظرش باشد. آنان از همین حالا از سقوط دولت هشدار می دهند. طالبان نیز عقب در، منتظراند تا «میدان شغالی» شود.

موضوع خروج قوت ها تا پایان سال 2013، حاصل تلقین انتخاباتی نیکولا سرکوزی برای آقای کرزی بود. رئیس جمهور افغانستان هم بنا به عادت شتاب زده گی از آن استقبال کرد تا طبق محاسبه تیم قدرت، امریکا را زیر فشار یک فیصله انجام شده قرار دهد. بی تردید منابع ناتو از اقدامات التهابی تیم کابل بسیار خشمگین اند؛ پس تصادفی نیست که امریکا هرچه زود تر، از فشارهای کرزی، به عنوان فرصتی برای ایجاد فشار بالای خود تیم کابل بهره می جوید.

این حوادث زنجیره بی بخشی از یک جنگ تمام عیار اطلاعاتی و دیپلماتیک در سطح داخلی و منطقه پی است که از اوایل سال 2012 میلادی شدت کسب کرده است.

مأموریت جدید پاکستان به طور خاموش از امریکا مجوز نگرفته است؟ آیا هدف، مهار کردن گروه های مجاهدین و دولت نیست که از مذاکرات قطر بیمناک شده و به هرسو چنگ می اندازند؟

احتمالاً مأموریت پاکستان این است تا نگذارد گروه های مجاهدین، به صف دشمن امریکا (ایران) ملحق شوند و ایران از آنان در درگیری های قریب الوقوع از آن ها به حیث سپربلا یا چوب سوخت استفاده کند.

محور مقاومت آسیایی علیه امریکا به رهبری پاکستان با تردید های عمیقی همراه است. این چرخه، بدون مجوز امریکا بعید است به حرکت درآمده باشد. وزیر خارجه پاکستان به اصطلاح به کلاه ارگ نشینان سرخورده کابل پر زد و گفت: راه ثبات در منطقه از کابل می گذرد.

این پیام بدین علت دلخوش کننده نیست که نکته نوری در آن نیست.

پاکستان با داشتن حربه سه نوع طالب، پاکستانی، افغانی، و ترکستانی با دادن وزنه سیاسی به کابل، رهبری گفتمان دیپلماتیک را در دست خود می گیرد.

پیگیری ترور استاد ربانی دفن شد. تهدیدهای جنگی تنظیم ها علیه پاکستان رنگ باخت و شعارها دیگر از زبان «مقاومتی ها» به گوش نمی رسد. وضع مصداق این حقیقت است که در سیاست، دوست دایم و دشمن دایم وجود ندارد. اما ماهیت تضاد «مقاومت با پاکستان» حیثیتی و ذاتی شده است و صرفاً در کسوت سیاست بازی ها نمی گنجد. چرخش تبلیغاتی پاکستان الزاماً به مفهوم تغییر ماهیت استراتژی علیه افغانستان و «مجاهدین» نمی تواند باشد. اصول نظری اپوزیسیون در گرو حوادث دراماتیک جدید نوسان گرفته که پاکستان می خواهد آن را هدایت کند.

حالا که دولت کابل در حال از پا افتادن است، پاکستان به میدان مشارکت برای آوردن صلح در کشور پا گذاشته است. نقش پاکستان در جنگ و صلح تعیین کننده است؛ درین منازعه بین المللی صرفاً یکی از طرف های دعواست. منازعه افغانستان معجونی از تضاد های داخلی، منطقه پی و جهانی است و تکیه بر شعار حل مسأله «بین الافغانی» فقط به اندازه منافع بومی در منطقه حایز اهمیت است.

وضع موجود و سوسه هایی دارد که تصمیم گیری در دولت و «اپوزیسیون» را خیلی دشوار کرده

است. آنچه برای سیاسیون افغان می توان گفت این است که بدون تفاهم با جامعه بین المللی، هرگونه محاسبه با شکست رو به رو خواهد شد.

بیست دلو - 1390

وقتی خواستم زندگی کنم، راهم را بستند. وقتی خواستم ستایش کنم، گفتند خرافات است. وقتی خواستم عاشق شوم، گفتند دروغ است. وقتی خواستم گریستن، گفتند دروغ است. وقتی خواستم خندیدن، گفتند دیوانه است. دنیا را نگه دارید، می خواهم پیاده شوم. (دکتر علی شریعتی)

وضع زندگی ما چونان است که استاد شریعتی دربالا شمه یی از آن را درگفتارخویش وصف کرده است. چه کسی پیش بینی می توانست که طالب که ازهرسو باران اتهامات «تروریستی»، و «متحدالقاعده» برسرش می بارید، درنقش طرف اصلی منازعه امریکا با مقامات کاخ سفید درمیز مذاکره بنشیند و هیچ کسی از «حریفان» و «دشمنان» را هم به حساب نیاورد. صاحبان خنجروتیغ، که آدم ها را مثل گوسفند ها حلال کرده ودرتصاویر، دهشت را تکثیرمی کردند، اکنون نزد دولت و خارجی ها به مرجع رجوع بدل شده اند!

سوال این است که سفر طالب ومجاهد دریک کشتی حیات، ممکن خواهد بود؟ هر دوجبهه حذف خواهند شد یا هر دو به نفع جریان های لیبرالیزه شده، پوست خواهند انداخت؟ سه نفر طالب، شهاب الدین دلاور، سیدطیب آغا وسهیل شاهین به زبان انگلیسی راحت صحبت می کنند، بازیگران جدید اند. همان خطری که صاحب نظران و روشنفکران همیشه درباره آن به دستگاه حاکم هشدار داده بودند؛ از فیض جهال سیاسی به تحقق پیوسته است. نظریه منتقدان حکومت پیوسته به این نکته تکیه می کرد که حکومت کنونی باید به قانون وضوابط تعهده شده درکنفرانس بن احترام بگذارد؛ فساد سالاری دولتی را خاتمه دهد؛ به نیازهای مردم تمکین کند و با روش های «جبهه» بی گذشته که بر اصول تعریف ناشده غارت و چپاول بی پرسیان متکی بود، وداع کند.

نکته اساسی تر این بود که تیم های جهادی وغیرجهادی که به وسیله امریکا وغرب برمردم تحمیل شدند، باید با درک موقعیت حساس، رفتار و کردار خود را برمحرور منافع افغانستان وهمسویی با سیاست بین المللی تنظیم می کردند. در عمل، آن چه دیده شد، ادامه «فرد گرایی» های عامیانه و باندبازی های گروهی در مخالفت با تحولات منطقه یی وجهانی بود.

پاکستان وطالبان از آغاز ماجرا به امریکا وغرب توصیه می کردند که به سوی واقعیتی زنده، مؤثر و کلیدی (طالبان) دور بخورند. جنرال مشرف و جنرال حمیدگل وهمچنان رهبران طالبان پاکستان، خواستار معامله ومذاکره امریکا با ملا عمر بودند. اینک کاروان تحولات به همان نقطه یی رسیده است که آن ها درانتظارش آن بودند.

اکنون چیزی به عقب بر نمی‌گردد.

اشتباه در سیاست به دشواری قابل‌جبیره است و اشتباهات سریالی به فاجعه سیاسی و نظامی می‌تواند منتهی شود. گروه‌های «مجاهدین» که حلقه خود را به دور کرزی و «قدرت» فشرده‌تر کرده‌اند، احساس می‌کنند که هرچه مذاکرات سیاسی طالبان و غرب باهم بافت بخورد، از یک نظر، روبه‌زوال خواهند رفت. حدس و برداشت «رهبران» به‌طور استثنایی، در همین زمینه تا میزان زیادی واقعی است. طالبان با توجه به گذشته، حال و روحیه‌ی که از خود تبارز داده‌اند، هرگز با قدرت‌مندان کنونی در یک قفس «قدرت» مشارکت نمی‌کنند. پس هدف «نهایی» از مذاکره اختصاصی امریکا و غرب با طالبان چه می‌تواند باشد؟

درین مقطع، نسبت به هر زمان دیگر می‌توان به این پرسش‌ها جواب روشن‌تر پیدا کرد. امریکا و غرب همان طوری که اخیراً وزیردفاع امریکا در کابل اظهار کرد، در صدد ایجاد یک حاکمیت «اداره‌کننده» پس از سال 2014 در افغانستان است. قطعاً برای تیم کنونی، جایگزینی تدارک دیده می‌شود. غربی‌ها از مارشال فهیم و آقای خلیلی و دیگر نماد‌های دوره‌های جنگ، به شدت بیزارند. هشدارهایی که سه سال پیش درین باره به کرزی داده شده بود، عواقب خود را در حال نشان دادن هستند.

مجموعه دوم

شامگاه- ساعت هشت

معمر قذافی معدوم و بدعاقبت، چیزی بود رونوشت «ترکمن باشی» ترکمنستان که از بخت خوش، مثل سگ در خیابان‌ها کشته نشد. محافظه‌کاران «تنظیمی» شبیه معمر قذافی‌اند که خود را سرنوشت‌آویخته از جانب خدا بر سر خلق می‌پندارند و کیف می‌کنند؛ کمی هم مزخرف ترازو. خود باوری قدرتمدارها خنده‌آور است. قذافی کتابی نوشت به اندازه «کف دست» آکنده از یک رشته لاطانات یک نارسیت عقل‌باخته. اما خودش می‌گوید:

بدون شک! کتاب سبز محصول مبارزه بشریت است. کتاب سبز راهنمای مسیر بشریت به سوی استقلال است. کتاب سبز انجیل است؛ یک انجیل جدید. انجیل دوران معاصر؛ دوران مردم. محافظه کاران کابل که به هیچ کتابی توکل نکرده اند.

وقتی به محور قدرت در کابل می اندیشم و گزارش ها را می بینم، فکرمی کنم ده نفر «محافظه کار» به یک قذافی تبدیل شده به گوش رئیس جمهور رجز می خوانند. حس می کنم ده تصمیم گیر اصلی در واقع ده پارچه جدا شده از (نیازوف) ترکمن باشی و قذافی اند. کوری شان به حدیست که تهدیدهای حاصل از تصامیم شان را ناچیزی انگارند. با گرفتن «مسئولیت» زود هنگام تأمین امنیت از ناتو، مسئولیت خطرات را چه کسی بر عهده می گیرد؟ آیا شبه نظامیان «مجاهدین» را وارد میدان می کنند؟ باز هم «مجاهدین در برابر طالب؟»

گزارش ها حاکی اند که رابطه التهابی بین کابل و واشنگتن، می تواند ایجاد گرواژ غیر قابل پیش بینی امنیتی در سراسر کشور شود. رویکرد شتابان تیم حاکم به هدف تحویل گیری «مسئولیت» های امنیتی و اصرار مداوم برای قطع «عملیات شبانه»، مشخصاً یک فشار سیاسی بالای قدرت های غربی است.

تحویل گیری مسئولیت امنیتی موازی با افزایش تهدید های طالبان، علاوه بر آن که یک اقدام پیش هنگام تلقی می شود، در بهترین حالت می تواند به بن بست امنیتی یا ایجاد زمینه برای رخنه های امنیتی در صفوف شکننده نیروهای داخلی منجر شود. ارتش نوپا که کاملاً وابسته به هزینه های خارجی است، بدون رضایت منابع تمویل کننده، هرگز نمی تواند مأموریت خود را طوری تنظیم کند که سبب استحکام قدرت تیم حاکم شده و به بقای آن خدمت کند. تیم حاکم نباید با این محاسبه غلط، با سرنوشت خود و سرنوشت ارزش ها و دست آوردهای ده ساله بازی کند. تیم حاکم اطلاعات واقعی از محلات را از مردم پنهان می کند. مسئولان دولتی و مردم تاییدی کنند که اگر عملیات وردگیری های شبانه از سوی نیروهای افغان- ناتو قطع شود، رخنه گسترده طالبان بر اداره های دولت به زودترین فرصت ممکن، همه چیز را از هم خواهد پاشید. افزون بر آن، با قطع عملیات شبانه تلفات نیروهای خارجی گسترش یافته و تروروالی ها، قوماندان های امنیه، بزرگان محلی و آنانی که تفکرات عقب گرایانه و ارتجاعی طالب در تضاد قرار دارند، به شکل یک مأموریت روزمره درمی آید.

با این حال، با شروع مذاکرات طالبان و امریکا به نظرمی رسد که نیروهای امریکایی و ناتو حالا میل دارند مسئولیت های امنیتی را زودتر به نیروهای ارتش ملی و پلیس افغان واگذار کنند. تا طالبان زود تر بتوانند گلیم حاکمیت دولتی را در مناطقی که روند انتقال در آن عملی شده، جمع کنند. همچنان ممکن است با پیشرفت در پروسه مذاکرات امریکا با طالبان، قطع عملیات شبانه که دولت افغانستان این چنین روی آن پافشاری دارد، از سوی امریکا به عنوان اطاعت از دستور حکومت کابل مورد قبول قرار گیرد. در آن صورت، والی ها همه به کابل فراری خواهند شد و قوماندان های امنیه در پاسگاه های جنگی محصور خواهد ماند. به این ترتیب، حکومت ناخواسته شرایط مساعدی را برای سقوط خویش فراهم می کند.

این هم دور از امکان نیست که خارجی ها نخواهند گذاشت که فروپاشی اداره به این گونه اتفاق بیفتد. یا ارتش ملی در حوادث بعدی، موضع خود را علیه حکومت تغییر می دهد و یا آن که امریکا و ناتو مدیریت جنگ و صلح را طوری عیار خواهند کرد که هم پروسه مفاهمه با طالب با شکست مواجه نشود، هم ارتش ملی فروپاشد و هم تیم حاکم بدون فروپاشی اداره و تقسیم ارتش به اقطاب قومی و گروهی، جای خود را به یک اداره جدید خالی کند.

بیست و دوم دلو - 1390

امروز خیلی دلتنگم. ذهنم مشغول چیزی برای شفاف گری یک سوژه است. امیل را باز کردم. موسی فرکیش از هالند نوشته است:

مامون عزیز سلام و سلامتی

امیدوارم که ثانیه های تلخ هجرت را با طراوتِ خوشبینی همیشگی ات همسفر ساخته باشی. عکس های زیباییات را در آن مکان تاریخی دیدم، زیبا بود و ترا سخت به اندیشه انداخته بود... من اینجا نفس های زمستانی ام را روی اجاق دویدن گرم می کنم. برادرم تصمیم گرفته که دکانداری کند و حالا منهم سخت مصروف سر وسامان دادن آنجا هستم. کار که می روم تاریکی است وقتی بر می گردم باز همان تاریکی و شب - شاهراه ها مثل گور تاریکند و آدم را گاهی ب فکر میاندازد که شاید این زندگی هم گوریست که آدمی در تلاشی متداوم، سعی دارد که که دریابد که بکدام بغل اگر بخوابد، بهتر است! فکر کنم که نوشته ام هم مثل شب های زمستانی شد؛ نمیخواستم اما...»

عجبا که آدمی در هیچ جایی آرام نگیرد! آنانی که برای رسیدن به هالند، چه بلیاتی که به جان می خرند؛ و آنانی که در هالند نفس می کشند، برگه قناعت در دست ندارند. به راستی که انسان به خیر خود واقف نیست. قرآن می فرماید:

بسا چیزی را ناخوش داشته باشید که آن به سود شماست و بسا چیزی را دوست داشته باشید که به زیان شماست، و خدا می داند و شما نمی دانید. بقره آیه ۲۱۶

ساعت سه- زمستان دهلی استخوان وجود آدم را هدف می گیرد. هر چه می خوابم، ملول ترمی شوم. باید ورزش بروم.

شام بیست و دوم دلو - 1390

فیل بسیار بزرگ و نیرومند است، بسیار نیرومندتر از فیلبان کوچکی که روی گردنش می نشیند. با این همه فیلبان می تواند بیندیشد و چون بهتر از فیل می اندیشد ارباب و آقای فیل شده است. (جواهر لعل نهرو)

زره کاغذی دربر کرده اند؛ ولی شیروار می غرند!

روی سخن درین اجمال، نسلی است که بر زمینه نقد و نفی، قد کشیده است.

چرا از جماعت «اپوزیسیون» کسی جسارت ندارد تا تحلیلی نظری از کارنامه های خویش به مردم ارایه کند؟

کابل مضطرب نیست. محافظه کاران خانه های شان را مثل پادگان های تدافعی، سنگر ساخته و عقب آن پناه گرفته اند و هی از مردم می خواهند به یاری شان بشتابند. پیام وضع موجود آن است که چراغ سرخ خطر در درون پادگان های به ظاهر آسیب ناپذیر آنانی که برد پرواز فکری شان از مغز تا به جیب شان است، روشن شده است. عقوبتی در حال نزدیک شدن است.

وضع به گونه یی تحول یافته که مردم نسبت به دفاع از رهبران «تنظیم ها»، رهبران جنگی و مافیای اقتصادی جا خوش کرده در لایه های مختلف دولت و حکومت، عمیقاً بی علاقه اند. انگیزه های اجتماعی برای رفتن به دنبال «نخبه» های آزموده شده، فروروده است. امید برای تغییر در نفس و دیدگاه محافظه کاران مساوی با صفر است. آن ها اگر اقیانوس های متاع دنیا را در کام خویش فروکشند، باز هم تشنه اند؛ بی انگیزه اند؛ اما برای دفاع از جایگاه اشرافیت فساد، از مردم انگیزه می جویند. به آخر خط رسیده اند.

این احساس قوت گرفته است که نیروهایی که به آفت سیاسی و اقتصادی برای مردم مبدل شده اند، زیر چرخ حوادث پیش رو، خمیر می شوند. انزوا و تنگنای اطلاعاتی سیاسیون دولتی و شبه دولتی، فقط سایه بغل کشی طالب و امریکا را در نظر مجسم می کنند و از پس ماجرا بی خبر مانده اند. از آن چه در اتاق های تماس در قطرمی گذرد، اعصاب شان خرد شده و توان شان را به تحلیل برده است.

حکایتی می آورم برای فهم پس چهره محافظه کاران که از پس حصارهای پادگان های خویش در کابل، بار دیگر مردم را مخاطب ساخته اند که : خطر در پیش است!

فکر می کنم روایتی در باب افلاطون نقل شده که باری، یکی از شاگردان دانشمند با استاد از در رقابت پیش آمد و ترمز ظاهر ساخت. بنا شد یکی از آن دو، حریفش را از میدان به در کرده و خلعت استادی از آن خود کند. چه گونه؟

قرار شد هر دو بالنوبه، جام زهری مرگ آور تهیه بدارند و به خورد یکدیگر دهند تا ابهت کاردانی هر یک آشکار گردد. افلاطون خضوع پیشه کرد و نوبت نخست به شاگرد بداد تا به فیض علم و تجربه، خورش زهری به استاد آماده کند. داروساز جوان از هرجنس گیاه و دارو، معجون بساخت و در جام ریخت و به استاد پیشکش کرد. استاد جلو نگاه ناظران، جام را تا ته سرکشید و دم نزد و رنگ از صورتش نپرید. آه در سینه ها بالا آمد و خطر به جان شاگرد افتاد.

چون فرصت به افلاطون مهیا آمد، کارگه ساختن نوشداروی مرگ به اتاقی در جوار خوابگاه شاگرد، منتقل کرد و از سرشام دسته هاون بالا می آمد و برته هاون فرو کوفته می شد. ساعات شب، بر قلب مضطرب شاگرد معاند پیشه، هول می ریخت. از خویش سوال می کرد:

این چیست که افلاطون از آن مایع مرگ مسلم درست می کند؟

صدای ضربت از دسته هاون چنان در ساعات شب پرهراس به گوش می رسید که آسایش از روح شاگرد زنده بیدار، بگریخته بود. چون بامداد گل کرد، افلاطون بی خستگی و خاموش، ماده هایی در هاون می کوفت و در هم می آمیخت. داوران گرد آمدند تا فهم کنند که استاد چه گونه از گرد گیاهانی که خود می شناسد نه دیگران، جامی پر شرنگ لبریز خواهد کرد.

سرانجام چون خورشید از مشرق به آن مکان گردن کشید، جام انباشته از معجون افلاطون آماده شرب بود. شاگرد با روح ملول و تن بی رمق جام از دست استاد برگرفت و آن را به یقین مرگ بی گریز، سرکشید و جا درجا نقش بر زمین فتاد و جان به حق تحویل داد. شاهدان دست و دامن استاد چسپیدند که ای استاد؛ این چه معجون سیاهی بود که فرزانه جوان را بی درنگ به دیار باقی گسیل کرد. افلاطون باقی مانده معجون مرگ را در جام کرد و خودش جرعه بی از آن در کام ریخت و از دیگران خواست، از آن چاشنی کنند.

چون حاشا کردند، افلاطون مشت اسرار باز کرد و گفت:

جامی که بر او دادم، لبریز از شهد خالص بی پیرایه بود نه زهری که مرگ می آورد! شاگردمن، از هول زهر، بمرد.

کابوس مرگ آن شاگرد نوپای سرکش، به جان آنانی افتاده است که مردم را خوار شمردند و عزت و حقوق و آسایش آنان را در گرو خویش نگهداشتند. «انتلاف» های لفظی و فاقد طرح نجات برای خلق، نشانی از سیطره آشفته حالی بریک گروه کوچک است که چانس ها بر باد داده و حالا از تاریخ و مردم جواب رد می گیرند. «رنگ رخساره خبر دهد از سر درون»

هنوز هم نوبت نمی دهند لشکرهای برومند جوان را که بوی خطر را، بهتر از شامه غرقه در معافیت آنان می فهمند و بر نیازهای دوران خویش از روی نیاز طبیعی و سلامت نفس و قوف دارند. محافظه کاران که خود، راه های تماس با مردم را بسته و خانه های شان را به پادگان های غیر قابل نفوذ بدل کرده اند، از نسلی بی گناه و تازه سربرکشیده در متن زندگی، قربانی طلب می کنند تا بر عمر بدعت های خویش، بیافزایند. طالب لجوج را از کدام آدرس به میدان می طلبند؟

چون سایه بحران فراختر شده است، اهل و بیبت «تنظیم ها» که از اول ماجرا، در نقش معماران و شریکان نظام فاسد و لوق شده، روی صحنه بودند، اکنون از خارج حصار قدرت به جان یاران خویش افتاده اند و پیوسته «دولت» را آماج رگبار ملامتی قرار می دهند. حال آن که دولت، خود مظهر بیماری لاعلاج سیاسی و مدیریتی است و در پاسخ گویی به مقتضای تاریخ، دست خالی تر و عاجز تر از آنان به سوی حوادث خیره مانده است.

نیمه شب بیست و دوم دلو

برای خود و برای شما، برای همه دنیا، بهانه می تراشم تا زنده بمانم.

عبارت بالا، معرف اهداف حزب اسلامی است. بدنه های باقی مانده آن ها علاقه مند بخت آزمایی اند. قانون قمار همین است. اگر چسبید؛ از خاک برمی خیزی؛ ورنه، برای ساختن یک بهانه دیگر، خودت را از میز قمار حاشیه می کنی. خدا بیامرز مولوی والا جان وثیق در مسجد «مکتب توحید» در پشاور قصه می کرد:

وقتی بعد از کودتای داوود خان همراه رهبران از جمله انجنیر حکمتیار و مولوی نبی به پشاور آمدیم، روزگاری داشتیم. در آن زمان مولانا مفتی محمود وزیراعلی صوبه سرحد بود. وی بعد از مدتی، توانست برای ما از حکومت پاکستان مبلغ هفتاد هزار کلدار بگیرد. همین که هفتاد هزار کلدار را آورد به مولوی نبی تسلیم کرد، فوری بین گلبدین و مولوی نبی بالای پول کمکی مفتی محمود جنگ و درگیری روی داد.

مرحوم وثیق از نقل این خاطره چنین نتیجه می گرفت:
از همان زمان گوشم زنگ زد که تا وقتی ازین پول ها برسد، آینده ما و آینده افغانستان خراب می شود!

وثیق از جنگ مولوی نبی و حکمتیار به نام اولین جنگ تنظیم ها یاد می کرد. حالا وقتی به تحلیل حوادث می پردازم، بی اختیار روایت مولوی وثیق را به یاد می آورم و در بیداری کابوس پیش چشمانم پهن می شود. عجیب است ...

برای حزب اسلامی که در ظرف سی سال با هیچ گروهی تفاهم پایدار و سازش سازنده به نفع افغانستان نداشته است، اکنون که همه چیز بر بحران بی درمان «تنظیم ها» گواهی می دهند، بالا زدن یک گوشه خیمه حکومت برای یافتن جایی در جرگه معامله، دست آورد دندان بگیری حساب نمی شود.

مردم از چندوچون حکومت به رهبری حزب اسلامی از سال های جهاد در پشاور تجاربی فراموش ناشدنی و ترسناک دارند. تسلط حزب اسلامی در پاکستان که یکه تاز هر چه اراده می کرد، انجام می داد، با حکومت طالبان که بعد ها در افغانستان پیاده شد، از نظر شکل و مضمون، تفاوت چندانی نداشت. آن چه طالب در کابل و دیگر شهرها بر مردم تحمیل می کرد، حزب اسلامی در کمپ های مهاجران نگوینخت در پشاور عملی می کرد.

تفاوت این بود که طالب از مدرسه بیرون زده بود و حزب اسلامی از متن تئوری های خیالی مدل مفقود «اسلام سیاسی» به طور ناقص زاده شد و هر آن چه انجام داد، با هر چیز دیگری شباهت داشت جز با جنبش اخوان المسلمین خاورمیانه. وجه مشترک حزب اسلامی با طالبان، ایجاد وحشت آهنین است که یکی تحت نام «امارت اسلامی» و دومی تحت نام «حکومت قرآن» برای آن تلاش می کنند.

حزب اسلامی از برکت رهبری حکمتیار، در نخستین سال سقوط دولت دکتر نجیب الله، با ایجاد چتر مرگ و غرش و خون، به پرتگاه کامل سقوط رفت.
نزدیکی گاه به گاه با حکومت و سرخود را درون خیمه مذاکرات داخل کردن، همراه با طرح شعار های کهنه و شاخ و شانه کشیدن های قدیمی علیه نیرو های خارجی، سبب نمی شود تا بار دیگر چانس ورود به مرکز قدرت به دست آید. حزب اسلامی بدون حکمتیار از سال ها به این سو در دولت و در کنار دیگر «تنظیم های دشمن» صاحب جایگاه و مقام است.

علاوه بر این، حزب اسلامی قدرتی چالش زا در اختیار ندارد تا کاسه راسته نظام را چپه کند.
از قضا، دشمنان حزب اسلامی از جنس طالب و «تنظیم ها» بر اوضاع مسلط اند و بعید است جای خود را تنگ کنند تا حزب اسلامی کنارشان جا خوش کند.

امتیاز حزب اسلامی داشتن پشتوانه پاکستان است که اخیراً با امریکا و افغانستان اختلافاتی عمیق تر پیدا کرده است و پیدا شدن سروکله هیأت های حزب اسلامی در کابل، ایجاد مترسک برای طالبان و تنظیم های دشمن پاکستان است. آقای کرزی از مذاکرات قطر در حاشیه نگهداشته شده و با قطعه «سوخته» حزب اسلامی به نوبه خود علیه طالب و امریکا مانور می دهد.

مردم از همه تنظیم ها خسته اند. حزب اسلامی که قبلاً در جنگ های کابل، به حساب مردم رسیده و کدام قرضی باقی نمانده است.

حزب اسلامی در چالش آفرینی و کشمکش از ظرفیت ذاتی بسیار قوی برخوردار است. در مقام حکومت داری و نظام سازی، از همان بخت برگشته های تاریخ است که بهتر است همیشه به حیث یک قوه فشار در خارج از حکومت باقی بماند. هرگاه چندگامی درون حکومت می آید، حکومت فرومی ریزد.

بیست و سه دلو - 1390

کسی که فقط به کمک چشم دیگران می بیند گول می خورد. مثل فرانسوی هشت شب - احساس تنهایی می کنم. حس تنهایی جوهر همه ماست.

هشدار سفیر ایران به مارشال فهیم و استاد خلیلی

ساعتی پیش این اطلاع تحلیلی از کانال ... کابل رسید:

جنگ ایران و آمریکا از سوریه آغاز شده است و ایران قصد دارد در صورت نیاز، جبهه جدید ضد امریکایی را از حوزه افغانستان و پاکستان باز کند. سفارت ایران در کابل برای اجرای پلان جدید، به یک مرکز اضطراری - عملیاتی تبدیل شده است.

بر بنیاد اطلاعات از مراجع امنیتی و افراد نزدیک به دولت، سفیر ایران در کابل دکتر فداحسین مالکی اخیراً در دیدارهای جداگانه با مارشال فهیم و استاد کریم خلیلی، تصریح کرده است که اوضاع در اطراف افغانستان روزتا روز به زیان حکومت افغانستان در حال انکشاف است. وی یافته های استخبارات ایران درباره حوادث پنهان را نه در لفاف ادبیات دیپلماتیک بلکه با لهجه آشکار به مقامات دولتی ابلاغ کرده است.

ملاقات های سفیر ایران با مقامات عالیله نشان می دهد که وی در قالب بررسی همه جانبه اوضاع پیرامون افغانستان، سعی دارد مقامات کابل را به اقداماتی پیشدستانه علیه امریکا وادار کند.

یک منبع نزدیک به مقامات، جزئیات مذاکرات را «بسیار مهم» عنوان کرد و گفت که سفیر ایران تلاش دارد مارشال فهیم و استاد خلیلی را قانع کند که امریکا در صدد راه اندازی یک توطئه خطرناک علیه آن هاست و ممکن است روزی برسد که غافلگیر شوند و از قدرت برانداخته شوند.

گزارش می افزاید؛ در دیدار ها، تحلیل اداره های اطلاعاتی ایران از وضع افغانستان به مارشال فهیم ارایه شد؛ این تحلیل در واقع چیزی بیشتر از انتقال یک پیام هشدار سفیر ایران به مقاماتی است که در فهرست اداره اطلاعات ایران، اسامی آنان این گونه قید شده است:

« متحدان جمهوری اسلامی ایران در کشور افغانستان»

ایرانی ها ظاهراً وقت را مناسب تشخیص داده اند که با بهره گیری از انزوای حکومت کابل و بالاگیری نگرانی ها از روند مذاکره پرابهام در قطر، بیلانس موضع گیری حکومت افغانستان را

به نفع ایران تغییر دهند. البته این مساله یی است که برای منافع افغانستان بسیار خطرناک خواهد بود.

برخی حلقاتی از داخل سفارت که با شماری از مقامات وسط پایه و غیرحکومتی رابطه دارند به طور آشکار از ضرورت اتحاد نیروهای «مسلمان» علیه «دسایس» خارجی سخن می گویند و تأمین اتحاد بین سه کشور منطقه، ایران، پاکستان و افغانستان در برابر دست اندازی های خارجی، را ضرورت «جهان اسلام» قلمداد می کنند. این افراد مدعی اند که مقامات از جمله فهیم و خلیلی با سیاست جمهوری اسلامی ایران همسویی نشان داده اند. این گونه آوازه سازی ها می تواند جزء محاسبات پیچیده شبکه های اطلاعاتی ایران در کابل باشد تا چشم انداز بی اعتمادی میان ارکان حکومت و متحدان بین المللی را بیش ازین تیره و تار جلوه دهند. شبکه های ایرانی از توافق با مارشال فهیم و خلیلی سخن می گویند؛ اما جزئیات نمی دهند.

پیام رسانی سفیر ایران به مقامات رهبری حکومت افغانستان، همزمان با تشدید تهدید های جهانی برای حمله احتمالی بر پایگاه های جنگی ایران و سقوط ارزش پول و طلا در آن کشور، افزایش یافته است. یک منبع نزدیک به قضایا در تماس خصوصی به این موضوع اشاره کرد که لحن سفیر ایران در دیدارهای اخیر خیلی تغییر کرده و رنگ تهدید به خود اختیار کرده است. سفیر ایران به حکومت افغانستان پیوسته توضیح می دهد که امریکا در مأموریت افغانستان با ناکامی رو به رفته است. وی همچنان از ابهام استراتژیک امریکا به متحدان افغان هشدار داده و بر ایجاد یک بلاک ضد امریکایی به رهبری ایران تاکید دارد. وی واضح به فهیم گفته است که بالای امریکایی ها اعتماد نکنید؛ آن ها هیچگاه نسبت به منافع شما صادق نیستند. وی از مشارکت ایران در دفاع از مذاکرات صلح به رهبری دولت افغانستان اطمینان داده است. تلاش های سفیر ایران در حالی بیشتر شده است که منازعه میان کابل و واشنگتن همچنان داغ است و حکومت کابل از نتایج مذاکرات صلح در قطر، به شدت نگران است.

بیست و چهار دلو - 1390

بحث مرموز در قطر

افغانستان در بزننگاه منافع جهان ایستاده است، جنگ به این زودی ها به نقطه صفری تقرب نخواهد کرد.

خط و نشان کشی درباره جنگ و صلح، دوباره در دست کشورهای منطقه و امریکا افتاده است. دموکرات های امریکا سعی دارند ازین نمایش، دست آوردهای مشخصی را برای افکار عمومی امریکا بیرون بکشند. این یک جانب قضیه است. مسأله مرتبط با افغانستان بحث روی ایجاد یک حکومت جدید در کابل است. واقعیت ها یک بار دیگر ثابت می کنند که خصلت داخلی و بومی جنگ افغانستان خیلی ضعیف است.

بارها این نظر مطرح شده که باید از جنگ «استفاده» کرد. بهره برداری «ملی» از جنگ کار ساده نیست؛ یا دست کم، در شأن و ظرفیت تیم کنونی قدرت نیست. آن ها از جنگ به هدف تأمین منافع شخصی «حداعظمی» استفاده کرده اند. اکنون حفظ «موقعیت» دغدغه اصلی است. مذاکرات

قطر دقیقاً «موقعیت» گروه های ائتلاف در کابل را تهدید می کند. اطلاعات پراکنده نشان می دهند که رایزنی فرساینده در قطر در مورد یک حکومت جایگزین در کابل ادامه دارد. هر فیصله یی که از اتاق مخفی مذاکرات به رسانه ها برسد، از سوی تیم ارگ، یک جنگ جدید یا دست کم یک دسیسه غیر قابل قبول ارزیابی خواهد شد. گروه طالبان کمیته های مشورتی و تماس با سیاسیون، اعضای پارلمان، خبرنگاران و کارشناسان را ایجاد کرده اند. منابع غیر رسمی می گویند که تعداد زیادی از اعضای حکومت، شخصیت های غیر حکومتی، خبرنگاران و اعضای پارلمان با کمیته نو تأسیس طالبان رابطه برقرار کرده اند.

هر چند در ظاهر امر، کلید اصلی از دست پاکستان در آورده شده، حق مشارکت اسلام آباد در نقشه های امریکا در سر نوشت سازی سیاسی برای افغانستان از سوی امریکا محفوظ است. حال در طرح نوین، احتمال به هم زدن طومار سیاسی موجود در کابل قوی تر شده است.

حامد کرزی بدون بازوی حمایتی «تنظیم ها» ی جهادی نمی تواند بر سر قدرت بماند. پس دوران انتظار نخواهد بود که دو راه باقی بماند:

چرخش گروه های جهادی با بینش جدید به سوی امریکا و پاکستان.

دوم: غرش ماشین جنگی طالبان به سوی «شمال» - جایی که تکیه گاه جنگی گروه های جهادی شمرده می شود- سپس محاصره کابل و آوردن ترکیب جدید حکومت به وسیله زور که در آن، طالبان ستون فقرات حاکمیت را تشکیل بدهند. محاسبه بازیگران چنین است: مارش طالبان از جنوب، بهانه جنگ قومی را دامن می زند. فساد و ظلم و تعدی در شمال چنان نهادینه شده است که مردم، خود پیشقراول طالبان می شوند. بدین ترتیب، مراکز سر باز گیری رهبران جنگی «تنظیمی» خود به خود متلاشی می شوند. به نظرمی رسد برای همین پروژه از چند سال به این سو، فعالیت های زیرزمینی گسترده ای انجام پذیرفته است.

علایمی قابل تشخیص در مورد تجدید نظر گروه های «تنظیمی» برای تعویض حکومت کنونی به یک ساختار مشارکتی جدید درخفا به مشاهده می رسد؛ اما رهبران نظامی وابسته به تنظیم ها هنوز دقیقاً نمی دانند که آیا امریکا و پاکستان روی آنان به حیث نیروی شریک در تحولات و طراحی های آینده، حساب خواهند کرد و یا خیر؟

یک بینش سرطانی در میان رهبران جنگی شایع است که می گویند: اگر ما در قدرت نباشیم، هیچ توافق صلح تضمین نخواهد شد. ترجمه این سخن آن است که اگر اوضاع به حذف ما از قدرت پیش برود، باردیگر جبهات جنگی را فعال می سازیم. حرف و سخن طالبان نیز کاپی رهبران و نظامیانی است که در کابل از نام مردم و «مجاهدین» با طالب و امریکا برخورد می کنند. این جا دو مانع عمده به عنوان دو بینش ناکام همچنان به شیوه گذشته مطرح می شوند.

روند کنونی که در مسیر رسیدن به مقطع 2014 قرار دارد، باید هر دوی این بینش را از سر راه بردارد. طرح جدید در سطح منطقه که با روحیات در داخل کشور کاملاً هم آهنگی دارد، تراشیدن و صیقل دادن سنگ های درشتی است که هم از سوی رهبران جنگی در کابل و هم از سوی طالبان، جلو پای یکدیگر می گذارند. با حفظ ترکیب رهبری فعلی «تنظیم ها» و طالبان که بالذات دافع یکدیگر هستند، چانس رسیدن به صلح بسیار اندک و کم رنگ است. صلح و فضای جدید تعامل

درکشور (که آن هم بدون کمک امریکا و جهان ناممکن است) در عدم حضور رهبران محافظه کار، ممکن است رؤیت خود را عیان سازد.

بیست و پنج دلو - 1390

روش جدی مقابله با فساد، به وسیله فساد

انسان هیچوقت بیشتر از آن موقع خود را گول نمی‌زند که خیال می‌کند دیگران را فریب داده است. لارشفوکو

یک زمانی در کنفرانس «کابل» به وزارت خارجه دعوت شده بودم. هدف کنفرانس، از سوی رئیس جمهور، مبارزه با فساد، رشوه و خیانت عنوان شد. تعداد زیادی خارجی های خاموش و زرننگ هم در صف اول نشسته بودند. سراسر حضار را که از نظر گذراندم، همه اش عاملان اصلی فساد، باندبازی، قوم گرا و دزد و غدار بودند. به کنایه برای نادر نادری گفتم: ازین جمع کی ها قرار است برضد فساد و رشوه مبارزه کنند؟ نادری به طریق معمول خویش به خنده افتاد. البته به ایشان یاد آور شدم: شخص شما را به حساب دیگران نگاه نکرده ام.

از آن زمان تا کنون، وضع خیلی غیر قابل اصلاح شده و موازی با آن، جامعه جهانی سرگرم کار روی یک بدیل در افغانستان است. راه دیگری نیست. تیم «تقسیم طلب» حاکم به قول عام « به بروت کسی پیاز خرد نمی کند.» دوارگان میان تهی در دولت فعال است که هم به فریب جامعه جهانی و هم به گول زدن رئیس جمهور کرزی مشغول اند. نام اولی چنین است: « اداره عالی نظارت بر تطبیق ستراتیژی مبارزه علیه فساد اداری.» نام دومی قرار ذیل است:

« اداره ارزیابی از نحوه تطبیق پروژه های بین المللی کمک کننده.»

وقتی بوی فساد و تقدم روابط مافیایی برضوابط در تمامی اندام های دولت، حکومت و نهاد های الحاقی آن چنان پیچیدگی حتی مقامات ارشد را به تهوع و سرگیجه انداخت، اداره اولی ایجاد شد. وظیفه اداره مذکور، به معنای زدن یک تیر و شکار کردن «دوفاخته» بود. هم یک چتر کاذب تبلیغاتی در اذهان عمومی بنا شد و هم تعداد دیگری از خارج و داخل حکومت برمدار فساد رو به گسترش جذب شدند. این شد فساد در فساد. هدف عمومی این برنامه، تنها فریب خلق الله نبود، فریب خیالی جامعه بین المللی نیز بود. از برکت این اداره، بخش دیگری از خزانه ملت با کارد نرادی و ماده رندی قطع شد و به جیب بدنه جدید بیروکراسی نوپا رفت. دوم از فیض این اداره، جریان فساد به یک سیستم هشدار دهنده از داخل دولت تغییر شکل داد و تمامی دوسیه ها از حالت پراکندگی در یک نقطه (آن هم در اختیار خود فسادسالاران) متمرکز شد تا به بیرون درز نکند و رسوایی رسانه یی ایجاد نشود.

شادروان استاد خلیل الله چند دهه پیش، اوضاع کنونی ما را این گونه سروده است:

ولي يك روز در اخبار دولت
نخواندم ماجرای اهل ثروت
که این آقای افخم، این ولسوال

چه سان چاپیده از خلق این همه مال
فلان کس از کجا کرد این همه زر
که قصرش با فلك گردیده همسر
نبودش از پدر جز کهنه شالی
نه باغی نی سرایی نی نهالی....
چرا این جمع رشوت خوار قلاش
نشد در يك جریده رازشان فاش
شگفت این است کاین رندان چالاک
همی لافند از خدمت در این خاک

بدین ترتیب سامانه محفوظ فساد رهبری شده دولتی برای اولین بار در تاریخ افغانستان ایجاد شد. اداره دوم لبه تیغ را به سوی مقابله با اعتراضات و نگرانی های جامعه جهانی از نحوه حیف و میل هزینه های اختصاص داده شده در امور نظام سازی و بازسازی در افغانستان متوجه ساخت. وظیفه این اداره، تولید فشار در برابر فشار است تا جامعه بین المللی را سر جای شان بنشانند. ردگیری فساد «خارجی ها» در پروژه های اختصاصی به افغانستان، مأموریت این اداره می باشد. پیام اصلی به کشورهای متحد بین المللی این است:

اگر شما نام فساد را بیش ازین بر زبان بیاورید، دوسیه های فساد و خیانت شما را هم افشا می کنیم. یعنی اگر شما پیوسته ما را با چوب فساد و خیانت به باد ملامتی می گیرید، ما هم پرده از خیانت های شما برمی داریم.

نتیجه بی که ازین سیاست حاصل می شود، تقابل و گره خوردن فساد در فساد است. یعنی فاسد به افسد. با ایجاد اداره اول، هیچ کسی گول نخورد و وضع همچنان در حال بدتر شدن است و خطر فروپاشی از هرسو متصور.

با ایجاد اداره دوم، دوسیه سازی و تهمت زنی به خارجی هاست که نه وظیفه دولت کابل، بل وظیفه نهاد های عدلی و حقوقی خود خارجی هاست. به جای آن که در مورد اول، تلاش صادقانه برای اصلاح در داخل نظام صورت داده شود، با علم کردن فساد دیگران، می خواهند فساد تباه کن در داخل نظام را که خود ایشان مسئولیت آن را دارند، پنهان کند.

پس آیا می توان امیدوار بود که دولت کنونی از عواقب این بازی خنده آور جان به سلامت خواهد برد؟

شامگاه بیست و پنج دلو

چیغ ابدی برای افغانستان در سینه دارم

هرگاه گزارش های گزنده درباره سفارت داران افغانستان در خارج به دستم می رسد، می خواهم به تنهایی و مظلومیت افغانستان چیغ بکشم؛ چیغی که تا ابد، خاموشی نگیرد. تقدیر، یک دسته گزدم ها را به جان کشورم انداخته است.

چندگاه با مشتاق (معروف به سارنوال) حرف و سخنی داشتم. او باری روایت کرد که شادروان احمدشاه مسعود می گفت: از شیر، حمله خوش واز غزال، رم .

مسعود در شرح این مصرع نمونه گفته بود:
هر موجود زنده با فطرتی ویژه به هستی گام می‌گذارد. هر انسان فطرت خاص خودش را دارد که با هیچ آدم دیگری همسوی و یکرنگ نیست. هر جنبنده را باید به حساب رنگ و شمایل ذاتی اش پذیرفت.

من برای نخستین بار، در واحد های دیپلماتیک افغانستان متوجه شدم که فطرت انحطاطی همه آنان واحد است! و هرگز نمی‌توان آن‌ها را به حیث مظاهر طبیعی حیات پذیرفت. طبیعت یک دست انحطاطی مافیا خصلت اکتسابی دارد. یاد وطن و اخلاق ملی، مثل ماهی از دریای روح و احساس شان کشیده و گنبدیده شده است. به همه چیز می‌اندیشند؛ درون شان، مملو از همه گونه نکبت های انسانی است؛ اما ذهن شان از یاد افغانستان، خالی، سینه هاشان، از سوز و آرمان وطن تهی، و واژه های افغانستان و اعتبار «ملی» در زبان های شان خشکیده است.

از نام افغانستان چرک دنیا را می‌لیسند؛ مگر از شهروند کشور شان، منجز اند و خم چشمی نشان می‌دهند و از درون رم می‌دهند. در سفرها و تماس های متعدد متوجه شده ام افغان هایی که از هزینه مردم عذاب کشیده، به سفارت های گمارده می‌شوند، طینت گزدمی، کین جویی یکسان تسخیر شان می‌کند. به تبعیت از برداشت شادروان مسعود، در باب این موجودات نمی‌توان قلب خود را باز کرد و گفت:

از شیر حمله خوش و از غزال، رم چرا؟

شیر و غزال، محمل دارمناعت های رنگی به رنگی اند که هر یک چیدمان ظریف دست خلقت را می‌توان آینه داری می‌کنند. اما طینت خرمهره های آویخته از گردن دیپلوماسی افغانستان، رنگ تخریب، حرص، ریا و قاچاق و پولسازی دارد. می‌گویند وقتی شیر در بیشه نیست، کفتارها زوزه می‌کشند.

در کشوری دارای فرهنگ ضعیف، هر کس، حتی از موقعیت یک مورچه، شیرنمایی می‌کند. این بیماری را حتی در سخنان رئیس جمهور شنیده ایم که در برابر قدرت های جهانی که همه چیز را یک لقمه در کام فرومی‌برند، می‌گوید: ما شیر هستیم!

افغانستان امروز ما، به جای شیریالدار و مفتخر به افتخارات واهی، به شیرقانون و درایت نیازمند است. صحنه های لاشخوری در نماینده گی های کشور، یک مثال کوچک است.

برای کمتر کسی معلوم است که این همه دیپلمات های بی ریشه و سمارقی در ده سال اخیر از کجا رویدند؟ آنانی که بدیهی ترین اطلاعات لازم از اوضاع کشور و منطقه و مسایل حقوق بین الدول ندارند، از نام ملتی دردمند و محتاج به همیاری و فاداری، به اصطلاح «کار خود را جور می‌کنند» و به باقی مسایل کاری ندارند.

از حاشیه روی درین فشرده درمی‌گذریم. حالا نخبه زاده ها و معامله گران (به هر قیمت) اعتبار و امکانات و حثیت ملی مملکت و مردم قربانی داده را بین خود تقسیم کرده و در نهان خانه های «غنیمتی» به جان هم می‌افتند و ترفند ها می‌بافند تا جای دیگری را بگیرند و کیف کنند. این غائله مکروه و تأسف بار در وزارت خارجه در بدترین اشکال آن بروز می‌کند. از حمید صدیق گرفته تا دیگران، از همه اولتر در تملق و حتی معاملاتی از جنس «آنچنانی» دپلوم ها دارند تا موفق شده اند جایی در دستگاه سرگردان دیپلماتیک کشوری فرورفته در تلاطم و بدبیباری، برای خود دست و پا کنند و به اصطلاح خود شان «پیسه جور» کنند.

هنوز نمی توان گفت این کاروان نرادان و قوادان آخرش به کجا خواهد رفت. همه چال یکدیگر را می دانند و برای کنترل رقبای «جیفه های غنیمتی» دست آویزهایی تافته و بافته اند که برای «زدن» یکدیگر، هر از چند گاه سری به کابل می زنند. درین میان آن چه در سفارت افغانستان درواشنگن اتفاق افتاد، شمه بی از کارنوال پس پرده است. هارون الکو اکلیل حکیمی را به چالش کشیده است. اکلیل حکیمی از همان اختراعات «نظام سازی» پس از کنفرانس بن است که سروکله اش پیدا شد اما درگیر و دار «پیسسه جورکدن» ها موفقیت هایی هم داشته است. این شخص یکی از متعصب ترین موجوداتی است که تا کنون به حیث تولید یک مقطع دشوار تاریخ، ظاهر شده است. ولی ایشان دوسیه فساد مشترک در کمیسیون اصلاحات اداری (با دکتر مشاهد) در سارنوالی دارد. فقط دست معجزات خواهد توانست در آن فراموش خانه های اسناد خیانت، رخنه اندازد. دوسیه دیگر در سفارت چین دارد و از جمع ریزه درشت های سفارت درواشنگن که هر یک آنتن های «نظام سازان» مستقر در کابل اند، کارنامه های تدوین شده او را به مرکز گزارش کرده اند؛ اما دوران دوران همین جنس «خدمتکاران» است و هیچ کسی دست شان را برای هیچ خیانتی نمی گیرد.

فقط چوب خداوند است که صدا ندارد و بی هیچ واسطه بی بر فرق سرنوشت آن ها اگر فرود بیاید، که خوب و اگر نیاید، نوش جان شان.

جامعه جهانی بخش بزرگی ازین خرابی ها را به دوش دارد. ولی تیم تنظیمی- تکنوکرات که علی رغم ازدواج «بیدلانه» در کنار هم زیست می کنند، عامل اصلی اقتضاح دیپلماتیک درین برهه تاریخ کشور است.

قابل یاد آوری است که هارون الکو پس از برخورد فزینی با سفیر و مدافعان وی درواشنگن مغضوب کسانی قرار گرفته اند که نزد پدر هارون، دوسیه های کلانی دارند. این مسابقه تازه شروع شده است.

تعارف ضد واقعی مارشال فهیم در برابر ایران

بیست و شش دلو - 1390

کشانیدن معاون رئیس جمهور مملکت به وسیله سفیر ایران به داخل سفارت ایران، یک مانور موفقانه سیاسی در برابر امریکا و غرب است.

حضور مارشال فهیم قسیم هم به عنوان معاون رئیس جمهور و هم به حیث یک فرمانده نظامی که از گذشته با حلقه استخباراتی و نظامی ایران رابطه نزدیک دارد؛ از نظر سیاسی «تجدید میثاق» با رژیم ایران بود که نتایج آن کاملاً بر ضد منافع ملی افغانستان آشکار خواهد شد. حوادث آینده به این حرکت جواب خواهد داد.

مارشال فهیم در جمع ده ها تن از سران حکومت و تنظیم ها بود که به سفارت ایران رفتند و ادای دین کردند. وی به شکرانه گی همه نعماتی که از سوی ایران در اختیار چند رهبر تنظیمی و نظامیان صاحب افراد مسلح قرار می گیرد؛ از نام مردم افغانستان این چنین تعارف کرد: ایران روابطی شفاف، روشن، بر اساس حسن همجواری، همدردی و احساس دینی با مردم افغانستان دارد که بدون تردید این ها همه در تحولات مثبت افغانستان تأثیر گذار است!

باید تذکر داد که اسماعیل هنیه صدر اعظم حماس و سیدحسن نصرالله رهبر حزب الله لبنان نیز عیناً با همین الفاظ حق پول‌هایی را که از جیب مردم ایران به جنگ نصرالله و حماس مصرف می‌شود، ادا می‌کنند. البته قابل درک است که روابط ایران با فهیم ورهبران تنظیم‌ها به هدف مقدمه چینی مقابله با امریکا و غرب درخانه افغان‌ها، درپس پرده «بسیار شفاف» می‌تواند باشد؛ مگر این حساب و کتاب از منافع «مردم افغانستان» کاملاً جداست.

کشانی‌دن معاون رئیس جمهور مملکت به وسیله سفیر ایران به داخل سفارت آن‌ها، یک مانور موفقانه سیاسی در برابر امریکا و غرب است. این درشرایطی صورت می‌گیرد که دولت کابل قدم به قدم با تصامیم بهانه سازانه و تحریک آمیز، در برابر جامعه جهانی سد و مانع ایجاد کرده و ضرب الاجل‌ها صادر می‌کند که تازه ترین مورد آن، اصرار بر گرفتن، اداره و کنترل زندان بگرام است.

آقایان فراموش می‌کنند که مردم به خاطر دارند، شکستن چند مرتبه‌ی زندان قندهار را که از آن تمامی آتش نفسان طالب بیرون ریختند و به قول ذبیح الله مجاهد «با سلامتی با مجاهدین یکجا شدند!»

این حرکت ممکن است بنا به محاسبه مارشال فهیم نیز در نوع خود یک مانور دیپلماتیک علیه امریکا و غرب باشد؛ آن هم درشرایطی که ایران در یک قدمی برخورد نظامی و ویرانگر با دنیا قرار گرفته و از هم اکنون گیوتین سرکوب روشنفکران تحت نام «معاندین» را در چهارراهی‌های کشور فعال ساخته است.

به کارگیری واژه‌های «روابط شفاف»، «براساس همدردی و احساس دینی» به طور قطع با واقعیت‌های سیاست ایران و اوضاع کشور ما مطابقت ندارد و از بنیاد غلط است. سفیر «تریایی» ایران هم با هیجان و لبخند از سازمانده‌ی چنین مانور، یک خطابه خسته کن رسانه‌ی را برای حضار تقدیم کرد که نشان می‌داد ایران گل و گلزار شده و فقط همین مانده که افغان‌ها از نعمت حمایت ایران در برابر امریکا خود را محروم نسازند و دنیا و آخرت خود را تباہ نکنند. «فهرست» لاف‌های دکتر فداحسین مالکی، بس طولانی بود؛ صرفاً چیزهایی را که مردم ایران را در دوزخ ولایت فقیه انداخته، از قلم انداخته بود: مثلاً

نفس‌های اقتصاد ایران به شماره افتاده اما سفیر ایران در کابل از پیشرفت‌های ایران گزاره می‌بافد. یک کیلوگوشت به چهل هزار تومان رسیده و رژیم به مبادله جنس به جنس با کشورها روی آورده است. در کدام کشور دیده شده که مبلغ یک مورد رشوه، به سه هزار میلیارد تومان برسد و کسی هم دستگیر و مجازات نشود؟ در تمام کره زمین فقط هوگو چاوز و بشار اسد که وی نیز در حال پریدن است، به عنوان متحدان ایران باقی مانده اند و فهیم قسیم شاید نفرسومی باشد.

هزاران روشنفکر و دگراندیش ایرانی در زندان‌ها پیرمی شوند و کسی از آنان خبری نمی‌گیرد. زنان و خواهران شان را به گرومی گیرند تا دم نزنند. تمام بانک‌های ایران در سطح جهان تحریم شده و خدمات انتقال پول متوقف گشته است و خطر فلج اقتصادی در یک قدمی رسیده است. شرکت‌های نفتی بزرگ جهان یکی پی دیگر از معامله نفتی با ایران پا عقب می‌کشند و جای بازار نفت ایران را عربستان سعودی پر می‌کند.

بهار عربی در حال تبدیل شدن به «بهار ایرانی» است. توفان به منطقه نزدیک می‌شود؛ اما دکتاتورها و معتادان به جیفه‌های دنیا در افغانستان فکرمی‌کنند که همه چیز رو به راه است.

شامگاه بیست و شش دلو

فرضیه اتحاد اپوزیسیون و «آتش بس» با طالبان

اشک کباب اپوزیسیون بالای آتش طالبان

گزارش‌هایی وجود دارد که «جبهه ملی» و «ائتلاف ملی» در تلاش یافتن جای پای درحریم تماس‌های طالبان و امریکا هستند. رایزنی‌ها همه روزه، حتی سرسفره و میز چای جریان دارد. درعین حال گروه‌های فشار از درون این تشکلات، روی طرح ائتلاف عمومی بین «اپوزیسیون» تمرکز کرده‌اند تا ابتداء از نظر سیاسی و سپس (در صورت لزوم) پایگاه دفاع نظامی درست کنند.

به نظر می‌رسد همه جناح‌ها ازین که شاهد یک نوع خلاء رهبری در عرصه سیاسی و نظامی هستند، رنج می‌برند. از سوی دیگر، ائتلاف ملی و جبهه ملی روی اجندایی فکرمی کنند که کار را به اتحاد سیاسی بکشاند. در ائتلاف ملی، نسبت به شعار اتحاد «اپوزیسیون» یک رشته ملاحظاتی وجود دارد که عمده‌ترین فاکتور آن، اتهامات بین‌المللی علیه جنرال دوستم و حاجی محمد محقق است که می‌تواند در صورت یکجا شدن، طومار هردو را از نظر مسایل حقوقی و قضایی در هم بیچد.

از جانب دیگر، در صورتی که کار به جنگ احتمالی و سنگرگیری بکشد، جنرال دوستم و محقق نسبت به «ائتلاف ملی» از رهگذر ظرفیت عملیاتی و تدارک برای دفاع و جنگ، دست بالا تر دارند. ائتلاف ملی بیشتر علاقه مند آن است که موقعیت «سیاسی» خود را در برخورد با امریکا و طالبان تقویت کند؛ نکته‌ی که «جبهه ملی» نسبت به آن امید چندانی ندارند.

با این حال هردو گروه، خود را آماج اصلی ضربات طالبان احساس می‌کنند. مورد دیگر این است که هردو گروه خواهان «آتش بس» با طالبان‌اند. این مسأله از دو دیدگاه محکوم به شکست است و بستن امید به آن، عبث می‌نماید. یکی آن که گروه‌های اپوزیسیون در ده سال اخیر، سینه به سینه با طالبان مقابل نشده‌اند که حالا پیشنهاد آتش بس بدهند. دوم این که اگر سفارش اجرای آتش بس را از سوی خود به طالبان و ناتو بدهند، کسی به آن اهمیت نمی‌دهد. توپ ابتکار در میدان‌های طالبان و ناتو است.

چنین راهکار‌های همراه با «حسن نیت توام با سوء ظن» صرفاً ریختن «اشک کباب» بر روی آتش خواهد بود. موضوع آخری، فراخوان از ملل متحد برای مداخله در منازعه جاری است که این هم به جایی نمی‌رسد و ملل متحد، راه صاف کن طرح‌های دیپلماتیک و یا اجرا کننده تصامیم بین‌المللی است نه آن که فرمانبرگروه‌های محلی در افغانستان باشد.

بیست و هفت دلو-1390

آنچه آینده به شما تحویل خواهد داد، بسته به آن است که شما خودتان، امروز چه سرنوشتی برای فردایتان ذخیره می‌کنید. (موریس مترلینگ)

آخرین حکومت مجاهدین، آخرین رئیس جمهور جهادی

در اواسط سال 1388، جامعه بین المللی از «انتخاب دوباره حامد کرزی» به ریاست جمهوری و بازگشت همزمان مارشال فهیم به جرگه قدرت، یکی دوبار از زبان رئیس یوناما مخالفت خود را اعلام داشته بود؛ اما طبق عادت، عقب نشینی سریع را برای جلوگیری از ایجاد تنش منفی با حکومت کابل ترجیح داد. انتخابات مظهری از جنگ مخفی، نابرابر و سرشار از غدر و انحراف در میان طرف ها بود؛ با آن هم جهان ناگزیر شد با بی میلی از نتایج آن استقبال کند. امریکا و اروپا جام تلخ را برای خریدن زمان- به هدف مهندسی جدید پالیسی غرب در افغانستان- در عقب درهای بسته سرکشیدند.

درگیرودار هیاهوی رسانه ها و استقبال های ظاهری و زودگذر، تیم حاکم از شروع ماجرا به خوبی واقف بود که به چه قمار موهومی دست زده است. پایان همه چیز را حدس زده و خود را برای مقابله با پی آورد های سیاسی و نظامی آن آماده می کرد. در حقیقت، حکومت، چیز زیادی به دست نیاورده بود. مشروعیت نیم بند تیم حاکم همان تازیانه سوزانی بود که اپوزیسیون و جامعه بین المللی در جریان کشاکش های انتخاباتی، بر بدن نرم تیم «محافظه کاران» فرود آورده بودند. تعبیر وضع به این سیاق بود که : بارکج به منزل نمی رسد! پرسش شایع این بود که تیم کرزی - فهیم- خلیلی چه پیروزی هایی را در دوره بعدی قدرت به دست خواهند آورد که در دوران اول نیاورده بودند؟

تیم قدرت زیر باران انتقادات و سرزنش های داخلی و خارجی، با کوله بار مشروعیت «زخمی» بردوش، به جای جبران «ناکامی» های گذشته، بیشتر از عواقب بازگشت جنجالی خود به مرکز قدرت دوباره، هم خرسند و هم بیمناک بود. پس با سرعت خود را برای عواقب احتمالی ناشی از تقابل «نرم» با جامعه جهانی آماده کرد. این بخت آزمایی مجدد، در حالی صورت گرفت که رویارویی با مردم و اپوزیسیون خارج از حاکمیت، بیش از پیش فربه تر شده می رفت و تیم قدرت، ازین که در غیاب تصویب و حمایت مردم، وبدون چراغ سبز امریکا و متحدان، به سازوبرگ قدرت چنگ انداخته بود، ظاهراً ترسی از خود ظاهر نمی کرد.

امریکا با عنایت به پاشنه آشیل یا به قول معروف، فشردن «ناخن افگار» (ناکارآمدی و افلاس مدیریت سیاسی) تیم محافظه کاران، در چندین نوبت موضوع «اصلاح سیستم دولت داری و مبارزه با فساد فراگیر» در سطح دولت و حکومت را به میدان کشید؛ امری که در سطح داخلی نیز نسبت به اجرای آن، تشنه گی سراسری وجود دارد. رئیس جمهور امریکا حتی مهلت شش ماهه برای آزمودن تیم حاکم که آیا اراده و توانایی برای ایجاد تغییر و ریشه کن سازی فساد عظیم در حکومت نشان خواهد داد و یا خیر، اعلام کرد. کنفرانس ها و نشست های نمایشی و تبلیغاتی در کابل و اروپا برگزار شد. همه نشست های پرهزینه به خاطر آن بود که نشان داده شود تیم حاکم هرگز توان عمل به «تعهدات خود» را نخواهد داشت. یعنی این که ظرفیت دستگاه حکومت مدت ها پیش ته کشیده و توجیه منطقی برای تعویض مدنی و اجتناب ناپذیر در رهبری سیاسی در افکار عمومی بیشتر برجسته شود.

محافظه کاران چه گونه به واکنش برخاستند؟

از رئیس جمهور تا سخنگویان و وزیران، یک صدا تلاش کردند، به فکر خود شان دامن امریکا را بالا بکشند. یکسری رسانه ها بیانات دادند که درخت فساد ریشه در اقدامات «خارجی ها» دارد. میلیارد ها دالردزدی و غارت، کار خود کمپنی های امریکایی بوده است. این یک محاسبه خطا و جبران ناپذیر بود. محافظه کاران به جای آن که به انتقادات مردم، اپوزیسیون و نیاز عمومی

در سطح داخل پاسخ دهند و شبکه های غارت را مهار کنند، سازماندهی ضدحمله تبلیغاتی علیه خارجی ها را پیوسته کش دادند. به جای حل معقول معضل کابل بانک، ناظران امریکایی را از صحنه طرد کردند و دستگاه مخصوص ضد قاچاق را که از سوی امریکا برای جلوگیری از انتقال کیسه های دالر به میدان هوایی کابل ارسال شده بود، اجازه نصب ندادند. هرگاه تنش به جاهای حساس تقرب می کرد، واکنش های محافظه کاران، شکل شعارهای دوره «جنگ سرد» را به خود می گرفت. دعوی مستقل بودن افغانستان به میان می آمد و از حساسیت افغان ها بر ضد خارجی ها، داستان ها بافته می شد. کار به جایی کشید که واژه های «اشغالگر» نصیب امریکا شد و مظهر صفت تفضیلی «مقاومت ملی» بر جبین گروه طالبان زده شد که سر می بریدند و همه چیز را با گلوله و آتش جواب می دادند.

حاصل آن همه «گشتی نرم» و تلخ، محافظه کاران با مردم و جامعه جهانی، فربه تر شدن بن بست سیاسی و اقتصادی بود که آهسته اما پیوسته پیش می آمد. ایستگاه اول بن بست، همان طوری که کارشناسان و ناظران اوضاع از قبل هشدار داده بودند، پیروزی پاکستان از یک سو و تثبیت تحریک طالبان به عنوان نیروی یک حکومت «بدیل» برای حاکمیت کنونی است. برای جامعه بین المللی ظاهراً راه دیگری نمانده بود.

ایرانی ها با مصرف ده ها میلیون دالر سعی کردند تا محافظه کاران را به هدف ایجاد درد سر یا دام گذاری در باتلاق افغانستان بر ضد امریکا مبدل کنند. محموله های پول به عیان در اختیار محافظه کاران قرار داده شد. به هریکی از رهبران جهادی و شخصیت های تثبیت شده، به طور منظم بسته های پول تحویل داده شد و اطلاعات دقیق وجود دارد که اکنون نیز سلسله تحویلهای پول از ایران به رهبران محافظه کار ادامه دارد. ایران بازی دوسریخت را به راه انداخت که نتیجه اش همانا چاق شدن خطر سیاسی و اقتصادی مشابه در افغانستان و ایران است. جامعه جهانی وقتی از رسیدن آسان به همسویی با تیم حاکم سرخورده شد، ناگزیر به سوی پاکستان و طالبان دور خورد. امریکا برنامه بزرگ در منطقه دارد و هرگز اشتباه درگیری مستقیم با تیم محافظه کاران را مرتکب نمی شود تا به راحتی بتوانند بر ضد آن ها «جهاد» اعلام کنند. نیروی طالبان، حاضر و آماده و برخوردار از حمایت های عملیاتی پاکستان در صحنه حضور دارد که نسبت به محافظه کاران کابل، از ظرفیت آتشین تکفیر و فتوا برخوردارند. در امر رویکرد به طالبان، فقط زمان لازم بود تا رنگ و پوشش موجه سیاسی به خود بگیرد. اکنون اعتبار طالبان از نظر نظامی و سیاسی تأمین شده است.

سیستم بین المللی هیچ ملاحظه بی ندارد که چه کسانی ازین وضع خوشحال اند و چه نیروهایی همه چیز خود را می بازند. روند سیاسی- نظامی طبق برنامه تطبیق می شود. کمک های مالی به حکومت قطع شده و بحران بی اعتمادی همین اکنون از درون کابینه و حتی خانواده های حاکم آغاز شده است. تأسیس سفارت طالبان در قطر، گذار برنامه های عبور و تغییر از گردونه برنامه های روی کاغذ به عرصه اجرایی است. ظاهراً به نظر می آید که طالبان درین عملیه به عنوان طرف تعیین کننده با امریکا در معامله قرار دارند. اما این طور نیست. در سال های اخیر یک تیم دست چین شده شامل شخصیت های ارشد سیاسی و متخصص در تفاهم با جامعه جهانی در داخل افغانستان برای ایجاد مقدمات گذار و انتقال قدرت به یک محور سیاسی مسئول فعال بوده و کار کرده است. بدین ترتیب، با سپری شدن مراحل بسیار پیچیده و دشوار مذاکره جامعه جهانی با طالبان، راه برای تغییرات جدید در عرصه رهبری سیاسی کشور باز خواهد شد. طالبان به عنوان برنده های میدان جنگ، در تلاش تعیین موقعیت کلیدی در ساختار نظام آینده اند تا به عنوان مصدر قدرت تعیین کننده جایگاه خود را به دست بیاورند.

از روال پروسه بی که در قطر شروع شده است، حداقل می توان دورنمای کلی آینده را برداشت کرد که ممکن است با پیشرفت مذاکرات در غیاب حکومت کابل، و عمیق تر شدن انزوای حکومت محافظه کاران در مقابله با بحران اقتصادی و حیثیتی در داخل، بحث ها درباره تشکیل یک «حکومت مؤقت» در افغانستان به یاری جامعه بین المللی آغاز شود. به نظر می رسد آخرین حکومت گروه های مجاهدین در حساس ترین نقطه مرگ و بقا گیر مانده است. دیگر، حامد کرزی آخرین رئیس جمهور مجاهدین در موقعیتی قرار ندارد تا به عنوان خوش پوش ترین رئیس جمهور دنیا مورد استقبال جهانیان قرار گیرد و از دانشگاه های معتبر، گواهینامه افتخاری دریافت کند. جامعه جهانی با مطالعه عمیق وضعیت داخلی و تماس دیپلماتیک در سطح منطقه، زمان لازم را برای ایجاد مدیریت جدید در حوزه افغانستان به دست آورده است.

بیست و هفت دلو - 1390

تخم مرغ را ببین! اگر از بیرون بشکند زندگی می میرد
وقتی از درون می شکند زندگی آغاز می گردد. (از گفته های بزرگان)

اپوزیسیون از درون نشکسته؛ پوسیده است.

اپوزیسیون؛ در سه راهی انتخاب دشوار قرار دارد. جایگاه گزینی مجدد از سوی کسانی که یک شبه «اپوزیسیون» شده اند، مشاهده می شود. وقتی در منازعه و معامله های پشت پرده از قدرت خلع شدند، راه «اپوزیسیون» ی را در پیش گرفتند که پیشاپیش برایش بستر سازی نکرده بودند. بی هیچ پیش زمینه و کارمردمی، روشنگری و زحمت پذیری. زمانی که خود سال ها در نتیجه سازش با امریکا و مصلحت های پنهانی و «جور آمد» تیم های «تنظیمی»، از طریق همین دستگاه «ناکار آمد» بالای مردم حکومت کردند، هیچ گاه صدای انتقاد شان شنیده نشد. هیچ کسی به رسم اعتراض شجاعانه از مقام خود به زیر نیامد. با آن که محرم اسرار قدرت بودند، هنوز هم به مردم نمی گویند خرابی کار از کجا بود و سهم خود شان در فروپاشی و فساد سالاری چقدر بوده است. حالا حاضر اند به قیمت شکستن نظم موجود، اول با رفقای سابق خویش در ارگ، و سپس در برابر طالبان جبهه آرایبی کنند. فرصت انجام هردو کار را از دست داده اند.

برای این چهره ها یک چیز ضروری است. نخست باید برنامه های شگوفا، دست آورد ها و کارنامه های مفید خود را در دوره مأموریت دولتی به مردم، شرح پذیرنده بدهند. آن ها ناگفته از مردم می خواهند تا گذشته شان را از ذهن خود پاک کنند. این امکان ندارد. جامعه از روی کردار و عمل آنانی که دعوای کلان راه می اندازند، قضاوت می کند و سپس به حمایت شان کمر می بندد. جامعه، عمل گرا است و از «زیر ریش شان می توان خرسوار گذشت؛ اما آدم را می شناسند.»

از مردم، حمایت و قربانی می خواهند؛ مگر خود شان حداقل حاضر به نقد و بازبینی گذشته شان نیستند.

می گویند حکومت کنونی «ساختار سیاسی ناقص» دارد. ساختار همان ساختاری است که آنان از صاحبانش بودند. چون حالا از «ساختار» برون شده اند، این «ساختار ناقص» است؟ می خواهند دوباره به هر طریق ممکن به چهارچوب «ساختار» وارد شوند تا آن را اصلاح کنند! می گویند این بار به شکل دیگری وارد «ساختار» می شویم. «ساختار» در کنار «ساختار». زیرپرچم «تقسیم کار» نظام از حالت «متمرکز» به «غیرمتمرکز» بچرخد تا دوباره در مرکز قدرت جایی برای خود پیدا کنند.

یعنی ریاست جمهوری از شما، نخست وزیری از ما.

از نظر «اپوزیسیون» با این کار اصلاحات می آید. در غیر آن صلی در کار نیست. هریک از دست کم پنج تا هشت سال به حیث فیل پایه های این ساختار ناقص کار کردند و دم نزدند. حالا که بحران همه را دستپاچه کرده، بر طرح مشارکتی نام «اصلاحات» می گذارند. اطلاع ندارند که متن جامعه خواهان «تغییرات ریشه یی» در نظام است. این را دست کم می گیرند که جامعه بین المللی دنبال ایجاد یک دوره جدید با ساختار جدید و مدیران جدید است. خود را در فهم این حقایق گول می زنند که فصل کنونی خطرات از درون جامعه و پالیسی سازان جهانی، این بار از گونه یی دیگر است.

طراحان «ائتلاف ملی» و «جبهه ملی» نخست باید مسئولیت نقش خود در ساختار سیاسی ناقص را بپذیرند؛ آشکارا به مردم اعتراف کنند و آن گاه طرح نجات ارائه دهند. تشکیلات با نام های جدید اعلام می کنند اما از نظر طرح و اجندا و دیدگاه چاره ساز نسبت به اوضاع کنونی، هیچ چیزی نو در آن نیست. خطر جدیدی را که خود شان را هدف گرفته است، سعی می کنند کابوس وحشی آن را به جان مردم بیاندازند. آن ها را بترسانند تا از روی نیاز به دورشان جمع شوند. ترسی را که عمدتاً از ناحیه طالبان متوجه خود شان است، به خطر ملی توجیه می کنند. به مردم تلقین می کنند اگر به پا نخیزید، قتل عام می شوید. به مردم نمی گویند که شما از اثر ده سال عشرت و قدرتمداری ما در حاشیه رفتید و قوماندانان محلی که سردر آخور حمایت ما از مرکز داشتند، پوست از سرتان کنند. اعتراف نمی کنند که مردم از برکت «ساختار بیمار» حکومت «تقسیماتی و ائتلافی» در طی ده سال، توان ایستادن روی پا را به تدریج از دست داده اند. یکی شلاق لفظی به جان «خارجی ها» بلند می کند و دیگری، بالای رفقای سابق خود که باعث اخراج این ها از هسته قدرت شده اند، دندان می ساید.

گزارش هایی می رسد که حلقه های استخباراتی با درک «بازی باخته شده» اپوزیسیون خشمگین و دستپاچه می خواهند آنان را تا لب دریای قدرت و وعده های «خیالی» ببرند و تشنه برگردانند. در دوراهی انتخاب سختی گیر مانده اند و قصد دارند هر چه زود تر پای «مردم» را به معرکه وارد کنند. طالبان هرگز این جماعت را در نقش همتای مذاکره کننده و حریف سیاسی تحویل نمی گیرد. تا جایی که اطلاعات می رسانند، مأموریت «اپوزیسیون» از نظر بازیگران بین المللی، اختتام یافته است. جامعه جهانی شرایطی را تسهیل می کند که هر چه زود تر از صحنه بیرون بروند. مردمی که این ها به نام شان هیاهو راه می اندازند، نسبت به آن ها مشکوک و بی اعتماد اند. اپوزیسیون راهی دیگری ندارد؛ جز آن که به تقسیم قدرت دولتی عنوان «تغییر» بچسباند و به عنوان نسخه نجات به گوش مردم تبلیغ کنند. مردم علی رغم آن همه جفاکاری های سلسله داران قدرت، درین ده سال از نظر دیدگاه، جایگاه اقتصادی و اجتماعی و شرایط کاروبار، هرکس به توان خویش، در لایه های مختلف روابط اقتصادی و اجتماعی جا به جا شده اند و از جا

کندن شان هم با این چنین سخن پراکنی های تکراری، آسان نیست.
نتیجه کلی این است:

یک: با توجه به پروسه موجود در سطح داخلی و مراجع بین المللی، خطر حذف قهری سرقافله های اپوزیسیون بیش از هر زمان دیگر جدی است.

دو: چانس انصراف داوطلبانه و مسالمت آمیز را هنوز در اختیار دارند و می توانند به نفع یک محور جدید متشکل از سیاسیون جوان سالم اندیش (وازنظر اقتصادی و نقض حقوق بشر) - بی پرونده- از خیربازی های بی حاصل بعدی بگذرند.

سه: برای شروع یک جنگ جدید برضد طالبان و جامعه بین المللی دست و آستین برزنند و روانه کوه ها شوند. ازین جماعت، پا نهادن در سنگلاخ مبارزه که هیچ کسی از فرجام آن مطلع نیست، بعید است.

چهار: مردم سمت و سوی منافع خویش را زیرکانه تشخیص می دهند و نخستین سوالی که به ذهن شان می گذرد این است که همین زندگی نیمه آرام خود را چرا به خاطر کسائی ضایع کنیم که خیرشان به کسی نرسیده است؟

پنج: پشتوانه مالی جهاد گران کدام کشور هاست؟ عقبگاه جنگجویان احتمالی کجاست؟ هیچ کسی قادر نیست از مسعود- آن چریک آبدیده که ایمانش را در بدل هیچ وسوسه مادی و دنیایی به حراج نگذاشت- تقلید کند.

روسیه از جنگ احتمالی «اپوزیسیون» حمایت نمی کند. سود آن کشور در همسویی با امریکا است. برای هند بس دشوار است که باریک طرفه جنگ را بردوش بکشد. سودی که هند از اشتراک در جنگ به نفع «اپوزیسیون» نصیب می شود چیست؟ هند بدون استشاره امریکا، هرگز در جنگ جدید داخل نمی شود. هند در عطش دستیابی به انرژی می سوزد و «اپوزیسیون» خودش چی دارد که اضافه اش را به هند ببخشد!؟

درین میان اکثر «اپوزیسیون» روی کمک های جنگی و مالی ایران حساب می کنند که خود از نظر تاریخی بر لب پرتگاه نابودی ایستاده است. اما یک روی سکه را می بینند. رخ دیگر سکه، دیپلماسی پنهان و جهانی ایران است که فقط و فقط در قالب «منافع ایران» تعریف شده است. دریک چنین دیپلماسی همه چیز «رواست.» حتی فرزند خود را باج می دهند تا چه رسد به «دوستان افغان».

جلوه دیگر دیپلماسی ایران این است که در دادوستد های سری، با سرعت بده و بستان می کند. چیزی را به طرف عرضه می کند تا چیز دیگری را در ازای آن به دست بیاورد. معامله بر سر استاد شهید عبدالعلی مزاری، مصداق این گفته است.

اگر خوب نگاه کنیم، ایران، «اپوزیسیون» و «دوستان افغان» خود را قبلاً روی میز معامله گذاشته است. مثالش، تأسیس دفتر سیاسی طالبان در تهران است که مدت ها قبل از رسانه یی شدن مذاکره امریکا و طالبان در قطر، تحقق یافته بود.

شش: مردم را از وحشت طالبی می ترسانند. نخست باید گفت که طالب هرگز به شیوه کلاسیک چانس رسیدن به قدرت دوباره را ندارد. نه خود شان به شیوه دیروز علاقه دارند، نه شرایط اجتماعی به نفع شان است و نه هم جامعه جهانی به چنین چیزی راضی است. مردم خود شاهد خباثت ها و تجاوزات قوماندان ها، افراد متنفذ وابسته به «بزرگان مرکز» و کسانی که به حیث آنتن های قدرت مرکزی در محلات بالای مردم سواری می دهند، هستند. همان وحشتی را که ممکن است طالب بالای مردم بیاورد، بدتر از آن به وسیله طرفداران و وابسته های همین آقایان بالای شان اعمال می شود. تحقیقات نشان داده که فقط همین مردم اند که بالای دختر، پسر، زن، زمین و جایزاد مردم تجاوز می کنند. مگر طالب کاری بدتر ازین خواهد کرد؟

رزمایش دیپلماتیک با حضور سه رئیس جمهور از سه کشور همسایه در اسلام آباد در حالی پایان یافت که دو رئیس جمهور مهمان، با دست های خالی یکی به سوی تهران و دومی به سوی کابل پرواز کرد.

احمدی نژاد که کشورش در تنگنای تاریخی انزوا، محاصره و تهدید های عریان گیر مانده، قصد داشت از جلسه اسلام آباد برای برون فگنی های شعاری خویش استفاده برد؛ چنان که صرفاً بر سبیل عادت، علیه جامعه بین المللی حرفی زد و رفت. مفاد احتمالی و حتی تبلیغاتی جلسه قبلاً از سوی کاخ سفید پیش خرید شده بود و اعلام اعطای دوا عشریه چهار میلیارد دالر از امریکا به پاکستان و شروع تدارکات هوایی ناتو از فضای پاکستان در میدان جنگ افغانستان نمونه های بارز آن بوده اند.

جولانگری های ظریف سران اسلام آباد در صحنه پیام دهی و پیام گیری های دیپلماتیک را هنوز هم پایانی نیست. تازه، شروع مرحله جدید نمایش های سیاسی است.

انتظار و محاسبه بی که سران پاکستان در یک چنین برهه حساس سیاسی و امنیتی حاکم در منطقه، از نشست اسلام آباد داشتند، به راحتی بر آورده شد. نقش سرگرم کننده پاکستان در گرماگرم کشمکش عیان و پنهان بین تهران- واشنگتن و کابل و واشنگتن، باز هم محوری بود و افاده دیپلماتیک گفتمان تشریفاتی سران سه کشور عنوانی کاخ سفید این بود که پاکستان می تواند در بدترین حالات، بحران منطقه بی را به نفع مشترکات و واشنگتن و اسلام آباد مدیریت کند و موقعیت خود را به مثابه مرکز اعتماد سیاسی در منازعات آسیایی مجدداً به اثبات برساند.

سوغات سفر رئیس جمهور افغانستان باز هم تکرار نرم پیام قبلی نظامیان از زبان سران ملکی بود: اتحاد و همدلی با طالبان، تیم کابل و اسلام آباد، مساوی به بازگشت صلح در افغانستان. به رئیس جمهور اطمینان داده شد که گهواره جنبان طالبان و حقانی و حزب اسلامی، همچنان «برادران انصار» است و هرگاه مایل باشد؛ در پایتخت پاکستان با آنان می تواند گفت و گو و درد دل کند. درین مذاکرات حتی محور ریاض به تاق نسیان نهاده شد و نتیجه گیری آن بود که همه چیز می تواند در پاکستان حل شود.

طرف مقابل درک می کند که یگانه مسیر ارتباط کابل با جامعه بین المللی، چنگ زدن به ریسمان اتحاد با اسلام آباد است و دایره طالبانیزم از پنجاب تا کوئته و از کوئته تا وزیرستان در همان سرزمین کامل می شود. سکوت و واشنگتن، نتیجه گیری اطمینان آمیز قبل از وقت بود که از نظر زمانی، فرصت بیشتری را فراهم می آورد تا مذاکرات در قطر به نخستین نتایج دندان بگیر نزدیک شود.

تصور مذاکرات در قطر بدون نقش اجرایی و هم آهنگی پاکستان، قبل از آن که عوام گرای سیاسی باشد، از نظر تاریخی یک خط نا بخشودنی است.

درواپسین نمایش رسانه بی رهبران مثلث منطقه، اوقات تلخی و عصبیت آشکار دکتر احمد نژاد رئیس جمهور ایران قابل درک بود که از ضیافت اسلام آباد به کمترین حد انتظار خویش طرفی نبسته و در عوض، با حضور خود به دیپلماسی پولساز پاکستان در برابر غرب، جان تازه بخشیده بود.

پایان دیدار سران منطقه در پاکستان، پایان امیدهای تیم کابل برای پیوستن به امواج پنهان دیپلماسی اعصاب خردکن در قطر نخواهد بود. دست آورد در حد وعده برای رئیس جمهور افغانستان باز هم این بود که برای برون شدن از انزوا و نفس تازه کردن از رهگذر سیاسی، می تواند روی اسلام آباد حساب کند. طوری که خانم حنار بانی گفته بود: مسیر صلح و ثبات از کابل عبور می کند؛ از نظر عملی نشان داده شد که کاروان صلح و امید به برقراری آرامش در افغانستان و مشارکت در پروژه قطر، از اسلام آباد عبور می کند!

وضع به گونه بی جریان یافته که تیم کابل راهی جز، پیروی از اسلام آباد ندارد. پل اعتماد میان کابل و واشنگتن لرزان و شکننده است و هرگز به حالت اولیه بر نخواهد گشت. سرمایه گذاری ایرانی در میان نیمه تشکیلات حکومت کابل با شدتی بیشتر از گذشته ادامه خواهد داشت. در حال حاضر ازین سوی تونل، روشنایی چندانی در آن سوی تونل مناسبات و حوادث به چشم نمی خورد.

بیست و نهم دلو - 1390

سایه روشن های تماس های پنهان

پاکستان با برقراری پل سه گوش به سوی کابل، طالبان و واشنگتن، در تلاش رسیدن به موقعیت «محور» است.

گزارش ها و اطلاعات از منابع «خاص» در سطح منطقه می رسانند که بالای پروژه «تغییر اجتناب ناپذیر» در رهبری سیاسی افغانستان در محافل داخلی و بین المللی ادامه دارد. در حالی که تماس ها و مشورت های پیچیده بی درین زمینه در جریان است، فعالان داخلی و ناظر در مسایل، نسبت به این موضوع که اگر درین گیرودار، ابتکار طرح و تطبیق تحولات باز هم در دست پاکستان بیفتد، هشدار می دهند. چون لابی های پاکستان در صحنه حضور دارند، و آدرس های مشخص به نمایندگی از تیم های «جایگزین» افغان با چالش های نگرانی کننده بی مواجه هستند.

این در حالی است که شاخه ملامت تحریک طالبان، با دور زدن اختیارات انحصاری پاکستان، خود را با نهاد های عملیاتی واشنگتن پیوند زده اند. نمایندگان طالب در قطر، بخشی از هویت حضوری و جنگی طالبان است و بدنه سنگین انتحاری ها و تولیدگاه های افراطیون، هنوز تحت نظر آی، اس، آی باقی مانده اند. عقبه طالب که معمولاً مناطق جنوب و شرق متصل به پاکستان بوده، در صورت ادامه رویارویی، ساحه حیاتی آنان آسیب پذیر خواهد شد. نزدیکی دوباره امریکا و پاکستان بی تردید تعاملات را به زیان منافع افغانستان شکل خواهد داد. اطلاعات حاکی اند که پاکستان برای احراز صلاحیت در پروسه تسریع روند تحول به هدف شکستن بن بست کنونی در حوزه افغانستان با دادن امتیازهای چشمگیر به جامعه بین المللی، پیوسته پای خود را در روند تحول محکم می کند.

گروه طالبان در مذاکرات قطر تحت فشار سختی قرار دارد و حتی گفته می شود تماس نمایندگان شان با بیرون قطع شده است.

این عملیه در شرایطی جریان دارد که حکومت افغانستان و گروه های شبه دولتی موسوم به «اپوزیسیون» اکنون چوب سیاست های غفلت آمیز گذشته خود را می خورند و در حاشیه رفته اند. تیم های جایگزین احتمالی که گمان می رود در ساختار حکومت آینده (که هنوز به درستی تعریف نشده) در نقش پایه های اساسی حکومت و دولت ظاهر شوند، از تشخیص و انسجام قایم و شفاف برخوردار نیستند. این خطر وجود دارد که نا هم آهنگی در جوشکاری تیم های جایگزین، سبب حفظ وضع موجود شود.

در سطح منطقه و افغانستان نسبت به این پروسه، مقاومت ها و دسایسی آغاز شده که می تواند در مراحل حساس گفت و گوها، کلیه محاسبات را به نقطه صفر برگرداند. نزدیکی دولت و «اپوزیسیون» با پاکستان درین شرایط که خیلی حساس پنداشته می شود، می تواند اوضاع را نسبت به گذشته پیچیده تر کند. پاکستان در سه مسیر، «قطر»، «کابل» و «واشنگتن»، پل ارتباط برقرار کرده است که در غیاب حکومت کابل و گروه های «جهادی» عملاً به نمایندگی از آنان در قطر و در تماس ها با امریکایی ها وارد صحنه گشته است. تشریفات خانم حنا ربانی و سخنان منعطف و عمیقاً سنجیده شده ایشان عنوانی رئیس جمهور و برخی سران «اپوزیسیون» تا اندازه بی که منافع پاکستان ایجاب می کرد، تأثیری مثبت بر جا گذاشته است.

وی در تماس های کابل به طرف های میزبان «اظمینان» داده است که پاکستان بدون مشارکت حکومت کابل، گروه های مجاهدین و کشورهای دارای منافع در منطقه، درباره مدیریت بحران در پی «مذاکرات صلح طالبان با امریکا» در قطر به طوریک جانبه عمل نخواهد کرد. طرف دوازده ساعت گذشته، ناگهان پل اطلاعاتی به سوی کابل و «اپوزیسیون» ترک برداشته و باب تازه بی در روابط واشنگتن و اسلام آباد مفتوح شده است که نتیجه اش، عمیق تر شدن انزوای تیم کابل و «اپوزیسیون» می تواند باشد. رسمیت یافتن پرواز هواپیما های مرگ آفرین بی سر نشین در آسمان پاکستان و شروع کمک های میلیارد دلاری به ارتش آن کشور، مصداق این گفته است. در مرحله جدید روابط، این آغاز کار است.

حکومت افغانستان و «اپوزیسیون» در شرایطی که تحلیل اوضاع دشوار شده است، دلجویی های استخباراتی پاکستان را کم و بیش به نفع خود تعبیر کرده اند و آن را «فصل جدید در روابط اسلام آباد با کابل» نام نهاده اند.

هر تغییر در آب و هوای سیاست می تواند «فصل جدید» حساب شود. دست کم سی سال تجربه، باید مردم افغانستان را نسبت به نیت پاکستان نسبت به کشور ما، آزموده ساخته باشد. تجربه، این را بارها نشان داده که رهبران «تنظیم ها» از فرط غلتیدن در تله های معامله، به شکار منافع کوتاه مدت عادت کرده اند. حنا ربانی حامل پیام صریح آبی، اس، آی و ارتش پاکستان بود و حکومت «ملکی» اسلام آباد درین ماجرا ها عددی هم حساب نمی شود.

واشنگتن چه گونه پس از یک دوره رابطه سرشار از اوقات تلخی با پاکستان، ناگاه دوباره سربو جی سخاو رزی میلیاردی را باز کرده است؟ فلسفه گشایش در روابط دوطرف در یک چنین اوضاع که قفل بزرگ معضله افغانستان ظاهراً بدون کلید باقی مانده است، چه می تواند باشد؟ به نظر می رسد در تعاملات پیش رو، طوری نشان داده می شود که سه کاپی کلید اصلی برای آوردن «تغییر اجتناب ناپذیر» در حوزه افغانستان تا سال 2014، وجود دارد که یکی در جیب پاکستان، دومی در مشت طالبان و «شاه کلید» حل نهایی در واشنگتن نگهداری می شود. در چانه زنی های جاری، نقش حکومت کابل و گروه های «اپوزیسیون» که خود را «طرف اصلی جنگ با طالبان» احساس می کنند، تعیین کننده نیست؛ در عوض، ابتکار به جای دیگری منتقل شده است. در ده سال، طرف اصلی جنگ، ناتو امریکا و ارتش اختلاطی نوتاسیس در افغانستان بوده است.

جانب پاکستان در نشست های پس پرده، نشان می دهد که صلاحیت نمایندگی از تیم کابل و گروه های مجاهدین را در معامله با امریکا در اختیار خود دارد. به نظر می رسد امریکا نسبت به این موضع پاکستان که بار دیگر حاضر شده است که به طور مسئولانه در جمع کردن گلیم معضل چند جانبه در بستر افغانستان همکاری کند، خرسند است.

ریشه خرسندی امریکا (یا بهتر است گفته شود، تغییر دیدگاه) امریکا آن است که تجارب و نتیجه گیری های ده ساله از نحوه اداره و مدیریت تیم کابل و «اپوزیسیون» نسبت به «نظام سازی»، ایجاد اداره «سالم» و احترام به قوانین نافذه در افغانستان را درجیب خود دارد و مانند گذشته درخلاء شناخت گام نمی زند.

پاکستان بار دیگر در نقش «کشور محور» در مقابله با تنش فراگیر افغانستان احراز حیثیت می کند و طبق محاسبات اسلام آباد، «شاه کلید» حل و یا مدیریت معضل نه درواشنگتن، بل در کف دست آی، اس، آی است. پاکستان از روی تجارب کهنه و بار بار آزموده اش نتیجه گرفته است که با این کلید، صندوقچه خواست های عمدتاً «شخصی و محلی» رهبران اپوزیسیون به آسانی گشوده می شود.

دربازی منطقه بی نیز، استفاده از قطعه برنده پاکستان و کلیدی که در دست دارد، «جعبه سیاه» منافع ایران نیز باز می شود و این همه در اتاق های بسته انجام می گیرد. به همین علت ایران در خصوص پروژه قطر دست از سیاه نمایی برداشته و به سکوت انتظار آمیز روی آورده است. روشن است که خبرهایی در راه است.

درک این واقعیت که نقطه ثقل دولت و اپوزیسیون در چنین شرایطی که زمان و فرصت ها تا حد زیادی از دست رفته، دقیقاً نامعلوم و دستخوش نوسان است؛ با قید محتاطانه این احتمال که ممکن است آنتن دیپلماسی امریکا بر فراز اپوزیسیون به هدف یک «خانه تکانی» فصلی، فعال خواهد بود.

سی دلو - 1390

انسان زمانی در کار سیاست به آسانی فریب می خورد که تصور می کند دیگران را فریب داده است. (ژول سیمون)

برنامه پنهان کرزی، مارشال فهیم و یونس قانونی

نیوزترک هندوستان، دیلی تلگراف و روزنامه اندیپندنت به استناد یک گزارش اطلاعاتی غرب افشا کرده اند که حامد کرزی به طور مخفیانه برای باقی ماندن در قدرت پس از سال 2014 که دوره ریاست جمهوری اش خاتمه می یابد، برنامه ریزی می کند. این خبررسانی های بین المللی به نقل از گزارش منتشره سرویس اطلاعات خارجی آلمان - بی ان ای- ادعا کرده اند که آقای کرزی به پیروی از عملکرد ولادیمیر پوتین نخست وزیر روسیه، قصد دارد برای سومین بار در قدرت باقی بماند.

در گزارش ها قید شده که این راز مهم حدود دو ماه قبل از زبان برخی متحدان رئیس جمهور افغانستان افشا شده است و درین باره اسنادی در اختیار سرویس اطلاعاتی آلمان قرار دارد. بر بنیاد گزارش های بین المللی، آقای کرزی با استناد به فیصله های لویه جرگه «مشورتی» اخیر به این باور است که برای تمدید قدرت برای بار سوم پس از سال 2014 می تواند برخی مواد قانون اساسی را تغییر و یا تعدیل کند. کرزی می خواهد در شرایطی که نیروهای غربی از افغانستان خارج می شوند، مطابق به طراحی تیم خودش، سرنوشت سیاسی ویژه یی را در افغانستان رقم بزند.

در گزارش ها قید شده که کرزی برای اجرای طرح خود، می خواهد با تغییر ماده قانون اساسی، پست نخست وزیری را ایجاد کند که این مسأله هم در داخل و هم در سطح بین المللی غیر قابل قبول است.

بنا به گزارش اطلاعاتی غربی این موضوع در حالی فاش شده که جامعه جهانی تصمیم دارد پس از عقب نشینی از افغانستان کمک ده میلیارد دلاری را برای توسعه و حمایت از افغانستان اختصاص دهد.

مجموعه گزارش ها حاکی اند که حامد کرزی در مشورت با سه چهره ارشد سیاسی مانند مارشال فهیم، محمدیونس قانونی و عطا محمد نور قصد دارد به نفع تیم متحد خودش پس از سال 2014 قدرت را بیمه کند.

او هم مثل ولادیمیر پوتین در صدد یافتن یک شریک قدرت است که پس از سال 2014 در نقش رئیس جمهور، مانند یک دست نشانده خودش وارد صحنه شود و خودش به حیث نخست وزیر صاحب صلاحیت در صحنه قدرت حضور داشته باشد. چنان که پوتین در یک معامله دو مرتبه یی با مدودوف، اخیراً بار دیگر نقش خود را با وی معاوضه کرده است. برای رسیدن به این هدف بنا به گزارش اطلاعاتی غرب، کرزی تلاش دارد قانون اساسی را برای ایجاد یک حکومت مادام العمر تغییر دهد و آینده افغانستان را بعد از خروج ناتو در اختیار تیم خودش دائمی کند.

این در حالی است که سران غربی در آستانه برگزاری کنفرانس بن درباره امکاناتی صحبت کرده بودند که چه گونه ممکن خواهد بود تا دو سال باقیمانده از دوره دوم ریاست جمهوری کرزی را حذف کنند. دقیقاً معلوم نیست که صحبت های انجام شده در آینده دنبال خواهد شد یا این که بنا به دلایلی از ادامه این مسأله انصراف صورت خواهد گرفت.

در گزارش اطلاعاتی غربی آمده است که درین معامله پنهان، نخستین انتخاب به عنوان رئیس جمهور آینده، پروفیسور استاد ربانی در نظر گرفته شده بود. اکنون بعد از ترور پروفیسور ربانی اشخاص بالقوه دیگری مطرح اند. شاملان این برنامه فرماندهان مهم از جمله مارشال فهیم، یونس قانونی و عطا محمد نور هستند.

عطا محمد نور واضحاً تمایل به بازگشت به سیاست محور در کابل دارد. سرویس اطلاعاتی همچنان مدعی است که محمد یونس قانونی اول نسبت به پیشنهاد کرزی مشکوک بود و معتقد بود که این برنامه چیزی بیش از بازی با قطعه «ائتلاف شمال» نیست. حالا فکرش عوض شده است. مارشال فهیم درین باره با متحدان تنظیمی خویش به فیصله هایی دست یافته است.

اما جاوید لودین به مقامات غربی گفته است: یقین دارم که او (حامد کرزی) بعد از اتمام دوره دوم بازنشسته خواهد شد.

ویلیام هیگ وزیر خارجه انگلیس گفته است کرزی وعده کرده که پس از ختم دوره از قدرت کنار می رود. لطفا فرصت بدهید به وعده اش عمل کند. هیلاری کلنتن تاکید کرده است که انتخابات آینده افغانستان فراگیر و سالم خواهد بود و انتقال قدرت به شکل مسالمت آمیز صورت خواهد گرفت.

مجموعه سوم

نهم حوت - 1390

همیشه یک کلاه مخصوص جنگ به خاطر مذهب، از جا رختی بازیگران استراتژییک آویخته بوده؛ هرگاه لازم افتاده، کلاه را به سر افغان ها گذاشته اند.

تحریک طالبان درمأموریت دوم

مقدمات ایجاد تحریک طالبان به زمان قبل از خروج شوروی از افغانستان در 22 دلو 1367 برمی گردد. در محافل بین المللی که بار اصلی مصارف جهاد بر ضد شوروی را به دوش کشیده بودند، این سوال مدت ها قبل مطرح بود که جای خالی شوروی را چه نیرویی پر خواهد کرد؟ وقتی نخستین نشانه های درجاذگی و پشیمانی شوروی از تجاوز به افغانستان آشکار شد، پروژه سازی برای دوران پس از شوروی، آغاز گشته بود. پدید آیی طالبان یکی از پاسخ ها به همین سوال بود. در عین حال، این به معنای پایان مأموریت جنگی «تنظیم» های جهادی نیز بود. از نظر پاکستان، امریکا، انگلیس و عربستان، قرار نبود، تنظیم هایی که وظیفه جنگ را انجام داده بودند، بعد از خروج شوروی، مأمور سیاست گذاری در افغانستان هم باشند. اتفاقاتی نظیر برهم زدن پلان پنج فقره یی ملل متحد برای تشکیل یک حکومت بیطرف و ورود کشورهای ایران، روسیه و هند به صحنه کشمکش، از آغاز ماجرا برای آنان قابل درک بود. اقدامات کشورهای روسیه، ایران و هند و رهبران تنظیم ها در برابر این پلان پیش بینی شده بود. بنابراین، بر اساس یک پیش بینی، کار روی نظم و نسق «لشکر خدا» تقریباً از سال های شصت خورشیدی شروع شده بود.

این گروه به گونه یی طراحی شده بود که از نظر عملیاتی کردن مأموریت خود، کاملاً تابع شرایط عینی و ذهنی باشد. چون جنگ ذاتی میان گروه های جهادی امری حتمی پنداشته می شد، مطمئن بودند که شرایط عینی و لازم نیز برای حرکت طالبان خود به خود فراهم می شود که چنین هم شد. هیچ یک از رهبران «تنظیم ها» نسبت به این که طالبان بدیل آن ها خواهد بود، باورمند نبودند. آن ها سرگرم جنگ قدرت بدون برنده با یکدیگر بودند. استاد ربانی می گفت: طالبان حرکت خودجوش است.

برخی دیگر از سران جهادی، آن ها را فرشته گان نجات لقب دادند. اولین گروهی که چوب طالبان را در نخستین مصاف ها در قندهار خورد و دیگر از زمین بلند نشد، حزب اسلامی بود. پاکستان از حزب اسلامی در جنگ های کابل قطع امید کرده بود.

امریکا از خنثی شدن پلان پنج فقره بی ملل متحد به همکاری روسیه، پاکستان و ائتلاف مثلث (دوستم، احمدشاه مسعود عبدالعلی مزاری) در آخرین هفته های سقوط دولت دکتر نجیب الله، سرخورده شده و در جستجوی راهی بود که چه گونه جای خالی شوروی را در منطقه حساس افغانستان پر کند. برداشتن نخستین گام عملی در مسیر پیشروی های استراتژیک در آسیا، برای امریکا و پاکستان (دوشریک متحد) که در انتظار فراهم شدن فرصت مساعد بودند، یک «ضرورت زمان» بود.

پروژه امریکا، پاکستان و عربستان در سال های نود به نفع ایران، هند و روسیه نبود. در حالی که صدای شکستن استخوان های اصل همزیستی، ثبات قومی و دستگاه های زیرساختی در افغانستان شنیده می شد، طالبان با انگیزه قدرتمند بازگشت به آرامش به مثابه تجسم امیدهای بر باد رفته مردم به صلح و خاتمه دهی به تجاوز و بیداد سالاری، وارد صحنه شدند. طالبان در آن زمان، با اتکا به خواست اکثریت مردم قریه به قریه و شهر به شهر از موانع گذشتند. در صحنه داخلی، کدام حکمت خارق العاده بی درکار نبود. اسلحه تنظیم ها بهتر از اسلحه طالب بود. مردم از بیداد سالاری «تنظیم ها» به هر عامل تغییر دهنده، روی خوش نشان می دادند و در بدترین حالت، موقف بی تفاوتی اختیار می کردند. عامل تعیین کننده، انگیزه مهیب عملیاتی فدائیان طالب بود که در نقش ناجی ظاهر شده بودند. از نظر ابعاد داخلی قضیه، هدف را می دانستند مگر از نگاه عامل خارجی، بی خبر بودند از این که برای تطبیق یک پروژه استراتژیک به معرکه وارد گشته اند.

حالا هم دقیقاً همان معادله در جریان افتاده است.

تشکیلات تنظیم ها مثل دهه قبل از درون ضعیف شده و بر سردستیابی به زمین و مال و مقام، منفور خلق اند و از نظر انگیزه، خلع گشته اند و باز هم به خیال گذشته تحکم نشان می دهند که، راه سنگر های قبلی را در پیش می گیرند. فرصت های تاریخی به هدر رفته و از مثلث حمایت منطقه بی، دو تایی آن (روسیه و هند) به سوی شان دست تکان نمی دهند. در مرحله اول، مقاومت تنظیم ها بر پایه «ترس مردم از نسل کشی» و قدرت رزمایشی فرمانده احمدشاه مسعود شکل گرفت؛ ورنه، مردم باور خود را نسبت به همه چیز از دست داده و در ماشین تنظیم های رقیب کوفته شده بودند. از سوی دیگر، کمک های سه کشور منطقه که از پروژه طالبان ترس داشتند؛ برخلاف آن چه تصور می شود، حرکت پروژه را با توقف یا بن بست، روبه رو نکرد؛ بلکه در حساس ترین شرایط، راه را از نظر ذهنی و عینی برای پیاده شدن ارتش های بین المللی در منطقه باز کرد.

با این اوصاف، می توان گفت که مأموریت نخست طالبان در ختم دهه نود، هر چند به بهای شکستن و عقب کشی موقتی آن ها از صحنه تمام شد، در عین حالی که یک مأموریت موفق بود؛ به حال نیمه رها شد. علامت پیروزی فزاول پروژه، تحقق حضور جامعه جهانی در افغانستان بود؛ نشانه ناکامی پروژه، باقی ماندن «تنظیم ها» و فرماندهان نظامی بر سر قدرت حکومت بود. معامله بی که با ایران، روسیه و هند صورت گرفته بود؛ ایجاب می کرد که تنظیم ها، تا رسیدن فصل دوم نظام سازی در افغانستان و استقرار دیده بان های استراتژیک جهانی، بر سر کار باشند. طالبان شکست نخوردند؛ از نظر الزامات استراتژیک منطقه و جهان، تا «امرثانی» در موقعیتی نگاه داشته شدند که باز هم نوبت به شرایط مساعد برای گذار فرا برسد. حالا چنین شرایطی فراهم شده است.

شکست، دایه غرور است. ویکتور هوگو

غرور افغانی چه است؟

افراد وابسته به تیم حاکم می گویند پایبندی حکومت به «شرایط لویه جرگه مشورتی» در برابر امریکا بیانگر این نکته است که «افغان ها غرور دارند.»
وقتی امریکاییان، یک دسته از افغان های «نظافتچی»، «شاگردان هتل های امریکایی» و جیره خواران اداره های «سوسیال» در کشور های غربی را بر سرنوشت مردم سوار کردند، به راستی که غرور های کاذب در ادبیات سیاسی مملکت تولد شد و «افغان های با غرور» هرگز دم از غرور نزدند از یکدیگر سوال نکردند که به پاس کدام خدمات، کدام شاهکاری و جان نثاری، یک شبه به حاکمان سیاسی در کابل مبدل شدند؟ غرور این آقایان را در آن زمان یخ زده بود.
حالا چه گونه این جماعت پس از ده سال پول اندوزی، فساد سالاری، خویشخوری، انحصار، باند بازی، از بازار گرم خرید و فروش کرسی های دولتی سر بر آورده و در برابر غرب و امریکا «غرور» پیدا کرده اند؟
پیشانی این غرور ساخته گی به زودی به سنگ واقعبیت های تلخ کوبیده می شود.

برخی حلقات می گویند اگر «تفاوت دیدگاه ها حل نشود تعهدات و بستن پیمان ها از راه زور معنی نخواهد داشت.» این تفاوت دیدگاه نیست. تصادم منابع یک اقلیت غیرمسئول با منافع درازمدت افغانستان است. رویداد های آینده نشان خواهد داد که سنگ اندازی کوتاه نگران در برابر زور - از زوایای مختلف - به تراژدی برای خود شان مبدل شدنی است. زور، تنها با تفنگ تعریف نمی شود.

شرط های سه گانه حکومت در برابر موضوع مشارکت استراتژیک با امریکا، جنبه «کوتاه مدت» دارند؛ حال آن که موضوع مورد بحث دارای «اهمیت درازمدت و استراتژیک» برای افغانستان است. انحصارگران که به ادامه این وضعیت اسفبار منافع خود را تأمین شده احساس می کنند، درخفا به اختلافات و خیزش های عوام، علیه خارجی ها دامن می زنند. تمامی شبکه های جاسوسی ایران و پاکستان آن ها را درین کار خطرناک پوشش می دهند.
چنین اقدامات، از دید هیچ کس پنهان نمی ماند و بی جواب هم نخواهد ماند. امروز زندان های افغانستان به مرکز فساد، بچه بازی، پودر فروشی، ستادسازماندهی آدم ربایی ها و نقشه پردازی های تروریستی تبدیل شده است. تروریست ها عملاً در زندان ها سلطنت برپا کرده اند و از سوی حلقات حکومتی هیچ مزاحمتی متوجه آن ها نیست. رژیم می که بخشی از زندان مرکزی اش دو سال تمام در سیطره مستقل تروریست ها و مافیا قرار داشت؛ روی چه صلاحیت و ضمانتی ادعا دارد که زندان بگرام را هم در اختیار خود می گیرد؟
با گرفتن زندان بگرام، کدام مشکل اجتماعی، امنیتی، اقتصادی ناشی از فساد سالاری حل می شود؟ معلوم است که استفاده ابزاری از زندان به هدف امتیازگیری برای بقای قدرت است. یک فرد عادی روی خیابان هم می تواند درک کند که اگر عملیات شبانه نیروهای خارجی قطع شود، ظرف یک ماه، حاکمیت دولتی در ولایات یکی پی دیگر در برابر سیل طالبان آسیب پذیر می شود و تلفات بالا می رود. همین تیم حاکم از خیرات عملیات شبانه روی پا ایستاده است.

گروهی که به «منافع ملی» در عمل شاشیده است، و کشور را قدم به قدم به قهقرا و جنگ تازه حرکت می دهد، تعریف معیوب از منافع ملی را بیش ازین نمی تواند به هدف ارضای اهداف شخصی خویش ادامه دهد. زمان فرصت نمی دهد.

دهم حوت- 1390

توهمی که باردیگر درخلعت توهم ظاهر می شود.

مقدرات جنگ و جهاد در افغانستان این است که درپرده های آخر، با تراژدی پیوند می خورد. یعنی «پابرنه ها» ی ایثارگر در دریای خون شنا می کنند تا به نقطه یی برسند که به جای تجسم زنده آرمان ها، کاریکاتور ها به سلطنت برسند.

ایستگاه نهایی فرآیند جاری قابل شناسایی نیست؛ مگر تحلیل حرکت جهانی و درهم ریزی مناسبات در داخل افغانستان این نکته را عیان می سازد که هدف اصلی، در دراز مدت، برچیدن بساط تمام «نیروهای جهادی» و «طالبی» است. طالبان تا حالا دوشخصه از خود ظاهر ساخته اند که در نیروهای ضد طالب به چشم نمی خورد: یکی نمونه انشعاب در حرکت شان دیده نشده و دوم، با هیچ گروه رقیب که با آن ها جنگیده اند، ائتلاف نکرده اند.

با توجه به مأموریت آسیایی امریکا از شروع هزاره سوم، پروژه طالبان ناتمام باقی مانده است. این پروژه پس از ختم اقتدار «تنظیم ها» دگر سازی خواهد شد. پس از برچیدن «جهادیزم»، گندم نمناک طالبانیزم نیز در آسیاب مدیران جنگ استراتژیستیک ریخته خواهد شد.

جورج بوش پسر در آخرین روزهای فرار طالبان از کابل در اواخر سال 2001، از نیروهای ضد طالبان به عنوان «دوستان ما» یاد کرد و تاکید داشت که نباید از حواشی پایتخت به سوی مرکز قدرت پیشروی کنند. هم ایران و هم رهبران «مقاومت» با این فراخوان مخالفت داشتند. بازگشت «تنظیم ها» به قدرت، عملاً تقسیمات «تنظیمی» در عرصه دولت و حکومت را محقق ساخت. علی رغم حضور جامعه بین المللی و کارزار رسانه یی تحت نام دموکراسی، بازار آزاد حقوق زنان، حاکمیت قانون و... افغانستان از نظر اجندای فکری و نحوه مدیریت ملوک الطوائفی عملاً به دهه هفتاد خورشیدی پرتاب شد. نه تصویب قانون اساسی، نه شعارهای مردم سالاری و نظام سازی و نه تبلیغات رسانه یی، باعث نشد که قانون و نظم به کشور برگردد. تکرار اجندای گذشته تنظیم ها، امریکا را با هشدار جدیدی رو به رو کرد. تلقین های دیپلماتیک پاکستان نیز اثری بس کارا بر جا گذاشت و توافق دوجانبه برای پس انداز کردن نیروهای طالبان برای روز مبادا، به وجود آمد. علت ایجاد چنین مناسبات سردرگم و مشکوک، برای آن بود که باید تنظیم ها از درون بیوسند و زمینه انحلال آن ها مساعد شود که حالا علایم آن به مشاهده می رسد.

برخی به این باورند که نگاه امریکا به «جبهه متحد ضدطالبان» در واقع کاپی نگاه آی، اس، آی به این نیروها بوده است. پس منظر حوادث و پالیسی غرب نشان می دهد که قضیه برعکس است. نگاه سرد امریکا و غرب به نیروهای ضد طالبان، ثمره پالیسی اصلی غرب نسبت به آن هاست تا حال خود این نیروها به این نکته عمیق نشده اند. این گروه ها طی بیست سال اخیر ثابت کرده اند که توانایی تأسیس یک حاکمیت همه پذیر درکشور را ندارند.

از عوامل درشت قدرت گیری مجدد طالبان، به هم ریخته گی سازمان دولت، حکومت و اقتصاد مبتلا به هرج و مرج در سال های اخیر است که افساروسیع مردم را از دولت فاصله داده است. قومی سازی اداره و اقتصاد ازسوی تنظیم های جهادی، فضا برای واکنش بالمثل را مساعد کرده است. شخصی سازی قدرت دولتی تحت نام «ملت» صرفاً به تنفر عمومی نسبت به چهره های حکومتی و رهبران پس پرده دامن زده است.

فساد سالاری سازمان یافته در چهارچوب حکومت و نهاد های خارج از حکومت، رواج خطرناک غارت و چپاول گری را به عادت تبدیل کرده است. دایره انحصار و حرص شخصی پیوسته در حال تنگ تر شدن است و قانون جایش را به عوامل ضد قانون داده است. مثال عمده، رسوایی جبران ناشده چوروچپاول دارایی های کابل بانک بود که پرده از اعمال جمعی از سران تنظیمی ویا وابستگان شان بر انداخت؛ بی آن که گام مؤثری برای حل قضیه برداشته شود.

قطعاً در محافل منطقه یی و غربی نتیجه گیری شده است که به وضع اسفناک موجود، جز با ابزار هول آور طالبان نمی توان خاتمه داد. در شرایطی که امریکا از هرگونه امکان دسترسی به تفاهم با تیم تنظیم ها و اقلیت فرتوت مأیوس گردید، روی طرح های پاکستان توجه فزونتر به خرج داد. این در حالی بود که فصل تازه یی از رقابت کشورهای منطقه- ایران، پاکستان و روسیه بر سر دستیابی به اهرم فدائیان طالب در حوزه افغانستان در حال آغازیدن بود. پس، حق اولیت به امریکا می رسید که از اول ماجرا، در جنگ افغانستان سرمایه گذاری کرده بود.

یازدهم حوت- 1390

رقص جادویی ممکن ها در صحنه نا ممکن

آشتی میان تنظیم های جهادی و طالبان به اندازه آشتی میان گرگ و بیره واقعی است.

پاکستان و امریکا بر سر دسترسی و کنترل بر طالب، به رقابتی سرسخت با نیات غیردوستانه مبدل شده اند. هر دو کشور با این نکته همسو اند که نخست باید کابل تغییر کند. انزوای ده ساله طالب به پایان رسیده است. باز هم فصل دگر سازی ساختاری در افغانستان و منطقه آغاز می شود. طالبان وقتی شکست بخورند، به خودکشی یا تسلیم رضایت نمی دهند؛ مثل آب زیرزمین می روند و نا پدید می شوند. تا زمانی که دو باره قدرت نیافته اند، شاید به عادی ترین آدم ها تغییر شکل می دهند. عوامل داخلی که سبب شده دوباره بخت به سوی شان لبخند بزند، مجموعه مسایلی است که از برکت فساد، خیره سری تنظیم ها، ظلم و تجاوز قوماندان ها، باند بازی و غارت همه جانبه از حساب دارایی مردم و امکانات بیت المال، از بین رفتن مجازات خاطیان و قاتلان فراهم شده است. درین قهقرا سالاری، نقش جامعه بین المللی نیز برجسته است.

آشتی میان تنظیم های جهادی و طالبان به همان اندازه می تواند واقعی باشد که آشتی و برادری گرگ و بیره. مهم نیست کدام جناح در نقش گرگ و کدام طرف در جایگاه بیره است.

تاریخ به خصوص در موضوع منازعه، دو بار تکرار می شود. گروه های «مجاهدین» در آستانه بالا گرفتن جنگ علیه دولت در محاصره افتاده نجیب الله، به جای «آشتی ملی» و گفتن سیاسی جنگ را ترجیح دادند. می گفتند ما با «روس ها» به مذاکره می نشینیم. با روس ها هم گفتن سیاسی راه افتاد و دامنه «فتح» گسترده شد. مجاهدین در کار سقوط دولت یک صدا شعار می دادند؛ زمانی که سرنگونی دولت محقق شد، یک صدایی به چندین صدایی تحول کرد و جبهه واحد به جبهات معاند علیه یکدیگرشان مبدل گردید.

حالا طالبان مانند «مجاهدین» از بستر پاکستان و همکاری امریکا و عربستان به ندای «مذاکره و مفاهمه» از سوی دولت کرزی و تنظیم ها که استاد ربانی را از سوی خود مأمور «صلح» با طالبان کرده بودند، لبیک نمی گویند. طالبان اکنون در موقعیت «مجاهدین» دیروز قرار گرفته اند. مجاهدین یک صدا از «انقلاب اسلامی و دولت اسلامی» سخن می رانند. طالبان شعار برقراری «امارت اسلامی» را یک لحظه هم کنار نگذاشته اند. طالبان مانند مجاهدین می گویند که با امریکا- تجاوزگر اصلی- مذاکره می کنند و با «دست نشانده» های امریکا حرفی ندارند. آن ها گاهی با نمایندگان ملل متحد نیز دیدارهایی داشته اند. همان شعاری که مجاهدین در برابر دولت نجیب الله می دادند؛ طالبان در برابر حکومت کنونی عنوان می کند؛ حکومتی که گروه های مجاهدین، آن را خون بهای «مجاهدین» لقب داده اند.

مذاکرات رهبران مسکو به رهبری بوریس یلتسن در اواخر سال های شصت با هیأت مجاهدین به رهبری استاد ربانی فقید به اثر تلاش های پاکستان محقق شد؛ این بار نیز پاکستان زمینه ساز دیدار هیأت امریکا با سران طالبان است. پاکستان در گذشته اصرار بر این داشت که مذاکرات مجاهدین با روسیه در دایره کنترل پاکستان باشد؛ این دوره نیز مذاکرات قطر از تیررس منافع اسلام آباد دور نیست و پاکستان، عنصر اصلی این معامله حساب می شود.

تا این مرحله، رستاخیز سیاسی طالبان بدون پاکستان ناممکن بوده است. ازین پس، بازار رقابت گرم خواهد بود؛ کنار گذاشتن پاکستان ازین پروسه یک رؤیا یا فرضیه می تواند باشد نه واقعیت. حقایق نشان می دهند که طالبان، بیشتر از هر گروه دیگر، چوب بی صدای پاکستان را می خورند و از ناگزیری صدا بلند نمی کنند. هم اکنون حدود پنجاه تن از سران طالبان که از سوی استخبارات آن کشور به ضدیت با پاکستان مظنون اند، در بازداشتگاه های پاکستان به سر می برند.

پاکستان ترس ازین دارد که اتفاقی نیفتد تا طالبان- کارا ترین ابزار انتحار و فداییون- را از دست بدهد. طالبان ایستادگی دردناک و کم سابقه بی را در برابر ارتش های ناتو از خود نشان داده اند. آن ها اعتماد به نفس عجیبی حاصل کرده اند که به آن ها جرئت می دهد تا به چیزی کمتر از کل قدرت و سراسر افغانستان قانع نباشند. گزارش های تازه حاکی اند که طالبان دشمنان خود را در میان آنانی که مسأله حاکمیت «فدرالی» یا ساختار های شبیه آن را پیش می کشند، نشانی کرده اند.

پیام سیاه از کاخ سفید

دوازده حوت- 1390

مسعود احمدزاده ازچریک های فدایی خلق درسال های چهل درایران نوشته بود: "ما نه همچون ماهی در دریای حمایت مردم، بلکه همچون ماهی های کوچک و پراکنده در محاصره تمساح ها و مرغان ماهی خوار به سر می بریم» و برای بقای سیاسی خود نه فقط به مخفی بودن که "به تعرض نیازمندیم تا باقی بمانیم". سخنان بالا تا میزان زیادی تصویرگرموقعیت تیم حاکم درکابل است.

به نظرمی رسد امریکا به عواقب خطرناک افزایش بی اعتمادی بین نظامیان خارجی و منسوبان اردو و پلیس حساس شده است. آن ها پیش بینی کرده اند که هرچه تقابل و بن بست درروابط کابل و واشنگتن ادامه پیدا کند، استخبارات منطقه ازخلاء به وجود آمده، بهره برداری می کنند و شکاف ازین هم عمیق تر خواهد شد. مسأله ازین بابت جدی است که تکرار حوادث ترور افسران و نظامیان خارجی، وضع را تا آن جا بدتر خواهد کرد که هیچ کسی قادر به جبران یا کنترل حوادث بعدی نخواهد بود.

واشنگتن وکابل به خط قرمز نزدیک شده اند. تیم حاکم درکابل با کاهش کمک ها وگسیختگی از درون درگیراست و برای حراست ازقدرت، توزیع اسلحه به مردم، معامله با ایران وپاکستان و ناسازگاری با جامعه بین المللی را دردستورکار خود قرار داده است. سرمایه داران خصوصی و اقدشارمرفه بساط کاروفعالیت خود را کم کم برمی چینند و ازهرسو فریاد های «فاجعه می آید» به گوش می رسد. مسلم شده که تیم حاکم شامل رهبران تنظیم ها و سیاسیون نظامیگر دردرون دولت، برای مقابله با جامعه جهانی وخطرات روزافزون طالبان، عزم خود را جزم کرده اند. معامله با امریکا برسرتمدید قدرت تیم حاکم پس از 2014 ناکام شده است. چیزی که باقی مانده فرصت کوتاهی است که صرف تدارکات برای آخرین جنگ برای حفاظت از «حق» تیم حاکم برای باقی ماندن درقدرت است. می خواهند بازهم شکست ها، ناکامی ها، ستم دردناک قوماندان ها بالای مردم، حق کشی و تقسیم تمام دولت و حکومت برای 500 نفر را درلفاف «مداخله خارجی ها» مخفی کنند. گرضرورت افتد، برجبین جنگ سیاه آینده، لوحه «کفرواسلام» بیاویزند و زمان گروگانگیری سرنوشت مردم را طولانی ترکنند.

با این حربه ها دیگر نمی توان به مقصد رسید. تیم حاکم روی شانته های امریکا آورده شد و برشانته های مردم گذاشته شد. حالا کاربه جایی کشیده که مردم زیرفشار این دسته، زمینگیرشده و امریکاییان نیز از همراهی با این گروه، چیزی به دست نمی آورند؛ بل، به سوی تباهی درحرکت اند. بدیل حاکمیت کنونی مدت ها پیش درسطح داخلی تشکیل شده و طالبان به عنوان مانع عمده برسرراه اند. تغییر عمده درقضیه این است که در معامله های جدید، طالبان در جایگاه معامله گراصلی نشسته اند و تعبیر اولیه این کابوس، حذف تیم حاکم به عنوانی نهادی است که هم ظرفیت خود را از دست داده و هم تاریخ مصرف آن سپری گشته است.

چون ماشین تولید خطر درسطح داخلی نسبت به گذشته سریع تر به کار افتاده؛ امریکاییان زود تر دست به کار شده اند. اندرس فوگ راسموسن و خلیلزاد به طور همزمان وارد صحنه شده اند و بررئیس جمهور فشار آورده اند که قدم اصلی ونهایی را درامضای پیمان استراتژیک به جلو بردارد. البته این به معنای تضمین بقای تیم حاکم در قدرت نیست و همچنان از پذیرش «شرط» های سه گانه آقای کرزی (قطع عملیات شبانه، تحویلدهی زندان ها و احترام به حاکمیت ملی افغانستان) خبری نیست. اگر این شروط پذیرفته شوند، باز هم برنامه «تغییرسیاسی» درکابل فراموش نمی شود. از نظر تیم حاکم، «احترام به حاکمیت ملی» یعنی این که طرف اصلی

و مستحق دایم العمر در قدرت « ما هستیم » و هیچ تغییری نباید الزاماً تعویض قدرت از تیم حاکم به نهاد جدید باشد.

استدلال غیررسانه بی جامعه جهانی این است: تیم حاکم را ما به قدرت رسانیدیم؛ اما این تیم دیگر به ضرورت های افغانستان و نیازهای ما جواب نمی دهد. در داخل، بحران و خشم مردم از فساد و بی عدالتی و تجاوز افزایش یافته و در سطح جهانی، کارآیی و اعتبار تیم زیر سوال رفته است. تیم حاکم به یک موجود التقاطی اهداف پاکستان و ایران (دشمنان افغانستان و امریکا) تغییر ماهیت داده است. بنابراین خطر از دست دادن دست آورد های ده سال اخیر و منافع بین المللی بیش از گذشته افزون شده است. پس این تیم به زور یا به رضا باید جا خالی کند. در ظاهر امر، دبیرکل ناتو و خلیلزاد هم موفق نشده اند که بن بست بشکنند. آن ها اتمام حجت را ابلاغ کردند. بعد از این چه خواهد شد؟

سیزده حوت- 1390

امریکا گروه های مجاهدین را همکار مطمئن تلقی نمی کند. ایران با همان رفتار استفاده ابزاری به سوی شان می آید و از جانب دیگر، ظرف انگیزه مجاهدین برای جنگیدن مانند گذشته، نمی جوشد. چون پشتوانه های مردمی از دست رفته، در برابر گردو خاکی که طالبان در میدان های جنگ برپا داشته اند، هراسیده و متزلزل اند.

دلایل عقب گشت دوباره به سوی طالبان

پروژه طالبان نا تمام مانده است. امریکا سیاست پیشروی در مأموریت آسیایی از طریق افغانستان را کنار نمی گذارد. دشواری های موجود جدی تلقی می شوند. نخست، استفاده از فرصت ها برای برنده شدن در کشمکش منطقه بی مهم و زمان طلب است. درین معرکه، طالبان باید به عنوان خطر زنده و دایم، از چهار چوب قدرت رسانه بی نیز بتوانند تصویر خود را به مخاطبان برسانند.

منابع درواشنگتن، بی تردید از درد سرهایی که ممکن بود از ناحیه ناشکیبایی و امتیاز طلبی های اسلام آباد بروز کند، آگاه بوده و در برابر آن آمادگی دارند. اهمیت استراتژیک پاکستان برای پیروزی مأموریت آسیایی امریکا تا آن جا می تواند اهمیت داشته باشد که هرگاه پاکستان بخواهد با اتخاذ روش تقابل و حتی جدایی از امریکا، قدرت خود را به رخ بکشد، باز هم امریکا به هربهای ممکن به سوی اسلام آباد فرار خواهد کرد.

اکنون دربستر منطقه، کشور تازه بی درحال شکل گرفتن است که از همین حالا «بلوچستان بزرگ» نام گرفته است. این اجنداء اذهان سردمداران اسلام آباد را به لانه اجنات سرکش میدل کرده است. جنگ استراتژیک و دردناک، این بار با متحد قدیمی باید دنبال شود. ذخایر عظیم بلوچستان سکوی حیاتی برای مهار زدن خیز اقتصادی چین به منطقه است. این پروژه به معنای تجزیه پاکستان است و کابوس آن از همین حالا رهبران اسلام آباد را دیوانه کرده است. بنابراین امریکا و پاکستان از موقعیت تعامل به تقابل خطرناک پیش می روند. ناکامی امریکا در مدیریت پروژه استراتژیک در محور افغانستان و بلوچستان، برای استراتژی سازان کاخ سفید غیر قابل تصور است.

برای پیرو زدن درمنازه، در دست داشتن مؤثرترین حربه فدائیان هوشمند و پراکنده (طالبان) هم برای پاکستان و هم برای امریکا حیاتی پنداشته می شود. طالب، دافع هرگونه مانع و سبوتاژ در جنگ استراتژیک به حساب می رود. به همین سبب، بازار مراجعه به طالبان به عنوان متحد در هم کوبنده، برای همه بازیگران خاموش ضروری است.

پاکستان با اطمینان ازین واقعیت که درکارزار تولیدات طالب، هنوز هم یک کشور «مادر» به حساب می رود، از موضع قدرت و طرف باصلاحیت در معامله های کلان با امریکا پیش می آید. امریکا به یاری عربستان سعی دارد با دادن امتیازات کلان به پاکستان، ابزار طالبان را از چنگ آن کشور بیرون کند. پاکستان احساس می کند که درین صورت دایره محاصره به دور آن کشور کامل تر خواهد شد. بحث تجزیه بلوچستان بر خرمن بی اعتمادی آن کشور نسبت به نیت غرب و امریکا آتش زده است. از همین جاست که موضوع اتحاد با گروه های «مجاهدین» در افغانستان در صدر سیاست کنونی جنرالان پاکستان قرار گرفته است. این بار ظاهراً معادله را تغییر می دهند.

در جنب اتحاد منطقه بی شامل تیم حاکم در کابل، ایران و اسلام آباد و احياناً روسیه، ایجاد پایه های متحد متشکل از مجاهدین افغان، طالبان پاکستان و طالبان افغانستان با پشتوانه کشورهای منطقه به منظور مقابله با سیطره جویانه و تباہ کننده امریکا و شرکاء نیز در نظر گرفته می شود.

بدین ترتیب، جنگ ذات الیینی منطقه بی اول باید به نتیجه برسد و سپس این پرسش مطرح شود که از چه راه هایی می توان صلح و ثبات را به افغانستان برگرداند. گروه های مجاهدین به شدت سرخورده شده اند و دنبال متحدی می گردند تا برای زمین نخوردن، دست شان را بگیرد. این دست، همان دست آشناست که بار دیگر به سوی شان دراز شده است.

راهی جز فشردن دست پاکستان برای گروه های مجاهدین وجود ندارد. امریکا گروه های مجاهدین را همکار مطمئن تلقی نمی کند. ایران با همان رفتار استفاده ابزاری به سوی شان می آید و از جانب دیگر، ظرف انگیزه مجاهدین برای جنگیدن مانند گذشته، نمی جوشد و در برابر گردوخاکی که طالبان در میدان های جنگ برپا داشته اند، آزمایش پس نداده اند. امریکا دوست و متحد مجاهدین نیست و علایم تازه نشان می دهند که این بار پروژه طالبان را که یک هدف آن، از صحنه خارج کردن طیف رهبری مجاهدین از عرصه سیاسی است، مطابق به نیازهای جدید به کار می اندازند. چیزی که این بار کم دارند، همکاری اجرایی پاکستان است که ممکن است با پرداخت توان گزاف دوباره به دست آید.

فکر می شود اگر عربستان و واشنگتن روی پروژه احیای مجدد طالبان با شدتی لازم کار نکنند، در میدان رقابت منطقه بی به هدف شکار طالبان به حیث ابزار تعیین کننده ممکن است چیزهای زیادی را از دست بدهند که جبران آن دشوار باشد. ایران تحت فشارهای همه جانبه، توان مشارکت تضمین شده در امر اتحاد با پاکستان و گروه های مجاهدین را ندارد. هرآن ممکن است در آن جا اتفاقی روی بدهد که همه چیز را وارونه کند.

گروه های افراطی و هزاران مدارس تولید کننده تبه کاران انتحاری در برابر امریکا ایستاده اند تا پاکستان را حفظ کنند و یا حقوق آن را بستانند. رویکرد مجدد به سوی گروه های مجاهدین در افغانستان برای پاکستان اهمیت کلیدی دارد. جنرالان بازنشسته ارتش پاکستان محاسبه کرده اند که ازین پس یک سرجنگ، در پاکستان و سردیگران، در مسیر هندوکش خواهد بود. مجاهدین راهی ندارد جز این که با پاکستان ملحق شوند و یا این که هستی سیاسی و نظامی خود را به طور کامل ودایم در اختیار طالبان و امریکا قرار دهند و محو شوند.

پنتاگون در صدد کاهش مخارج جنگ برونمرزی در افغانستان است. این هدف با بهره گیری ماهرانه از ظرفیت محاربه بی بومی حاصل شده می تواند. معامله با طالبان، یک گام مهم نزدیک شدن به سوی هدف است. از همین رو، تشدید روحیه ضد امریکایی و کفار «قرآن سوز» در حلقه های طالب و مجاهد بیش از هر زمان دیگر شعله ورمی شود. اسلحه در هرجا وجود دارد. تسلیح روانی باید تا مرز انفجار ادامه یابد. امریکا متوجه این جریان شده است. به هر بهای ممکن قصد دارد از تلفات امریکاییان بکاهد؛ مخارج کمرشکن را کسری بخشد و همچنان حضور قایم در افغانستان را تأمین کند.

مذاکرات با طالبان در قطر بسیار حیاتی و جدی است. طالبان وزن و اهمیت قضیه را درک می کنند و به چیزی کمتر از گرفتن قدرت کامل راضی نیستند. تاکید به قدرت کامل، به معنی اعلام جنگی است که هیچ کسی از عاقبت آن مطلع نیست.

امریکا و غرب درده سال اخیر در ایجاد یک ساختار سیاسی متحد جامعه جهانی در کابل ناکام ماندند. چنین شکست به اشکال گونه گونه به چشم می خورد. اشاعه فساد و غارت، باندبازی، نفوذ سلیق هر کشور به وسیله وزیران گماشته شده، هرج و مرج در اجرای پروژه های توسعه، نفوذ بی سابقه اطلاعاتی ایران و پاکستان و مهم تر از همه، تقابل و جبهه آرای تیم کابل بر ضد جامعه بین المللی به منظور حراست از جایگاه دولتی و مالی، از مظاهر کلی و ارو نه شدن محاسبه های قبلی و آشنگتن در افغانستان است.

اکنون برای غلبه بر وضع موجود، یک دوره عقب نشینی گام به گام و احتیاط آمیز لازم است. امریکا احساس می کند از متحدان خود در کابل دور شده و از سوی اشباح خطرات منطقه بی در محاصره افتاده است. حصول وفاداری و اتحاد طالبان، بخشی از رسیدن به امیدواری های جدید است نه کل آن. طالبان در صورت رسیدن به توافق یک جانبه با امریکا، از عقبه پاکستان نگران اند. شاید در جنگی درگیر ساخته شوند که جنگ میان طالبان افغان و طالبان پاکستانی باشد. در هر حال، این مسایل به طور کل، در قید احتمالات قابل مطالعه اند. امر مسلم این است که منطقه و افغانستان به تغییر زودرس و عینی نیازمند است.

چهارده حوت- 1390

تنگنای بسته تیم حاکم و سرچرخي اپوزیسیون

تیم حاکم و گروه های خارج از دولت (اپوزیسیون) نگران شرایطی اند که در نتیجه آن، به اردوگاه بازندگان جنگ و صلح در افغانستان رانده شوند.

این موضوع از مدتی به این سو، از محیط احتمال بیرون زده و چهره خطر را به خود گرفته است. دلیل این که حکومت و اپوزیسیون به طور یکسان از وضعیت سراسیمه اند، آن است که هر دو نیرو

سرقافله کاروانی بوده اند که پس از ده سال، از چند جا متلاشی شده و بدنه حکومتی، از ورطه پایان کار، فاصله اندکی دارد. انکار و ابرام در نندیدن و نگفتن واقعیت ها، چیزی را تغییر نمی دهد.

وقتی یان کوبیش نماینده سازمان ملل در کابل از لزوم شمولیت احزاب سیاسی در گفت و گو های صلح سخن گفت، قطره آبی در کام خشک اپوزیسیون چکید و از آن فی البداهه استقبال کردند. آقای کوبیش مشخص نکرده که منظورش از کدام مذاکرات است؟

در مذاکرات صلح قطر هنوز فضای جنگی مسلط است. در ضمن روشن نیست که مذاکرات قطر، برای صلح است یا به خاطر مدیریت فصول آینده جنگ در منطقه. در چنین اوضاع، چرا اردوگاه اپوزیسیون با آن که از دیدگاه طالب نسبت به خود به خوبی آگاه اند، چرا پیوسته از صلح سخن می گویند؟

تعبیر طالبان از صلح، تشریح دوران پس از اضمحلال «تنظیم ها» است و همان تعریف هیچ متحول نشده است. اپوزیسیون باید مشخص کنند که روند صلح در کجا جاری است که در صرف نوبت ایستاده اند و آقایان عقب درب های بسته منتظر مانده اند. کدام نیرو با حکومت کابل وارد مذاکرات صلح شده است که اپوزیسیون فراموش شده باشد.

صلح بدون تغییر ریشه یی در نظام افغانستان، در چهارچوب تنظیم ها، در ساختار اقتصاد و تشکیلات دولت، اصلاً قابل تصور نمی تواند باشد. جا به جا کردن یک دسته از چهره ها از یک جا به جای دیگر، صلح نیست. تقسیم قدرت به شیوه «تقسیم سرخرمن» مؤجد صلح دیرپا نیست. «جور آمد» گروه ها و سیاسیون محافظه کار در پس پرده، نه این که صلح سراسری نیست، مقدمه یی برای جنگ های آینده است.

کشور در آستانه یک تغییر انفجاری قرار گرفته است. همه گروه ها، به شمول نهاد های دولت و حکومت از بنیاد محتاج تغییر و طراحی جدید اند. تغییر از درون و تعامل با بیرونی ها، ابتداء توازن همه پذیر را به وجود بیاورد و سپس روی ساختار ثبات پایدار تمرکز صورت بگیرد. دولت کابل، اپوزیسیون و طالبان، افزون بر آن که رابطه قابل اعتماد با جامعه بین المللی ندارند؛ از ترس یکدیگر نیز به هر معامله یی دست می زنند. نقش جامعه جهانی در قضیه تعیین کننده است. مهندسی آینده سیاسی در دستور کار امریکا و جهان قرار دارد و هر نیرویی که از حالت انزوا و تجرد با پروسه بین المللی از در مخالفت پیش آید، از سوی نیروی رقیب خود در داخل حذف می شود. مدیریت اپوزیسیون و مدیریت فاسد، گندیده و بحران زای حکومت با هم یکی اند؛ از نظر عملی و تجربی، یکی مکمل دیگری اند. در هر حالت با هم مرتبط اند و به هم محتاج اند. دو روی یک سکه اند. تغییر ریشه ای در عرصه سیاسی و نظامی، هر دو را از صحنه خارج می کند. یعنی این که جامعه آبهستن ظهور یک نیروی جدید سیاسی (و در صورت لزوم) نظامی است.

اپوزیسیون دعوا های میان گروهی خود با تیم حاکم را به نام طرح تازه معرفی می کند. حال آن که طرح مشخصی در عرصه نظام سازی، رهبری اقتصاد، تعامل با جهان از سوی اپوزیسیون مشاهده نشده و نقطه ضعف و خطرناک آنان، نوعی اتحاد استراتژیک اعلام نشده با قدرت های ضدامریکایی و ضد افغانستان در منطقه است که از نظر هیچ کسی پنهان نیست.

اپوزیسیون و حکومت در موقعیتی قرار دارند که ناگزیر از «صلح» خیالی سخن بگویند؛ اشتغال اصلی شان، آمادگی برای تقابل و جنگ های احتمالی در آینده است.

تابلوی تبلیغات را وارونه می آویزند؛ نگاه مخفی شان به قضیه، واقعی است. آن چیزهایی که اپوزیسیون و تیم حاکم در ارزیابی های خویش بر آن حسرت می خورند، فرصت و امکانات است که ازین رهگذر در تنگنای ترسناکی قرار گرفته اند. برخی از محافظه کاران پس پرده هنوز هم امیدوار اند به میدان یک دور جدید جنگ و جهاد با امریکا (مانند سال های تجاوز شوروی) وارد شوند، امریکا را در آتش خواهند سوخت. وقتی به عقبه لوجستیکی و جغرافیایی خویش نگاه می

کنند، از تصورات خویش می‌گریزند. آن‌ها علاوه بر طالب و امریکا، یک دشمن دیگری نیز دارند: بی‌اعتمادی سراسری مردم! آن‌ها روی وفاداری یک پارچه مردم ستم دیده به دفاع از چند دولتمدار تازه به دوران رسیده هرگز نمی‌توانند حساب کنند. مردم به نوبه خود، سال‌هاست از آن قطع امید کرده‌اند. پس با نگاه از یکدیگر سوال می‌کنند: چه باید کرد؟

شانزده حوت - 1390

ساده لوحانه است فکرشود امریکا در رأس چهل کشور دنیا به حوزه افغانستان، بدون استراستی و حساب و کتاب وارد شده و حالا خیال دارد بدون رسیدن به ایستگاه آخر، دوباره عقب‌گشت کند.

در قفس موقعیت تاریخی

درده سال اخیر، اذهان عمومی مردم افغانستان در برابر سیلاب‌های خبری قرار داشته است. مجموعه اخبار داده شده از مجاری مختلف، تناقض آمیز و گمراه کننده بوده است. رسانه‌ها نسبت به قضایا کمتر زحمت پژوهش به خود می‌دهند و بیشتر به دست‌پخت‌های آماده از منابع بین‌المللی بسنده می‌کنند. رسانه‌های افغانستان به طور کامل مصرف‌کننده محصولات رسانه‌یی بین‌المللی‌اند.

این بخشی از جنگ سازماندهی شده روانی است که حاصل آن برای افغان‌ها، گمراهی ذهنی یا در بهترین حالت، دنباله‌روی از مراکز خبرسازی منطقه و جهان بوده است. بنا برین، مشکل محافل سیاسی و ناظران امور در افغانستان قابل‌درک است. آن‌ها هنوز درباره روند یا دورنمای صلح و جنگ، به نتایج صریح یا قریب به واقع، نرسیده‌اند. همه به شبهه افتاده‌اند که مذاکرات در قطر و دراماتیزه‌های تیم حاکم، به خاطر تأمین صلح و آرامش است. قضیه برعکس است. مجموعه این تلاش‌ها و زدوبندها و فرافکنی‌ها، در واقع مدیریت جنگ آینده است که سال به سال وارد فاز نوین خود می‌شود. هریک از بازیگران در صدد استوار کردن جایگاه خود در تقابل‌های آینده‌اند که خود از آن خبر دارند اما مردم و سیاسیون که سهمی در طراحی و مهندسی قضایا ندارند، از آن بی‌بهره‌اند.

در بسیاری اوقات، تعاملات اصلی، کاملاً با یافته‌ها و انتشارات رسانه‌ها در تقابل قرار می‌گیرند. مطبوعات بین‌المللی از صورت اصلی قضایا، فقط لقمه‌های کوچک و اکثراً غیرواقعی به دهان رسانه‌های داخلی می‌گذارند. از نهانخانه‌های مراکز بین‌المللی معمولاً اخبار و اطلاعات، پس از تحلیل، فیجی‌کاری و زاویه‌گیری‌های ویژه به بیرون درز می‌کند. چنین محصولات خبری، جرقه‌های مصلحتی محاسبات به شدت کنترل شده‌اند که از مواد و مصالح به شدت مدیریت شده، تولید می‌شوند.

مجریان برنامه های تلویزیونی، در واقع از همین «فست فود» های خبری تغذیه می کنند و در مناظره ها سعی می کنند همین فست فود ها را به زور به دهان «مهمانان» فرو ببرند. غالب اوقات، مهمانان برنامه های سیاسی اسرار و اطلاعات مهمی می داشته باشند که اگر برای شان موقع داده شود، به شکلی از اشکال آن را برون می ریزند؛ اما مجریان احساساتی، ناگهان دهان شان را با لقمه های جویده شده و فاسد شده خبری که روی کاغذ نوشته اند، می بندند و سلسله سخنان بالنسبه نا متعارف از بین می رود.

بحران کنونی، بحران ده سال اخیر نیست. بحران تاریخی موقعیت افغانستان از یک سو، و زمینه گاه جنگ و پیشروی سیستم بین المللی اقتصاد سیاسی، از جانب دیگر است. درین میدان گاه آن چه غایب است، احیای سیستم سالم دولتمداری در داخل افغانستان است که استعداد در هم جوشی و هنر ایجاد مشارکت با بازیگران کلان را داشته باشد. چنان که می دانیم؛ چنین نیست. یک مشت افراد محلی با سابقه ناقص فهم تاریخی و آلوده با جنگ و روحیات ملوک الطوائفی از سوی امریکا حمایت شدند و حالا بر لبه پرتگاه قرار گرفته اند. چون که تاریخ مصرف شان در حال پوره شدن است.

بدون درک پیش زمینه و خصلت های بحران، سخن گفتن از صلح، چیزی غیر از خیالسازی های عوام گرایانه نخواهد بود.

نکته ضروری و مهم این است که باید فعالان سیاسی و مطبوعاتی تلاش صورت کنند که مردم برای مقابله با اصل جریان هایی که در حال نزدیک شدن هستند، خود را عیار کنند. در صورتی که جنگ به نتیجه بی نرسیده؛ اکثر ناظران از صلح و مفاهمه سخن می گویند. این که نیروهای بین المللی به افغانستان پیاده شده اند، از نظر تاریخی و تشدید تضاد های استراتژیک میان قدرت های منطقه بی وجهانی از سوی ناظران و رهبران سیاسی هنوز به درستی تعبیر نشده است. مردم عادی درین زمینه از ریشه قضایا بی خیر اند. نمایندگان نهاد های سیاسی و مدنی نیز نسبت به این که فرآیند کنونی، راه را به سوی منزل معهود صلح بازمی کند، با خوشباوری عوام گونه برخورد می کنند.

درامه مذاکرات در قطر در اوج رقابت میان پاکستان، امریکا، کابل، تهران و رهبری تغییر ناپذیر طالبان شروع شده است. هدف از فصل جدید بازی با زمان و ذهن مردم این است که چه گونه راه برای تغییرات بعدی از طریق آرایش ها و تعاملات پشت پرده، با کمترین هزینه و بدون ضیاع وقت، صاف شود. یعنی جنگ با تاکتیک های نو. ساده لوحانه است فکر شود امریکا در رأس چهل کشور دنیا به حوزه افغانستان، بدون استراستری و حساب و کتاب وارد شده و حالا خیال دارد بدون رسیدن به ایستگاه آخر، دوباره عقب گشت کند. باید خاطر نشان کرد که جنگ های تازه و طولانی در پیش است. جنگ افغانستان باید دروازه استراتژیک به سوی قلمرو های نشانی شده در نقشه های مخفی را باز کند. جنگ تازه دارد جا می افتد. حفظ جنگ در قفس افغانستان هیچ منطق استراتژیک ندارد؛ این جنگ درب همسایگان را می کوبد؛ یا می شکند تا ارتش های مهیب و به ظاهر مفقود استراتژیک راه خود را به سوی اهداف بزرگتر، و ایجاد دیوار های دفاعی عظیم تربگشایند.

از پنهان کاری و ندانم کاری ضربات سختی به کشور وارد می شود. سوال این است: افغان ها چه گونه می توانند از امکانات و موقعیت جنگ برای ساختن زیر ساخت های خود استفاده کنند. چه گونه با بازوهای بین المللی، زبان مشترک پیدا کنند تا درین ماجرا، استخوان های منافع ملی ما بیش ازین خردوشکسته نشوند.

سخن گفتن از صلح، عوام فریبی است. اقتضای قضیه این است که در ایجاد شرایطی کمک کنیم که ماشین غرشناک و هیولایی جنگ به سوی ایران و پاکستان و ایستگاه های اصلی خویش حرکت

کند. به یاد داشته باشیم که ایجاد کمترین موانع از سوی تنظیم ها و حلقات «وندباز» حکومتی در برابر این روند، با واکنشی مرگبار مواجه می شود. متأسفانه این یک واقعیت است. هر چند هیچ کس در گفتن این مسایل، «مالک حقیقت» نیست، فقط می توان گفت که استفاده از زمان و زمینه، برای ما حیاتی است.

هفده حوت- 1390

امریکا؛ چشم انتظار رضایت طالبان در پیمان استراتژیک

باز هم اخباری از منابع غیر رسمی نزدیک به طالبان به دست می رسد که بیانگر بی میلی ایالات متحده امریکا در امضای پیمان استراتژیک با حکومت کابل است.

منابع مطلع نزدیک به طالبان از جمله احمد وحید مژده ناظر و پژوهشگر رابطه میان طالبان و امریکا در تماس تلفنی تصدیق کرد که امریکاییان به این نتیجه رسیده اند که امضای پیمان استراتژیک بدون رسیدن به نوعی تفاهم با گروه پیکارجوی طالبان، اهداف امریکا را نمی تواند محقق کند.

نتیجه گیری این است که کشمکش میان کابل و واشنگتن و خط و نشان کشی ها و «شرط» گذاری های پرسروصدا تا حصول توافق مقدماتی در مذاکرات جاری قطر باید ادامه یابد که هدف از آن، سرگرم سازی تیم حاکم در کابل است. وحید مژده ضمن تاکید به این نکته که واشنگتن با برجسته کردن «شرایط» سه گانه تیم کابل، مسئولیت هر نوع تأخیر و یا قطع تلاش ها برای نهایی کردن سند پیمان استراتژیک را به دوش حکومت کابل بیاندازد و اذهان عمومی را در جهت ملامت سازی تیم کابل عیار کند.

وحید مژده به طور مشخص می گوید: قرآن سوزی، ایجاد بحران های مختلف در سراسر افغانستان از جمله مواردی است که به منظور مشغول نگه داشتن دولتمردان افغانستان صحنه سازی شده است تا نهایی شدن مذاکره با طالبان امضای این پیمان به تعویق افتد.

تحلیل های ناظران در سطح داخلی با این واقعیت ها پیوند دارند که تیم حاکم قصد دارد در همکاری با پاکستان، برای امتیازگیری و معامله به نفع بقای تیم حاکم کارزاری را به راه اندازد.

واشنگتن برای حفظ پایگاه های نظامی خود در افغانستان به هر نوع معامله با پاکستان و طالبان آمادگی دارد؛ مشکل کنونی در مذاکرات قطر این است که طالبان از شرط اصلی خود که همانا خروج کامل امریکا از افغانستان است، دست بردار نشده اند. هنوز به نحوی بن بست در هم نشکسته و احتمال امتیازدهی و واشنگتن به پاکستان و طالبان روز تا روز قوی تر شده می رود. فرض بر این است اگر تیم کابل به طور در بست با امریکا در مورد تمام ابعاد سند استراتژیک به توافق برسد؛ باز هم از نظر اجرایی، این توافق با خطراتی از سوی طالبان رو به رو خواهد بود. پاکستان درین ماجرا موقعیت پرامتیاز خود را حفظ کرده است.

آیا طالبان سرانجام راضی خواهند شد که در بدل دستیابی به اهرم اصلی قدرت در کابل، از خواسته کلیدی و اصلی خویش مبنی بر خروج بی قید و شرط امریکا از افغانستان منصرف شود؟ این خطر وجود دارد.

مسأله امضاء و عدم امضای پیمان استراتژیک برای تیم حاکم به یک دام تبدیل شده است. فکرمی کنند اگر امضاء کنند؛ بنا به خواست خود در دامی گیر خواهند افتاد. اگر مقاومت کنند؛ بیم آن وجود دارد که در دام خطر قوی تر و غافلگیرانه تری رها شوند.

سخنگوی ریاست جمهوری افغانستان ایمل فیضی در گفت و گو با رسانه ها گفت: تحویل دهی زندان بگرام به حکومت افغانستان از سوی مقامات افغان و امریکایی تحت بررسی قرار دارد و قرار است ظرف روزهای آینده درین باره، توافق نامه بی امضاء شود. اما مقامات رسمی امریکایی درین باره اطلاع نداده اند.

امضای توافق درباره گرفتن مسئولیت زندان بگرام، به معنای امضای توافق نامه استراتژیک نیست؛ این توافق می تواند یکی از بهانه های عمده تیم حاکم را بر طرف کند و راه را برای گام های بعدی برای امضای تعهد درازمدت با امریکا باز کند. در صورت توافق دوجانبه روی تحویل دهی زندان بگرام به دولت، ملاحظه دومی باقی می ماند که عبارت از درخواست «قطع عملیات شبانه» که ممکن است با افزایش مشارکت ارتش افغان درین عملیات ها، این مشکل نیز از بین برود.

مشکل کلیدی و ناگفته همچنان حل نشده باقی می ماند. تیم حاکم و امریکایی ها هیچ کدام تا کنون درباره خواست اصلی دولت برای معامله با امریکا چیزی نگفته و ننوشته اند. هیچ یک از طرفین درین باره به مطبوعات سند نمی دهند. گره اصلی دشمنی و تقابل زیرزمینی که هر روز شکل جدی و سازمان یافته تری به خود اختیار می کند؛ مسأله سرنوشت بعدی مقامات ارشد در تیم قدرت است. قوه قضاییه، دیده بان های حقوق بین المللی، مراجع تنظیم کننده شکایات مردمی علیه مقامات، در آینده چه رفتاری با آنان در پیش خواهند گرفت؟

مقامات تیم حاکم به حد کافی از عواقب اعمال خویش در سال های جنگ و ده سال اخیر، نگران اند و راه نجات می جویند. حفظ قدرت سیاسی به هر بهای ممکن، در حال حاضر، آنان را از هر نوع گزند قانون، رسیدگی نهاد های حقوقی و بین المللی بیمه کرده است. از دست دادن قدرت با آغاز مرحله بازپرسی قانونی بر بنیاد انبوهی از مدارک، شواهد زنده و کتبی و پرونده های تنظیم شده از سوی نهاد های حقوق داخلی و خارجی مصادف خواهد بود.

مسأله امضاء و عدم امضای پیمان استراتژیک برای تیم حاکم به یک دام تبدیل شده است. فکرمی کنند اگر امضاء کنند؛ بنا به خواست خود در دامی گیر خواهند افتاد. اگر مقاومت کنند؛ بیم آن وجود دارد که در دام خطر قوی تر و غافلگیرانه تری رها شوند. این حالت برزخی، اعصاب رهبران جهادی و نظامیان وابسته به آنان را که نسبت به نیت غرب شدیداً مظنون هستند، خرد کرده و در تنگنای بن بست قرار داده است.

بنا برین قابل درک است که تیم حاکم از دست دادن قدرت را برای خود پایان همه چیز تصور کرده است. از حسابگیری، برخورد قضایی و رسیدگی به هزاران پرونده قتل، غصب دارایی ها، قانون شکنی های استخوان شکن، قاچاق مواد مخدر و مشارکت در آدم ربایی ها و عملیات تروریستی در سه دهه اخیر به ویژه در ده سال آخر، وحشت دارند.

اگر وضع در مسیر دیگری بیفتد و امریکا از صحنه مذاکره استراتژیک پا عقب بکشد؛ کلیه کمک های مالی و حفاظتی که تیم حاکم از برکت آن در صحنه قدرت باقی مانده، قطع می شود و زمینه

های سقوط و فروپاشی از هرسو به سوی کابل یورش خواهند آورد. (چنان چه حالا یعنی سال 1392 برسر «توافقنامه امنیتی که مؤلفه عمده پیمان استراتژیک است، همان وضع پیش آمده است. نگارنده) معلوم است که طلایه دار یورش، خط شکنان لشکرطالب خواهند بود. آنگاه وضع به مراتب فجیع تری بالای تیم حاکم نازل خواهد شد.

انتظار تیم حاکم آن است که اگر در سطح گسترده با امریکا و قدرت های بین المللی معامله بی را انجام دهند، از تعقیب نهاد های عدلی و قضایی داخلی و بین المللی خواهند رهید. بدین ترتیب، استفاده از مسأله تاریخی و مهم «امضای پیمان استراتژیک با امریکا» برای تیم حاکم حیاتی به حساب می آید. بهره گیری ابزاری از معاهده استراتژیک هدف بیان ناشده اصلی تیم حاکم در قدرت است.

بیست و یک حوت- 1390

محافظه کاران ارگ؛ حرکت با چراغ خاموش

رئیس جمهور در پروژۀ گروگان گیری پیمان تاریخی «استراتژیک» تنها نیست و در نهایت به عنوان سخنگوی یک جمع مخفی عمل می کند.

علی رغم آن که رئیس جمهور افغانستان از رفع گام به گام موانع در برابر انعقاد پیمان استراتژیک سخن می گوید؛ باز هم از نظر عملی توافق روی بستن پیمان کامل استراتژیک هنوز در بن بست قرار دارد. اظهارات روز یکشنبه رئیس جمهور در کابل، مصداق این دیدگاه است. حسابی که تیم حاکم در ارتباط به استفاده از برگ «پیمان استراتژیک» برای خودش باز کرده، هیچ تغییری نکرده است و نشانه تازه بی که در سخنان آقای کرزی آشکار شد این است که حکومت قضیه را پیوسته از نظر زمانی کش می دهد و موضوع اصلی را به دو بخش تقسیم کرده است که هم زمان بگیر است و هم (طوری که تیم حاکم انتظار دارد) امریکا سرانجام به معامله پنهان به هدف ابقای مثلث قدرت (فهمیم، کرزی، خلیلی و دیگر رهبران جهادی) پس از سال 2014 راضی خواهد شد.

به بخش نخست گفتار رئیس جمهور توجه کنید:

«ما پس از آن که این دو توافق (چانه زنی روی زندان بگرام و قطع عملیات شبانه) را با دولت امریکا کردیم، بعد در مورد پیمان استراتژیک امریکا و افغانستان صحبت خود را ادامه می دهیم و در آنجا به توافقات جدید فکر کردیم که حاضر هستیم پیش از کنفرانس شیکاگو که در ماه ثور و جوزا می شود، پیش از آن افغانستان با امریکا قرار داد استراتژیک را امضا کند.»

درین صورت قضیه مختومه اعلام شده و با توجه به بند اول سخنان رئیس جمهور «پیش از کنفرانس شیکاگو»، قرار داد استراتژیک با امریکا به امضاء می رسد.

اما رئیس جمهور در بند دوم اظهارات خویش، این گونه به چیدمان شرط و شروط خویش می پردازد:

« یک سال دیگر وقت می گیریم تا به دقت چگونگی استفاده تسهیلات نظامی افغانستان توسط امریکا و اینکه آنان در بدل آن چی می دهند و ما چی می دهیم، آنان چی مسوولیت می داشته باشند و ما چی مسوولیت می داشته باشیم، چی تعداد عسکر شان در پایگاه های شان باقی ماند. آنها در افغانستان چی نقش می داشته باشند، آیا بیرون می روند یا نه، در تربیت عساکر ما چطور هستند، این تمامی مسایل است که بالای آن بحث می کنیم. زمانی که به توافق رسیدیم بعداً آن را امضا می کنیم.»

(تذکر: رکن با اهمیت پیمان یعنی «توافقنامه امنیتی را به همین سبب به ابزار فشار تبدیل کرده اند. نگارنده)

قضیه، قصاداً و بر بنیاد محاسبات محافظه کاران، به دو بخش مجزا تقسیم شده که مذاکرات دامنه دار درباره آن، تا راضی شدن تیم محافظه کاران که خواهان تضمین قدرت خود بعد از سال 2014 نیز هستند، در دو مرحله انجام گیرد. رئیس جمهور در پروژه گروگان گیری پیمان تاریخی «استراتژی یک» تنها نیست و در نهایت به عنوان سخنگوی یک جمع مخفی عمل می کند. تیم حاکم از یک نظر، موازی با امریکا بازی می کند. امریکاییان نیز با توجه به پیچیدگی قضیه در داخل و در سطح منطقه، دنبال فرصت و بهره برداری از زمان و حوادث آینده اند و برای امضای پیمان، ظاهراً شتاب زدگی نشان می دهند. آن ها به تجربه دریافته اند که تیم حاکم، به علت شکست در مدیریت دولت و حکومت داری، به جزایر بی شمار قدرت های محلی و خود سرتبذیل شده و اضلاع قدرت از حلقات وسیع تر تا حلقات کوچکتر، همه امور را در غیاب قوانین و نیازهای سراسری مردم و منافع جامعه بین المللی در دست خود متمرکز کرده اند. بنا برین، ظرفیت و صلاحیت کامل برای احراز طرف اصلی در انعقاد پیمان تاریخی را ندارد. اظهارات اخیر رئیس جمهور در خصوص پیشرفت در مذاکرات استراتژی یک، روشن شدن چراغ سبز نیست بلکه حرکت در تاریکی با چراغ های خاموش تا ایستگاه نا معلوم است.

بیست و دوم حوت- 1390

محافظه کاران خارج از دولت می گویند حکومت کنونی «ساختار سیاسی ناقص» دارد. اما ساختار همان ساختاری است که آنان از صاحبانش بودند. چون حالا از «ساختار» برون شده اند، این «ساختار ناقص» است؟

بیست و سوم حوت- 1390

حامد کرزی به تنهایی محور دوره فروپاشی نیست

اشتباه تاریخی حامد کرزی این بود که بدون مشورت با مردم و جامعه بین المللی به دور دوم ریاست جمهوری وارد شد؛ اما در واقع از سوی رهبران «تنظیم ها» گروگان گرفته شد. برخی از سران مخالف طالبان از جمله احمدضیاء مسعود بدون رایۀ مدرک قابل اعتماد، از «احتمال» ائتلاف بین حکومت کابل، حزب اسلامی و تحریک طالبان پس از سال 2014 سخن می گوید.

اگر این «احتمال» واقعی باشد؛ چرا باید این اقدام بسیار مهم به پایان سال 2014 حواله داده شود؟ سیمای فاجعه یی که هنوز ممکن است در شروع راه باشد، از سوی سیاسیون بسیار زشت تصویر می شود؛ از گفتن درباره فاجعه درونی احزاب و موقعیت «افراد» طفره می روند. موضوع مطرح شده، نوع دیگر بازی تبلیغاتی به منظور بسیج عمومی علیه طالبان به نفع «افراد» است. البته از یک نظر قابل توجیه است. «اپوزیسیون» کنونی به اصطلاح از «بغل چپ» حکومت فساد سالار زائیده شده و بی آن که به پس منظر نقش و موقعیت قبلی خود در تحکیم پایه های فساد و غارت اشاره یی بکنند، به خطر پیش رو نظر دوخته است. خطر گسیختگی درونی گروه های دولتی و اپوزیسیون، ویرانگرتر از زور و هیبت طالبان است.

اپوزیسیون در زمینی بازی می کند که ساکنان زمین بازی، از اثر مظالم زورگیران معاف از مؤاخذه و قانون، و نورچشمی های روستا نشین سیاسیون کابل نشین، به آتشگاه خشم و بیزاری مردم مبدل شده است. معماران سیاست های شکست خورده، عادت به دیدن واقعیت های به ظاهر نا مشهود بیزاری مردم ندارند.

به نظرمی رسد سر نخ ناپدید است. سیاسیون به تجربه دریافته اند که سیلاب دیگری در راه است. جز این که مردم را سد سیلاب کنند، راه دیگری سراغ ندارند. رسانه ها، اطلاعات مدیریت شده و غیر واقعی را به ذهنیت ها و اریزمی کنند. مردم، از لابه لای اخبار گیج کننده و متناقض، بوی برده اند که چیزی ناگوار در پیش است. سیاسیون به جای پذیرش مسئولیت، چاره کار را درین می بینند که بر اعتبار هم تیمی های سابق خویش (که دولت را در دست دارند) تازیانه بکوبند. حامد کرزی به تنهایی محور دوره فروپاشی نیست. اعضای تیم حاکم به طور سر جمع بیست یا سی تن از دانه درشت های دولت و حکومت اند که پیش قراولان «اپوزیسیون» پسا دولتی، جزو همان حلقه محرم شمرده می شوند.

اشتباه حامد کرزی این بود که بدون مشوره با مردم و کسب حمایت جامعه بین المللی در دور دوم انتخابات ریاست جمهوری وارد شد و هنوز هم احساس نکرده است که در واقع گروگان گرفته شده است. شخص رئیس جمهور شاید بر خود ببالد که رهبران جهادی و نظامیان را به خدمت گرفته است. مشخص است که همه به واسطه یک سر نوشت غیر قابل پیش بینی، اسیر و غافلگیر شده اند. سیاسیون به امید آن که یاری و وفاداری مردم عام را جلب کنند، با چماق تهمت به رقبای خویش حمله ورمی شوند و می گویند:

دولت افغانستان، طالبان و حزب اسلامی حکمتیار پس از سال 2014 ائتلاف خواهند کرد.

اگر ایجاد چنین مثلث جدید سیاسی، که تا این حد در نظر رقبا عاقلانه و با اهمیت است؛ این قدر شعور دارند که نباید آن را به پس از 2014 موکول کنند!

گذشته ازین، منظور از دولت افغانستان کی ها اند؟ تیم کرزی، جمعیت اسلامی، حزب وحدت اسلامی، اتحاد اسلامی، جنبش ملی و حزب وحدت جناح اکبری، جبهه نجات ملی، حزب اسلامی (جناح خالد فاروقی و ارغندیوال) مساوی است به نهادی که دولت جمهوری اسلامی افغانستان نامیده می شود. هریک ازین «تنظیم ها» به قول آقای ستارخواری «به حق خود رسیده اند.» آقای ضیاء مسعود که نسبت به اتحاد طالب، دولت و حزب اسلامی چراغ سرخ روشن کرده؛ خود عضو جمعیت است؛ با این تفاوت که ایشان چهار سال از جایگاه و بارگاه دولت لذت برد و دارایی اندوخت؛ سپس بنا به مصلحت جایش را به «برادر» دیگری از جمعیت اسلامی دادند.

تفسیر سخنان وی چنین است:

از همان تاریخی که فهیم قسیم به جای احمدضیاء مسعود معاون اول کرزی انتخاب شد، حکومت و دولت، یک شبه «فاسد و رشوت خور» شده است. پیش از آن پاک ترین دستگاه حکومت تاریخ افغانستان بود؛ چرا که آقای مسعود در آن زمان ساکت بود و در بستر لذت غلت می زد و همه چیز در مسیر ایده آل پیش می رفت!

دولت و حکومت تنها در انحصار کرزی و مشاورانش نیست؛ قدرت اصلی اجرایی در دست کریم خلیلی و مارشال فهیم است. آیا فهیم و خلیلی دو نماینده از شورای نظار و جمعیت اسلامی و حزب وحدت با طالبان یکی می شوند؟

بر فرض، خلیلی و فهیم راضی به ائتلاف با طالب و حزب اسلامی باشند؛ هیچ تضمینی وجود ندارد که گروه طالب با فهیم و خلیلی اتحاد کند و دیگران حسرت بخورند که از خوان قدرت بی نصیب خواهند ماند.

اگر (بنا به گفته احمد ضیاء مسعود) طالبان یک گروه مذهبی و کاملاً قوم گرا است، اتحاد فهیم و خلیلی با آن ها به معنی هموار کردن زمینه قتل عام مردم خود شان نیست؟

طالب ممکن است در کوتاه مدت، به اقطاب تنظیمی درخفا، این جا و آن جا، سری تکان بدهد؛ اما یک نکته کاملاً ثابت است که آنان هیچ گاه ماهیت و مأموریت خویش را فدای خرسندی دشمنان خویش نمی کنند و سران ردیف اول و دوم «تنظیم ها» را با یک چوب می رانند.

طالب بنا به خصلت ذاتی، نافی و سرخور تنظیم هاست، چطور با این ها (دولت، به شمول خلیلی و فهیم و بسم الله محمدی) که هزاران طالب از دست شان کشته شده ائتلاف می کنند؟ یک سیاست پیشه باید طریق تهمت زدن ماهرانه را بیاموزد. چون سخن از دهان برآید؛ دیگر بر نیاید.

سرشت سیاسی و پیشینه تجربی طالبان این است که با کسی ائتلاف نمی کنند؛ ابتداء تنظیم های مخالف را منحل می کنند؛ بعد چغل می کنند و سپس بخش های زاید را حذف؛ و بخش به درد بخور را هضم می کنند. هیچ شاهد و مدرکی وجود ندارد و نداشته که طالبان با حزب اسلامی و جمعیت و حزب وحدت اسلامی ائتلاف کنند.

نکته تعیین کننده که از سرخط ادعا های احمد ضیاء مسعود حذف شده، این است که درین جا، جامعه بین المللی حضور دارد. طالب و ضد طالب تابع مدیریت بین المللی خواهد بود. دوران « به کس چی» برای همیشه ختم شده است.

محمد محقق؛ جزو سرنشینان کشتی زوال سیاسی است

محمد محقق رهبر حزب وحدت اسلامی مردم افغانستان در سالروز مرگ استاد مزاری گفت: ما هیچ گاه خارجی ها را نخواستیم که به افغانستان بیایند و هیچگاهی هم نمی خواهیم که از افغانستان بیرون شوند.

وی افزود:

امریکا خودش آمد؛ حالا می خواهد فرار کند. اگر امریکا «مرد» است به وعده هایش عمل می کند."

آقای محقق، نسبتاً واقع نگرترین رهبر جهادی است که منافع مردم خود را هیچگاه برای دستیابی به امتیازات دولتی قمار نزده است. ایشان نیز در همان کشتی لرزان زوال سیاسی حضور دارد که کل محموله اش، داروندار «تنظیم ها» و دست آوردهای سیاسی آنان است. وی می داند که چالش ها این بار خطرناک تر از گذشته ظاهر خواهند شد. نکته مهم در سخنان آقای محقق انگشت گذاری روی «فرار» امریکا از افغانستان است. از لحن آقای محقق برداشت می شود که ایشان نیز مانند بسیاری از مردم باور کرده است که امریکا از افغانستان «فرار» خواهد کرد.

آیا امریکا که نظام جهانی را کنترل می کند، بی هیچ هدف و پیش زمینه بی پا به حوزه منطقه گذاشته است؟ چه گونه می شود به آسانی نتیجه گرفت که چهل کشور دنیا با ساز و برگ نظامی و انباشته های پول، هم رکاب امریکا به منطقه به خاطر رسیدن به مرز هیچ و پوچ آمده اند که بعد، «فرار» کنند؟

دردنیای پیشرفته کنونی کلیه امور روی خط منافع بزرگ و حیاتی در حرکت است. حرکت جهانی از محورهای کوچک تا گستره های قاره بی، به طور معمول، بر پایه تحقیق، مطالعه، ارزیابی علمی و نتیجه گیری شفاف و نهایی صورت می پذیرد. یعنی حرکت از مبداء تا رسیدن به مقصد، به طور کامل مدت ها قبل از شروع حرکت، مشخص شده و نتیجه گیری های شفاف و متوقعه حاصل می شود و آنگاه تصمیم بزرگ برای عملیات استراتژیک اتخاذ می شود.

مردی و نامردی در فرهنگ قدرت های امروزی، وابسته به منافع شان است. اصول جهانی این است که با چه نیروهایی همراهی کنند که منافع کلان، حفظ و تأمین شود. فهم امریکا و غرب از واژه «مردی» کاملاً با برداشت سنتی شرق زمین به خصوص افغان ها از ریشه متفاوت است. در اجندای پروژه جهانی پیاده شدن به افغانستان، عقب نشینی و فرار اصلاً قید نشده است. به جای فرار، معامله، کش و قوس، مانور و بازی های بسیار پیچیده با نیروهای بومی و منطقه بی درج شده است.

امریکاییان از معامله و رفاقت با گروه های جهادی، بخشی از منافع خود را تأمین کردند؛ و اکنون دوره گذار به یک مرحله مهم تر است که نقش گروه های جهادی در آن از اهمیت گذشته برخوردار نیست. غرب به وعده هایش عمل کرد و تمامی گروه های مجاهدین ضد طالبان را براریکه قدرت آورد؛ تقویت کرد؛ و تمام طبقات دولت و حکومت را در اختیار آنان قرار داد. این که حکومت پس از طالبان، کفایت لازم، مدیریت ملی؛ ظرفیت نظام سازی مسئولانه را نتوانست پایه ریزی کند و به طبقات و دسته های مافیایی، گروپ بازی، قومی، شخصی و اتحادیه های غارت و اقتصاد سیاه مبدل گردید؛ کدام جهت ماجرا را باید به شلاق ملامت کشید؟

حکومات «مؤقت»، «انتقالی» و «انتخابی» که در آن تمام رهبران و قوماندانان تنظیم ها روی صحنه آمدند و ده ها میلیارد دلار خارجی جهت ایجاد نهاد های قانون گذاری به مصرف رسید؛ چه

گونه از چهارسال به این سو، در تقابل و دشمنی بیشتر از نرم افزاری با خارجی ها به خصوص با امریکا قرار گرفته و به هیچ برنامه اصلاحات گردن نمی نهد؟ همه رهبران نوبت به نوبت روی صحنه آمدند و در اثر کشمکش ذات الیبینی از صحنه پریدند. پاسخ گویی به نیازهای مردم به فراموشی گذاشته شد و جای عدالت و نظام سازی ملی را، دیوهای بدمست فساد، باندهایی، غارت گری و مافیای اقتصاد سیاه اشغال کرد. امریکا و اروپا هنوز هم دهان بوجی را باز گذاشته و از یک سو تابوت سربازان خود را از افغانستان انتقال می دهند و از سوی دیگر، هزینه های بزرگ را در آتش بحران افغانستان می ریزند. آیا این همه کشتار بزرگ و خرابی تاریخی برای آن است که «فرار» کنند؟

امریکا فرار نمی کند؛ فقط دنبال شرکای مطمئن در کابل، اسلام آباد و تهران است. تهران و اسلام آباد با پروژه تغییرات جغرافیای اقتصادی منطقه که از سوی امریکا و جهان دنبال می شود، ماهیتاً مخالف اند. بدبختانه امریکا و جهان معتقد شده اند که یگانه متحدشان (حکومت کابل) که حداظم به کمک امریکا روی صحنه آورده شدند، شریک استراتژیک با اعتماد نیست؛ آشکارا به سوی پاکستان و ایران دور خورده است. این وضع برای پروژه بین المللی در منطقه بسیار خوفناک است و آنان به طور منظم کار می کنند تا نگذارند روی گردانی تیم کابل به سوی پاکستان و تهران به خطری حیاتی برای مدیریت بین المللی مبدل شود.

بنا برین، بحث «فرار» کاملاً منتفی است. چاره جویی، پیشگیری و مانور های بدیل در دستور کار آنان قرار دارد. یکی از میدان های مساعد برای مانور، چانه زنی با طالبان و نشان دادن چراغ سبز به استراتژیست های پاکستان است که از دیری به این سو، اشتباهی به دست آوردن کنترل افغانستان را در سر دارند.

«فرار» در عملیات بین المللی تعابیر دیگری دارد. فرار ظاهری به معنای بازگشت قطعی و استوار کردن پا بر زمین هدف است. یک گام به عقب، دوگام به جلو گذاشتن است. مشخصه عملیات بین المللی، از تعریف سنتی دوست دایم و دشمن دایم چیزی در خود ندارد. زمانی که منافع ایجاد می کند؛ دوست به دشمن و دشمن به دوست تبدیل می شود. به طور مثال؛ تیم حاکم بر کابل که از درک ماهیت حرکت بین المللی عاجز است، با اقتداء به شگرد های فرسوده محلی، حاضر است به هر بهای ممکن، از سیستم ظالمانه فساد سالار دولت و حکومت، به شرط حفظ منافع حدوداً پنجمصد نفر، سر نوشت کشور را به قمار بدهد و با امریکا یخن به یخن شود. امریکا و جهان، گلاویز شدن به شیوه دودهبان گرسنه را صدها سال پیش تجربه کرده و رها کرده است. همه چیز را با لبخند و نرمش و کرنش جواب می دهد؛ هرگز، یک وجب از روند برنامه ریزی شده خویش برای دلخوشی چند ملوک الطوائف عدول نمی کند. امریکا و جهان در پروریدن گرگ بچه به جان گرگ کلان، مغز پخته دارد. هیچ گاه خود را با رهبران تنظیمی در تقابل قرار نمی دهد. ابزارهای کار ساز و مهیب دیگری دم دست دارد که به حساب گمراهان تاریخ در قلمروی جنگ زده و شهید داده (افغانستان) برسد.

جامعه بین المللی در پنج سال اخیر از هروسيله یی جهت ایجاد انتظام نیرومند دولتی و کندن ریشه باند سالاری تنظیم ها و گروه های غارتگر بهره برد تا یک حاکمیت «انتخابی» ایجاد شود که هم حافظ منافع افغانستان و هم شریک معتبر دنیای امروز باشد؛ تیم حاکم ائتلافی، دست به کودتا زد؛ روند مختل شد و جامعه بین المللی با ابقای چهره های فساد سالار و جنگی که در رهبری پیشرفته دولت و حکومت از سواد و پیشینه سالم و لازم برخوردار نیستند، در برابریک عمل انجام شده قرار گرفت.

دولت، حکومت، حتی نهاد های مدنی و اقتصاد غیر حکومتی با استفاده از قدرت دولتی انحصاری شد که نخستین لرزه در هم شکننده آن، غارت دسته جمعی 900 میلیون دالر در کابل بانک بود.

حالا آقای محقق جواب دهد که جامعه بین المللی و امریکا غیرازین که با گورگن های منطقه بی تیم حاکم درکابل کنار بیاید ویا مانور کند، برای حل بحران چه راهی را باید درپیش گیرد؟ برای خروج ازین بست، امریکا «فرار» نمی کند؛ فقط خودش را کمی کنارمی کشد تا خالیگاه امنیتی و اقتصادی هولناک، تیم حاکم فساد سالار را با خشم مردم ازیکسو وپیشروی طالبان به سوی «دشمنان» اصلی شان درکابل مواجه کند. تیم حاکم درکابل هنوز خوابزده و نزدیک بین است. ازگرفتن زندان بگرام کیف می کند؛ روزهای بعد، هدیه توقف عملیات شبانه هم روی میزشان خواهد بود. آقایان! به جشن ها و ضیافت های پیش پا افتاده دل خوش نکنید. میلیون ها نفر در افغانستان و صدها میلیون نفر در قلمروهای جامعه بین المللی که درین جا حضور دارند، درکشتی استراتژیژیک سواراند. شما نمی توانید کشتی را سوراخ کنید.

بیست و پنج حوت- 1390

میوه «مقاومت ملی» طالبان را امریکا می چیند یا تیم حاکم؟

خبرها حاکی اند که بحث راه اندازی «مقاومت ملی» علیه امریکا در محافل و مجالس برخی افراد سرشناس درکابل و قندهار پیوسته مطرح می شود. این درحالی است که امریکاییان علاقه مند کم رنگ کردن حضور فعال جنگی خویش در افغانستان اند. امریکا از این چنین «بودن» در افغانستان خسته و بیزار شده است. بودن درین بست، خرج و تلفات انسانی را بالا برده و اکنون از نظر آنان بقای استراتژیژیک در افغانستان بدون فراهم کردن تغییر دردناک و به شدت دراماتیک در عرصه قدرت، ناممکن است. بنا برین همه حوادث متناقض، خونبار، مرموز و کوش و قوس های تبلیغاتی، با هم رابطه دارند.

تاریخ افغانستان نشان داده که تغییر بزرگ در کشور، همیشه با شعار «جهاد» و «مقاومت ملی» تعریف شده است. امروز نیز عبدالرحیم ایوبی عضو پارلمان افغانستان هشدار داد که دیگر صبر مردم افغانستان به سر آمده و سرانجام مردم به ویژه ساکنان جنوب این کشور مجبور خواهند شد که مقاومت ملی را در برابر نظامیان خارجی اعلام کنند.

او گفت با قیام مردمی در افغانستان دیگر هیچ قدرتی توان مقابله با مردم افغانستان را نخواهند داشت، همانطور که تاریخ شهادت مردم این کشور را در حافظه خود دارد. باز هم تاریخ گواه است که هیچ کسی از نتایج آخری «مقاومت ملی» خبر ندارد جز آنانی که در سطح منطقه بی روی آن سرمایه گذاری می کنند تا میوه حاصلات خود را در سبد خود بگذارند.

سوال این جاست: امریکا چه خیال دارد؟

واقعیتهای تکان دهنده بی که درین سوال وجود دارد؛ همان پاسخ امریکایی ها به سوال بالا است. یعنی این که آنان از مقاومت ملی حمایت می کنند!!

تجربه نشان داد؛ آنانی که راه را برای قدرت طالبان در عرصه داخلی گشوده بودند؛ در سال 1375 نخستین کسانی بودند که یا به پاکستان و یا به کشورهای غربی گریختند. در اردوگاه حکومت و «تنظیم ها» ی شامل در حاکمیت، ترس و تردد حکفر ماست. هر چند با شدتی تمام نسبت به ظهور طالبان در قدرت سیاسی مظنون اند؛ کمتر اعتراف می کنند که مجموعه سران

درحاکمیت از نظر رفتار و کردار و مدیریت سیاسی، خود زمینه به قدرت رسیدن طالبان را آماده کرده اند. کمپ حکومتی ها، در انتظار یک توفان برخاسته از نا کجا آباد معامله های پنهانی بر خود می لرزد.

کفایت مدیریتی از بین رفته، مردم از مظالم حکمای محلی به فغان رسیده و از محور محافظه کاران روی گردان شده اند و بذرتالبان در شمال در حال به ثمر نشستن است.

اپوزیسیون هنوز هم از روی اشتباه نتیجه می گیرد که یکی از کلید های جادویی این تحرکات و درامه سازی ها در جیب حامد کرزی است. فراموش می کنند که حامد کرزی و تیم محافظه کاران در همان کشتی سوار اند که طیف اپوزیسیون را نیز به نقطه بی نا معلوم حمل می کند.

استخبارات منطقه محاسبه می کند که به اصطلاح تنور مخاصمت با امریکا داغ است و می توانند با بسیج توده های برافروخته، نان اهداف خود را بزنند. یک بحث کلیدی و بسیار حساس به آدرس حامیان «قیام ملی» مطرح است:

بر فرض اگر از یک جهت جنگ و جهاد بر ضد امریکا آغاز شود؛ و از جانب دیگر، امریکا واقعاً خواستار جایی خالی کردن از میدان های جنگ علیه دهشت افگنی در کشور باشد و نیروهای خود را کنار بکشد؛ خالیگاه بزرگی در مناطق جنگی دهن بازمی کند که غیر از لشکرهای ذخیره طالبان؛ هیچ نیروی دیگری نمی تواند آن را پر کند.

تجارب جنگی در بیست سال اخیر نشان داده است که تصرف خالیگاه های استراتژیک جنگی در جنوب و شرق، به وسیله طالبان، خواهی خواهی با سرعت بر مناطق شمال غرب و نواحی مرکزی کشور دامنه می گیرد.

جنوب و شرق، مأمن و خانه طالبان به حساب می آید؛ هدف اصلی طالبان، وصل کردن جنوب و شرق به دیگر مناطق کشور است. اجندای اصلی طالبان این نیست که شمال و غرب و مرکز در اختیار «دشمنان» شان باقی بماند. برخلاف ده سال قبل، در شرایط حاضر، امریکا هیچ انگیزه بی برای دفاع از شمال در برابر مارش نامنظم و بسیار نا متعارف طالبان ندارد.

تعریف دیدگاه استراتژیک امریکا در ماهیت امر این است که نیروهای ضد طالبان در واقع نوع دیگری از طالبان نیز مستقر در کابل و در شمال است. خصوصاً در پنج سال اخیر، جامعه بین المللی، رهبران «مجاهدین» را مانع تغییرات سیاسی به حساب می آورند. سران سیاسی و نظامی «تنظیم ها» بودند که همزمان با عروج دموکرات ها در کنگرس امریکا، با سرعت به دور آقای کرزی حلقه زدند و ائتلاف انتخاباتی را به منظور پیشدستی در قبضه کردن دوباره قدرت تشکیل دادند.

برای تمدید قدرت محافظه کاران شخص رئیس جمهور، بارها در تقابل با امریکا از طالبان به حیث «مقاومت ملی» یاد کرده است و اکنون زمینه به شکل دیگری برای تنفس عمیق طالبان مساعد شده است. این بار شاید سیاست نانوشته امریکاییان این باشد که واقعاً برای شکستن بن بست و خروج امریکا از گرداب، طالبان یگانه نیرویی اند که می توانند مقاومت ملی را رهبری کنند و یک مرکزیت بسته و قوی ایجاد کنند.

چه کسی می داند؛ همان دهل مقاومت ملی را که تیم حاکم برای ترساندن امریکا می کوبید؛ حالا در شرایط حاضر، امریکا خوب تر از آنان این دهل را می نوازد!

علت این که بسیاری از ما مشکل داریم این است که سر خودمان کلاه می گذاریم.

(سخن اسپنسر جانسن)

گرفتن زندان بگرام، راه نجات نیست.

مشکل ما در چیست؟ قبل از نگاه به وضع حال، متنی را می آورم از قلم عطا ملک جوینی، وزیر دربار هلاکوی مغل حدود هشت صد سال پیش که احوال امروز ما را چنین تصویر کرده است:

«امروزه دروغ و ریا را پند و ذکر پندارند و حرامزادگی و سخن چینی را دلیری و شهادت نام کنند. زبان و خط ایغوری را هنر و دانش بزرگ دانند. اکنون هر بازاری در لباس گناهکار، امیر؛ هر مزدوری؛ صدر نشین؛ هر نیرنگ بازی، وزیر؛ هر بخت برگشته ای؛ دبیر؛ هر راحت طلبی؛ مستوفی؛ هر ولخرجی ناظر هزینه؛ هر ابلیسی، معاون دیوان؛ هر کون خری؛ صدر؛ هر شاگرد آخری صاحب حرمت و جاه؛ هر فراشی، صاحب منصب؛ هر ستمگری؛ پیشکار؛ هر خسی؛ کس؛ هر خسیسی رئیس؛ هر خیانت پیشه ای، قدرتمند؛ هر دستار بندی؛ دانشمندی بزرگوار، هر ساربان به خاطر افزونی مال؛ گشاده حالی و هر جمالی از کمک شانس؛ گشاده حال شده است... تیز دادن و سبلی زدن بر فردی را از لطافت خوی می شمارند؛ و دشنام به یکدیگر و سفاقت را نسبت به نتایج روحانی بی خطر می دانند.

درک چنین روزگاری که قحطی مردانگی و جوانمردی است و روز بازار گمراهی و نادانی؛ نیکان، بد حال و خوار اند و اشرار، تثبیت و بر سر کار. کریم فاضل؛ تافته دام محنت است و نادان پست، کامیاب. هر آزاده ای بی زاد است و رادمردی؛ مردود. هر صاحب نسبی بی نصیب گردیده و هر والا گهری خارج از گود نشسته و هر هوشمندی مصادف با مصیبتی است. هر محدثی گرفتار حادثه ای، هر عاقلی، اسیر غیر مکلفی؛ هر کاملی، درگیر ناقصی و هر عزیزی ناگزیر تابع ذلیلی و هر اهل تشخیصی در دست فرومایه ای گرفتار آمده است.

می توان دریافت که صاحبان درجات عالی و هوشمندان و دانایان تا چه حدودی کوشش دارند.»

نگاه کوتاه امروز:

خونی که از شاه‌رگ بریده اعتبار سیاسی تیم حاکم جریان دارد؛ هرگز قطع نخواهد شد. درگرم‌گرم حالت فوق العاده پس از قرآن سوزی در بگرام، رئیس جمهور بالای جان آلن فرمانده ناتو و دیگر مقامات امریکایی پیوسته فشار می آورد که هر چه زود تر زندان بگرام را به حکومت افغانستان تحویل دهند. به جانب امریکایی این طور افاده داده می شد که اگر خیر خود را می خواهید، بدون اتلاف وقت زندان را به ما تحویل بدهید ورنه، سیلاب ویرانگر تظاهرات خشم‌آگین بیخ و ریشه تان را از جان خواهند کند. امریکایی ها پس از خبط و خطای مدیریتی اخیر، نسبت به نیات حکومت افغانستان در کارزار تظاهرات و تهاجمات علیه امریکا مشکوک شده اند. آن ها بدون تردید به یک نکته تلخ و بسیار جدی دیگر وقوف یافته اند که تیم کابل از راه اندازی تظاهرات که تخریب های بسیاری را هم به دنبال داشت، راضی بود و لحظه به لحظه از آن بهره برداری سیاسی می کرد.

اگر بخشی از پارلمان و حلقاتی در داخل امنیت ملی به شبکه های اطلاعاتی مستقر در کابل و دیگر شهرها هشدار نمی دادند، تیم حاکم ترجیح می داد که کارزار خیزش های تخریبی که نود درصد از سوی جاسوسان ایران و پاکستان سازماندهی شده بودند، ادامه یابد تا امریکایی ها مجبور شوند از تیم کابل یا از ایران و پاکستان برای مهار اوضاع خواستار کمک شوند. رئیس جمهور که پارلمان را در یک سال اخیر هیچ ارزشی نمی داد، این بار همه را در ارگ سر به هم آورد که بیایید مشورت کنیم که چه کنیم!

تیم حاکم فکرمی کند که اگر زندان بگرام را از امریکا بگیرند، قصه امریکا در مقابله با حکومت کنونی تمام شده و به یک الاغ تبدیل می شود؛ که هر چه بارش کنی، حمل می کند و دم نمی زند. باید یاد آوری شود که زمان پرداختن تاوان این سیاست های خام چندان دور نخواهد بود. رئیس جمهور از گرفتن زندان بگرام چه چیزی را به دست می آورد؟ 34 زندان در سی و چهار ولایت در اختیار تیم حاکم است. مگر این چه امتیازی می تواند به حساب برود؟ اگر خیال برین است که بیرون کردن زندان بگرام از چنگ نیروهای خارجی به مفهوم تثبیت قدرت دولتی و تضمین امنیت سراسری و شگوفایی اقتصاد ملی است، بی تردید که محاسبه خطا و خطر ناک است.

به نظر می رسد سیاست گذاران در ارگ کابل، ضمن آن که از تجارب گذشته نیاموخته اند، همچنان در مسیر اشتباه گام می زنند. تیم حاکم در تلاش است به قیمت حفظ توازن میان کشورهای رقیب، پایه های قدرت خود را تحکیم کند. ساده لوحی درین است که گرفتن زندان بگرام را به معنی فتح کاخ سفید تصور کرده اند. هم اکنون در زندان های تحت کنترل حکومت فجایی روان است که قلم از شرح آن می شرمد. نان و آب و دیگر ضرورت های اولیه به زندانیان نمی رسد و بخش اعظم ترورها و آدم ربایی ها از همین زندان ها سازماندهی می شود.

نکته مهم آن است که افراد مهم طالبان در زندان بگرام به حیث گروگان در اختیار امریکا قرار دارند که در مواقع ضروری از آن ها در معامله های «مبادله» اسرا استفاده می شود. دولت کابل هم می خواهد دم طالبان را زیر پا بگیرد. با این اوصاف، درین گیرودار هیچ چیزی نصیب تیم کابل نخواهد شد. دادن زندانیان طالبان به حکومت، بر مذاکرات «قطر» تأثیری منفی بر جا می گذارد.

بیست و ششم حوت- 1390
ساعت یک بعد از نیمه شب

شورای صلح، زخم روی گردن دولت
مثل کور مادرزاد در دفاتر نشسته و از بغداد سخن می گویند.

زمانی ماکسیم گورگی نویسنده خوش نام و نشان روس با اشاره به مردمان مفت خور، بی کاره و خادم طبقات ستمگر که به سهم خود، از حساب دیگران تغذیه کرده و سد راه خلاقیت درزندگی می شدند، به نام « زخم روی گردن» یاد می کرد.

واژه ترکیبی «آل مستی» در گفتار شفاهی مردم بومی در پنجشیر، از قدیم عمدتاً به زنانی اطلاق می شد که معمولاً از جاده عرف جاری خارج شده و به موجوداتی شبگرد و دارای موهای دراز تبدیل می گشتند. باور ساکنان محله این بود که آل مستی زنی بوده که به قاعده رسم مرسوم پشت پازده، چهل روز، آب به بدن نزده؛ موهایش به طرزی عجیب دراز شده؛ صدای وحشتناکش در شب طنین لرزاننده بی دارد و القصه... به آل مستی تبدیل شده است. این تیپ کنایه از تجسم معصیت در انظار محلی نشینان بوده است. حالا ما به چشم و سر شاهدیم که ازین جنس موجوداتی

دوجنسیتی (زن و مرد) در دولت لانه گرفته اند و هی با آتش او هام بازی می کنند و با تحمیل ادعا های غیرواقعی با واژه «صلح» ساعت تیری می کنند تا این «واژه» را در اذهان عمومی به نمادی از تنفر و دروغ تغییر هویت بخشند.

تاریخ زده های دولتی برخلاف اشباح روستا های تاریک، در پناه دیوار باغ ها و عقب آسیاب های کهنه و گندم زارها پرسه نمی زنند؛ این ها مثل کور مادر زاد در دفاتر نشسته و از بغداد سخن می گویند. آقای اسماعیل قاسمیار بی آن که گامی از کابل پا فراتر نهد، از قطر و واشنگتن و ریاض و سفارت امارت اسلامی به مردم معلومات می دهد.

حاکمیت هایی که قانون و فرهنگ را به فرش زیر پای خود و «کهنه کاران» دور و پیش خود تبدیل کرده اند، زخم های چرکین روی گردن جامعه بی اند که مخارج آن ها را از جیب خویش تأمین می کند تا زمان زده های زیر سقف قدرت، هیچ دمی از گرما نیفتند و دم شان چاق باشد.

این بازار غدر و تحمیل دیگر حتی از متاع دروغ نیز پیوسته تهی می شود.

دکتر گوبلز وزیر تبلیغات هیتلر برین باور بود که هر اندازه بی که دروغ بزرگ و قدرتمند باشد؛ به همان میزان، بر جامعه اثر گذار می شود. دروغ باقی گوبلز طوری بود که هر گاه در جبهه بی شکست می آمد؛ وی فریاد می کشید که سه صد هزار نفر از لشکر دشمن در همان میدان محو و خاکستر شدند. لابد جامعه بحران زده، اگر امحای پنجاه هزار نفرات دشمن را باور می کرد؛ باز هم برگ برنده، کف دست نازی ها بود.

محافظة کاران دروغ ساز شورای صلح، خود از نفس افتاده اند و حتی دروغ کوچک خود را با لحنی پر حدهت، افاده کرده نمی توانند. چون؛ در ذهن شان، به جای هدف قوی، ایمانی آبکی در جریان است. زاید های تشکیلاتی در کشوری با اقتصاد فروریخته و سیاست گذاران محشور با لشکری از «زخم های روی گردن دولت و جامعه» زود نطفه می بندند و دیر به پوسیدگی می روند. شورای عالی صلح «زخم روی گردن» دولت است که از گذشته تا کنون خونریزی آن قطع نشده است اما سخت آزار دهنده، پرخرج و محتاج تیغ جراحی است. از این زخم ها در تشکیلات دولت بس بی شمار است و تا کنون کسی یافت نشده است که تعداد «کمیسون» های متشکل از کهنه کاران رنگارنگ دوجنسه را در دولت مشخص کند.

هیچ کسی در شورای صلح به حقانیت خویش ایمان ندارند؛ معاش از خزانه سرکاری ستانند و درباره هیچ سخن می گویند. به قول مردم «کارشان جور است.»

هر ناظر بی طرف (ناظران چیز فهم و صاحب دیدگاه به جایش) از شنیدن سخنان بی ریشه، فاقد اطلاعات، حباب گونه و قراردادی اسماعیل قاسم یار که از هیچ چیزی حتی در دفتر خود اطلاع ندارد؛ هم به خنده اندر می شود و هم به وضع تأسف بار مملکت که در چنگ « آل مستی» های دوجنسه سیاسی و «تنظیمی» افتاده است، به گریه می آید.

آقای قاسمیار هیچ گپ که نیافت از سفر وزیر خارجه به قطر استقبال می کند. اگر ارزش سوال شود؛ همین حرف را درباره تحویل گیری زندان بگرام نیز می گوید. شاید عین سخن را چند روز بعد با اشاره به مذاکرات روی « قطع عملیات شبانه» بر زبان بیاورد و بگوید که این کار در تأمین صلح بسیار اساسی است!

همین امروز 24 حوت بی هیچ اطلاع مؤثق، هی در جواب خبرنگاری حرف می زند که سفر وزیر خارجه به قطر برای تفاهم مثبت و سازنده با مقامات قطری که میزبان طالبان هستند، ضرور است. در حالی که وزیر خارجه از اجندای قضیه بی اطلاع است و طبق معمول می رود که غم غلط کند. بعد می فرماید: فکرمی کنم از شورای صلح هم کسی در جمع شان باشد!

چون از روی بی اطلاعی کامل گپ می زند؛ به دوام اظهارات خود این طور می گوید: یقیناً و انشاءالله خواهد بود!

چون انتظام مسئولانه درنکته نظرات ایشان به چشم نمی خورد؛ دمی درگفتار خود وقفه می آورد و سپس می گوید: باید مذاکرات صلح بین الافغانی زمینه سازی شود. اطمینان حاصل شود که دفترطالبان با اصول و منافع ملی همخوانی داشته باشد!

جالب ترین مقطع صحبت ایشان زمانی است که می گوید: دفترطالبان به نام سفارت امارت اسلامی نمی تواند باشد. در غیر آن صورت ما نمی توانیم برویم!

خبرنگار از وی نمی پرسد که آقا، کی و کدام منبع، برای انجام چه شهکاری، از شورای صلح دعوت کرده که به قطر بروند؟

اگر «آل مستی» های شورای صلح، به خراجی های غیرقانونی و ظالمانه از حساب مالیات ملی دل نمی سوزند؛ لااقل وزن و مناعتی برای «فردیت» خود دست و پا کنند و سربه گریبان کنند که چرا به نام هیچ و پوچ به جان امکانات دولتی دو دسته چسبیده اند. قبل از آن که حوادث غیرمترقبه (که حالا کم کم مترقبه شده می رود) از صحنه جاروب شان کند، به عنوان «شیخ فانی» گوشه یی بخزند و مردم را از گزند خود رها کنند.

بیست و هفت حوت- 1390

جعبه های سیاه «شوروی» در کرملین هنوز باز نشده اند.

اخیراً تارنمای «انالیتیک» به استناد سخنان الکساندر کنیازف- کارمند ارشد علمی انستیتوت خاورشناسی آکادمی علوم روسیه که جناب آریانفرآن را ترجمه کرده، از انسداد قریب الوقوع مسیرتدارکاتی نیروهای امریکایی و ناتو در حوزه روسیه سخن رانده است. کنیازوف گفته است: «در رهبری روسیه عملاً در باره بسته شدن در آینده بسیار نزدیک شبکه نام نهاد «شمالی» رس رسانی مسیر ترانزیتی اکمالات سپاهیان ناتو در افغانستان تصمیم گرفته شده است.

کنیازیف در ادامه می گوید: «عامل مهم در اتخاذ این تصمیم، برافروختگی رهبری روسیه از مداخله آشکار امریکا در امور داخلی روسیه، پشتیبانی بی پرده از اپوزیسیون «خارج از سیستم» (غیر قانونی) این کشور و تلاش های علنی برای جلوگیری از پیروزی پوتین در انتخابات می باشد.»

آیا روسیه در موقعیتی قرار دارد که به چنین قمار بزرگ پر از ریسک دست بزند؟ قطع مسیرتدارکاتی ناتو امریکا، در واقع اعلام دوباره تقابل روسیه با قدرت های جهانی غربی است. مبارزه طلبی هایی ازین دست درده ها سال حاکمیت «حزب کمونیست» به تجربه گرفته شده است. دموکراسی اسلحه سنتی جهان غرب است که از نظر محتوا و هم از نظر شکلی به هر کشوری قبل از آن که صادر شود؛ خود به خود وارد می شود. این فلسفه گشایش در سیستم سرمایه داری جهانی تا کنون هیچ بدیلی نیافته است.

اقدام روسیه برای تازه کردن تقابل و جنگ سرد سال های هشتاد میلادی به معنی عقب روی به مواضع گذشته است که نتیجه اش بیشتر به خود روسیه محسوس بوده است. افزون برین، روسیه

درین کارزار تنها است و شکننده گی های سیاسی درونی در روسیه همزمان با رویارویی با روند جهانی در این گوشه آسیا، از روسیه امروزی، قدرت پهلوانی اساطیری می خواهد که روسیه به آن دسترسی ندارد.

خوی دکتاتوری هنوز همچون زالی خسته و خشمگین از درون روسیه می غرد. این بزرگترین نقطه آسیب پذیری آن کشور است. انسداد احتمالی راه روسیه به روی تدارکات غرب، کمربستان مسلح با «اتم انتحاری» و عصبیت لایزال افراطیت را محکم می کند. زیرا امریکا خیلی راحت به سرمایه گذاری تاریخی دوباره روی پاکستان دور می خورد. آنگاه از دهلیز افغانستان هر آن چه به حوزه روسیه و شرکای منطقه پی جاری خواهد شد، از برکت پاکستان خواهد بود. روسیه در عرصه سرمایه گذاری بین المللی هنوز توان رقابت با غرب را ندارد؛ برعکس، به مشارکت استراتژیک در حوزه آسیا علاقه مند است. نفوذ دیدگاه های دموکراتیک در روسیه امروز عمیق تر از آن است که پوتین بتواند از روی آن بگذرد.

بیست و هشت حوت- 1390

حکمتیار همیشه سیاست را با جنگیدن به اشتباه گرفته است.

بدترین موقعیت یک سیاستگر آن است که پس از یک رشته دگرگونی ها، هیچ کسی او را جدی نگیرد و هیچ دستی به سویس دراز نشود. چنین موقعیت زمانی پدید می آید که اشتباهات سیاسی تا آن جا تکرار شوند که دیگر مجالی برای جبران آن باقی نباشد. حکمتیار دستخوش این گونه مصیبت است.

گلبدین حکمتیار اخیراً با اشاره به حضور مارشال فهیم، کریم خلیلی و بسم الله محمدی گفته است که آنان از «ایجاد صلح و حشت» دارند. باید گفته شود که آن ها از صلحی که به نفع شخصی شان باشد، هیچ قید و مسؤلیتی را نمی شناسند. آن ها فقط از طالبان و حسابگیری قانون و شکایات مردم می ترسند.

اظهارات حکمتیار اخیراً در پاسخ به پرسشگر تلویزیون «یک» انجام شده است. او بدین وسیله به دشمنان «تنظیمی» خویش غبطه می خورد. باید خاطر نشان کرد که فهیم و خلیلی و دیگران نیز حالا مثل حکمتیار به سوی پرتگاه در حرکت اند. شاید سرنوشتی در انتظار آنان باشد که حکمتیار بر گوشه مخفی گاه خود شکر کند.

اولاً تا زمانی که طالبان روی صحنه باشند، حزب اسلامی همیشه در حاشیه تبعید قرار خواهد داشت. نکته دوم؛ بسیار جالب خواهد بود که «صلح» حکمتیار از چه نوع صلح خواهد بود؟! طنزینه نهفته و تلخ در گفتار حکمتیار این است که وی از «صلح» سخن می گوید. مردی که چهل سال از عمر خود را با اختراع انواع خشونت، ناسازگاری، وحشت افگنی و تخریب گوشه گوشه مملکت سپری کرده، هنوز از صلحی دم می زند که طرح و شمایل آن حتی برای خودش مشخص نیست. شاید چرخه باطل صلح جنگی؟! اگر چنین است، نیازی به طرح نیست؛ بانی چنین صلح، رهبران «تنظیمی» بوده اند و حالا هم همان داستان روان است.

بعد از خروج ارتش شوروی، هیچ سرباز خارجی در کشور حضور نداشت؛ از هشت ثور 1371 تا سال 80 هیچ سرباز خارجی در افغانستان حضور نداشت؛ در سه سال اول آن سال ها چرا حکمتیار به جای خوراک و نعمات اولیه، همه روزه صدها راکت به خانه مسلمانان می کوید؟

جالب تر این که همان زمان نیز با شلیک مرگ و آتش بالای مردم، مدعی بود که این کار را به خاطر مبارزه با «کمونیست ها» و برگزاری «حکومت منتخب اسلامی» انجام می دهد! وی متکی به مواد مندرج در اساسنامه حزب اسلامی، از به رسمیت شناختن شخصیت های رده دوم و سوم جدا شده از حکمتیار که اکنون در دولت حضور دارند، امتناع کرده و گفته است که در اساسنامه گفته نشده که اعضای حزب با حکومتی دست اتحاد دهند که از سوی قوای خارجی تشکیل شده است.

آیا در اساسنامه حزب اسلامی قید شده بود که یک صدهزار راکت بر کلبه های خلق الله کوبیده شود و حمام خون به راه بیافتد؟ حکمتیار همیشه سیاست را با جنگیدن به اشتباه گرفته است. حالا باز هم از متروکه بی پیام ارسال کرده که قوای خارجی از افغانستان خارج شود و... مسایلی تکراری از این دست. حکمتیار نگفته است که تا حال کدام عملی را انجام نداده است که بعد از این به انجام برساند؟

وی با تردید در مورد موفقیت مذاکرات صلح، تصریح کرد: تا جایی که من اطلاع دارم، مذاکرات امیدوار کننده ای بین طالبان و آمریکا و همچنین دولت افغانستان و طالبان و مجاهدان صورت نگرفته است.

خوب ... پس تکلیف حکمتیاردردین رابطه چه است؟ آیا طالبان دست استمداد به سوی او دراز کرده اند؟ حکمتیار گفته است که با مذاکرات در صورت خروج بی قید و شرط نیروهای خارجی موافق است. چرا باید نیروهای زنده با کسی مذاکره کنند که هیچ دستی در حوادث ندارد و مجموعه افرادش یا در حکومت و یا در کشورهای خارجی متواری اند و زندگی خانوادگی خویش را نسبت به شنیدن فرامین تغییر ناپذیر حکمتیار ترجیح می دهند؟

حکمتیار گفت: با دولت غیر اسلامی و متکی به بیگانگان، هیچگاه مشارکت نخواهیم کرد. پس عبدالهادی ارغندیوال، خالد فاروقی، انجنیر وحیدالله سیاوون، مولوی عطاء الله لودین، کریم خرم، عمر داوودزی، فاروق وردک و ده ها مقام دیگر در ولایات که از حزب اسلامی در حکومت شراکت دارند، افراد «غیر اسلامی» اند؟

حکمتیار با تأکید بر ادامه مبارزه با نیروهای خارجی در افغانستان، اظهار داشت: دست های کسانی را که سنگی به سوی تانک ناتو پرتاب کنند می بوسیم. یعنی این که دست تمام تروریست های چند ملیتی القاعده را که برای انسان افغانستان، مرگ و بیچارگی و ذلت می آورند، می بوسد! می دانیم؛ بر منکرش لعنت! وی درباره کمک های مالی و نظامی به حزب اسلامی گفت: در روی زمین به جز افراد مجاهد، منبع دیگری نداریم.

چه دروغ بزرگ و نابخشودنی! حزب اسلامی در دوره جهاد، از پستان سی آی ای و منابع تحت امر جنرالان نظامی قدرتمند در پاکستان تغذیه می کرد و حدود بیش از شصت درصد کمک های جهانی را دریافت می کرد و در «جهاد راکت باری» بر کابل نیز بین پاکستان و چهار آسیاب پل زمینی امکالات جنگی برقرار بود. حالا که ممکن است «منبعی» پیدا نشود که به حزب اسلامی شاخه حکمتیار پول بدهد؛ علتش این است که این حزب دیگر در قضایا مؤثریت ندارد و به آخر خط رسیده؛ آیا بازیگران احمق اند پول خود را به آتش بیاندازند؟

پاکستان پهلوانی مثل طالب را در دست خود دارد و حالا باز هم به سوی گروه های «تنظیمی» در حکومت افغانستان اشاره بازی می کند. ارتش های خارجی هم در میدان پیکارهای استراتژی یک جولان می دهند و درین خاکباد، کسی حکمتیار را نمی بیند. شاید برای حکمتیار بهتر باشد که برای همیشه از گذشته خویش فرار کند و خاموشی گزیند؛ ورنه وضعیت قذافی و بشار اسد

و بوعلی گواه است که دست حوادث روزی او را از مخفیگاه بیرون آورده و کاری بشود که تصورش صرفاً برای خودش تکان دهنده است. حکمتیار نه سیاست دانی مشروع وزیرک بود و نه هم به اسلام و افغانستان کدام خدمتی کرد. پیشنهاد این است که ایشان ازین «شوربای چرب» بگذرد و بقیه عمر را تماشا کند که خداوند با خاطیان چه می کند.

بیست و هشت حوت- 1390

جبهه ملی در جال چالش ها

توضیح سه توس: پل عقب شکسته، کمینگاه طالب در همه جا و دورنمای جلو کاملاً تاریک یا شاید تاریک روشن است.

جناح های سیاسی موجود در افغانستان کلافه تر از گذشته، هر از چند روز، بانگ بلند می کنند. همه مانند قطاری اند که از خط خارج شده اند. باید به آنان حق داد؛ زیرا وضع، به طور بی سابقه نامشخص و مشکوک است.

«جبهه ملی» در آخرین اعلام موضع رسمی، در واقع اعتبار ده ساله سیاسی و همکاری های تنگاتنگ رهبران خود با دولت تحت رهبری آقای کرزی را آماج قرار داده است. فیض الله ذکی سخنگوی جبهه ملی گفت:

«حکومت کنونی دارای صلاحیت لازم برای امضای پیمان ستراتژییک با امریکا نیست و باید چنین سند مهم توسط حکومت آینده که دو سال بعد برخاسته از آرای شفاف مردم و پاسخگو در برابر آنان باشد، امضا گردد.»

چون کشتی نظام از هر جهت سوراخ شده، حکومت با صلاحیت اکنون برای همه ایده آل شده است. تعریف روشن از چشم انداز یک حاکمیت معتبر و همه پذیر در اختیار هیچ نیرویی نیست. مجموعه واژه هایی که بتوان به وسیله آن، حکومت با صلاحیت و سالم را توضیح داد، حدود پنجاه یا صد واژه است. مشکل کار هم درین است که همین صد واژه، هم بر زبان دولت سبز می شود و هم مخالفان «قانونی» برای بی صلاحیت نشان دادن حکومت از آن بهره می برند. از نظر موقعیت عملی، هیچ یک دستی در آرای همگانی ندارند.

موضع گیری جبهه ملی به این می ماند که مهندسان و معماران یک ساختمان، پس از ده سال یک باره نسبت به بنایی که در اعمار آن زحمت ها کشیده و داروندار خود را سرمایه گذاری کرده اند، مشکوک شده و آن را غیر قابل سکونت اعلام می کنند.

مسئولان جبهه معتقد شده اند که دولت در موقعیت امتیاز گیری از امریکا است و آن ها محروم مانده اند. با یک نگاه به پیشینه نگاه غرب به رهبران جبهه نظیر جنرال عبدالرشید دوستم و محمد محقق نتیجه حاصل می آید که کدورت و تزلزل بین تیم حاکم و متحدان جهانی، لزوماً به مفهوم دراز کردن دست اتحاد به بدنه تجزیه شده آن (جبهه ملی) نمی تواند باشد. اگر بحران مشروعیت

در نظام برجسته است، جنبش ملی و حزب وحدت جناح آقای محقق در ایجاد بحران شریک اند و باید مسئولیت بپذیرند؛ چون از آقای تیم حاکم به رهبری کرزی با تمام قوا حمایت کردند. این که تیم حاکم با جبهه ملی نقض پیمان کرده، نگاه مردم را به واقعیت های قضیه نمی تواند عوض کند. هر چند مردم افغانستان در شرایط سختی گیر مانده و زندگی شان بین صبح تا شام در گرو یک لقمه نان تعریف می شود؛ شعور اجتماعی همچنان بیدار است و کاملاً کف دست سیاسیون و ارباب هیاهوی تبلیغاتی را به خوبی می خوانند.

وضعیت تا آن جا پیچیده است که اصلاً نمی شود درباره ترکیب و ماهیت نظام سیاسی آینده از قبل خط و نشان کشید. جبهه ملی از همین مقطع برای امریکا تعیین تکلیف می کند که با حکومت کنونی معاهده استراتژیک امضاء نکند. سیمای حکومت آینده مشخص نیست. جبهه ملی طوری تصویر می دهد که مشارکت آنان خواهی نخواهی در حاکمیت آینده بهتر از حال خواهد بود. چرا جبهه ملی نتیجه گرفته که امریکا با کرزی (گزیده امریکا در منطقه) پیمان نمی بندد؟ چرا جبهه ملی احساس می کند که نگاه سرخ امریکا به جنبش ملی و حزب وحدت شاخه محقق ممکن است رنگ نارنجی به خود گرفته باشد؟

بازی استراتژیک نیمی از جهان در افغانستان به اوقات تلخی های درون خانه افغان ها رابطه بی کمرنگ دارد. در بازی کلان، سرنوشت خانه و خانه های دور و پیش آن به معامله گذاشته می شود. (آقایان می توانند مثلاً از زمین خواران و انحصارگران برخاسته از درون نظام این قانونمندی را بیاموزند.)

نکته اساسی در نگاه استراتژیک قدرت ها این است که از نیروهای واقعاً مردمی حساب می برند و لحاظ می کنند. این چیزی است که در افغانستان وجود خارجی خود را باخته است. امریکا روی گلولی یگانه فرد برگزیده خویش (کرزی) که پا می نهد؛ به دلیل آن است که در تعاملات پیچیده و بزرگ، ظرفیت بزرگ و مقاوم از خود نشان نداد. پس با نیروهای مظنون (شامل جهادی ها به شمول جنبش) که از ابتداء در اجندای استراتژیک جایی برای آنان وجود ندارد، چه راهی را در پیش خواهند گرفت؟

مسئله نوشتن این واقعیت ها برای برخی از مردم تلخ و عصبانی کننده اند؛ مگر گریزی از آن وجود ندارد. وضع طوری پیچ خورده که کرزی نیز حساب و کتاب را از کف داده است. طی ماه های اخیر، گروه های معترض (ائتلاف ملی و جبهه ملی) در اعلام نظرهای رسمی خود، حتی تا مرز شروع جنگ جدید با همه طرف هایی که آنان را نادیده بگیرد، پیش رفته اند. در برابر بی واکنشی امریکا و طالبان، خود نیز برای یافتن پاسخ به یک سوال، سرگردان اند: آیا پیکار جویان یک پارچه، مجهز، پرانگیزه همراه با عقبه حمایتی لوجستیکی مطمئن در دسترس شان قرار دارد؟

در درون این نیروها ابتداء باید انقلاب تشکیلاتی و دیدگاهی به قوام برسد و نتیجه بدهد تا با شرایط جدید و جامعه بین المللی زبان مشترک پیدا شود.

سی حوت- 1390

نگرانی رهبری طالبان از خطرات سازش با امریکا

به نظر می رسد برای طالبان، معامله برای صلح با امریکا، دشوارتر از جنگ با امریکاست. یک منبع قریب به طالبان در تماس با من گفت که رهبری طالبان در زمینه مصالحه و یا معامله با امریکا در موقعیت دشواری قرار دارند که کمترین اشتباه می تواند، امکانات شبکه های انتحاری فدایی را از طالبان جدا کند. منبع توضیح داد:

اگر طالبان حضور یک سرباز امریکایی در افغانستان را در معامله سری بپذیرند، تحریک طالبان از درون فروخواهد پاشید. وی گفت فدائیان و انتحاری ها ستون فقرات قدرت عملیاتی طالبان هستند و سازش با امریکا می تواند این نیرو را از طالبان جدا کند که در آن صورت، طالبان قدرت خود را از دست خواهد داد.

منبع مذکور امکان سازش پنهان بین امریکا و طالبان را تکذیب کرد و گفت: پاکستان به عنوان عقبه و بستر حفاظت از طالبان با حضور امریکا در افغانستان به شدت مخالف است و درین باره هرگز حاضر به معامله نخواهد بود. وی ادامه داد:

جنرال اسد درانی از سران آی، اس، آی به مولوی شهاب الدین دلاور عضو ارشد مذاکره کننده طالبان با فرستاده های امریکایی گفته است که دشمنان امریکا در منطقه و پاکستان به مراتب بیشتر از دوستان آن کشور در مصئونیت به سر خواهند برد. این سخن به معنای آن است که هواداران معامله با امریکا ازین پس در هیچ جایی امنیت جانی نخواهند داشت.

گزارش همچنان درین باره حاکی است که جنرالان پاکستانی به خصوص جنرال حمیدگل در رأس گروه های مبارزه با امریکا قرار گرفته و گستره مقابله خود با امریکا را از پاکستان تا افغانستان به وجود آورده اند.

مصاحبه کننده در خصوص احتمال امضای پیمان استراتژیک کابل و واشنگتن به طور مشخص گفت:

امریکا مایل است مسأله پیمان استراتژیک را ابتداء با سران طالبان حل کند و سپس با جوانب دیگر وارد مذاکره نهایی شود.

مجموعه چهارم

اول حمل- 1391

دروغ مثل برف است که هر چه آن را بغلتانند، بزرگتر می شود. لوتر

جبار ثابت و داستان مبارزه با ویسکی و جک دنیل

ملاقات با جبار ثابت در پشاور و کابل

هنگام بررسی یادداشت های تحقیقاتی ام گزارش جالبی را یافتم که در همان زمان بنا به دلایل امنیتی نتوانسته بودم رویش کار کنم. البته این قضیه کم و بیش به مسایلی برمی گردد که سبب شده بود جبار ثابت امرگرفتاری من را صادر کند. داستانش طولانی است و انگیزه ای در ذکر آن نمی بینم. موضوع یادداشتی که بعد از چند سال در میان اوراق پیدا کردم، این است:

در سال 1366 که عبدالجبار ثابت در نتیجه یک تعامل درونی حاکمیت برمسند دادستان کل (لوی سارنوال) تکیه زد، خلافاکاری های زیادی به نام قانون از وی سر زد و به عنوان یکی از پیش قراولان فساد سالاری، سوء استفاده از قدرت حکومتی، خدمت زیادی به نفع «تیم خاص» و به سود خویش انجام داد. کسانی که ثابت را روی صحنه آوردند، مرحله به مرحله او را به جان رقبای اقتصادی و سیاسی خویش انداختند که شرحش درین اجمال نمی گنجد.

تا آن جایی که نگارنده در جریان بودم، یکی از مأموریت های دراماتیک و عجیب سارنوال ثابت این بود که مجمع بازرگانان قاچاقچی پاکستان به همکاری حلقات آی، اس، آی در حکومت کابل موفق شدند بازار پر سود عرضه مشروبات الکلی را به انحصار خود در آورند.

ماجرای چه گونه اتفاق افتاد؟

صاحبان کارخانه های محصولات مشروب الکلی در پاکستان پس از سقوط طالبان و آزاد شدن بازار واردات مشروبات پر کیفیت امریکا و غرب با قیمت ارزان در بازارهای افغانستان، با رکود سختی رو به رو شده بودند. مثلاً یک بوتل ویسکی که از طریق فروشگاه های غربی (سوپریم) به مصرف کننده عرضه می شد، ارزان، با کیفیت و بی خطر بود.

حلقات بازرگانی پاکستانی از طریق رخنه بر اذهان برخی علمای مذهبی شامل در حکومت و خصوصاً در توافق پنهانی با سارنوال ثابت شرایطی را فراهم کردند که تحت نام مبارزه با مسکرات و شرب حرام، پروژه وسیعی را از نام حکومت بر ضد عرضه کنندگان بالنسبه آزاد مشروبات الکلی در نهاد های خارجی و هتل داران افغان که معمولاً از خارجی ها و افراد بلند پایه دولتی پذیرایی می کردند، به راه انداختند.

نفوذ اطلاعاتی بالای علمای مذهبی و استفاده از اعتقادات آن ها درین راستا، فوق العاده سری و حساس شده بود. جور آمد و سازش با سارنوال ثابت نمی توانست تصادفی و اثر گذاری ناخود آگاه بالای یک فرد عامی باشد.

بر اساس توافق مخفی، سارنوال ثابت عملیات خود به هدف بستن و تعطیلی فروشگاه های خارجی و داخلی عرضه مشروبات الکلی را در سطح شهر کابل شروع کرد. این پروژه مستقیم از فروشگاه سوپریم و دیگر مهمانخانه ها شروع شد. فرماندهی ناتو، نهاد های امریکایی و دیگر مراجع خارجی که با اقدامات لوی سارنوالی مواجه شده بودند، با انتباه از حساسیت مروج در جامعه افغانستان نسبت به تولید و عرضه مشروبات الکلی، به بستن بازار عرضه مشروبات الکلی موافقت کردند.

تمام مصرف کنندگان مشروب در سطح وزیران، قوماندانان امنیه و مقامات و ضیافت داران شبانه، به اکمال مخفی از مراجع مختلف روی آوردند اما این وضع سبب شد که پلیس تحت نام تنفیذ اوامر سارنوالی، کار را بر تمامی عرضه کنندگان و مشتریان مشروبات الکلی آن چنان سخت کردند که یک خلاء بزرگ در سطح عرضه و تقاضا ایجاد شد. به زودی با استفاده از خلاء به وجود آمده در بازار تقاضا، سیلی از مشروبات تولید پاکستان با برجسب های تقلبی به سوی بازار افغانستان سرازیر گردید.

نتیجه این عملیات استخباراتی- اقتصادی، مافیای مشروب پاکستان را دوباره برآورنگ بازار مصرف در افغانستان مستقر ساخت. مشروبات غربی به بهای دوبرابر رسید و بُنجل وارداتی پاکستان در تاروپود جامعه ریشه دوانید.

با این عمل به جای آن که اصلاحات بیاید، مصرف مشروب با توجه به قیودات وضع شده، دوبرابر شد و اضافه بر آن، ده ها تن در اثر نوشیدن مشروبات مسموم یا کور شدند و یا جان های شان را از دست دادند.

اطلاعات دقیقی از مواد مشخص در توافق بازرگانان پاکستانی با عبدالجبار ثابت وجود ندارد. اما با توجه به حرص بسیار سوزان ثابت به پول، دارایی و زمین، با اطمینان می توان گفت که رشوت بزرگی از مافیای پاکستان گرفته بود.

بدین ترتیب سارنوال ثابت با آن همه غوغا سالاری که به راه انداخته بود، در ساحة سبز وزیر اکبر خان برای خود زمین غصب کرد و راه قاچاق آزاد مشروبات پاکستانی به افغانستان را قانونی ساخت. او عملاً از سوی مافیای اطلاعاتی، به عنوان بازاریاب با صلاحیت دولتی برای جایگزینی مشروب پاکستان به جای محصولات غرب مبدل گردید. ثابت شخصاً به مهمانخانه های می رفت و همه را زهرچشم نشان می داد. این در حالی بود که هر شب به حدی شراب می نوشید که مست و لایعقل می شد و بدون ساز به رقص و پایکوبی شروع می کرد. البته فیلم هایی از وی درین رابطه موجود است.

شخص اصلی در داخل که ثابت را در عملیات همراهی می کرد؛ این موارد را برای من (به شرط افشا نشدن نامش) شرح داده بود. حالا که چند سال سپری شده، اگر امنیت ملی ولوی سارنوالی افغانستان بخواهند درین باره بازرسی کنند، فرد عامل و اطلاعات الحاقی این موضوع را در اختیار آن ها قرار خواهیم داد.

دوم حمل- 1391

آفت «افغانی کردن» بار دیگر کمربملکت را خواهد شکست

رئیس جمهور کرزی امروز در کابل گفت:

"اسلحه، تجهیزات، تانک و طیاره را می توانیم با پول خریداری کنیم و یا قرض بگیریم، اما آنچه مهم است، نیرویی است که بتواند از این وسایل استفاده کند، طیاره را به پرواز درآورد و تانک را به حرکت بیاورد".

در شرایطی که حمایت ناتو و امریکا پیوسته کمربملکت می شود، خواب های رئیس جمهور را چه گونه می شود تعبیر کرد؟ ایشان از «افغانی کردن» امنیت با اطمینان سخن می گوید. ابراز اطمینان آقای کرزی با واقعیت های جاری هم آهنگ نیست. شرایط کنونی بدتر از سال های دوران دکتر نجیب الله - پس از خروج قوت های شوروی- است. در آن زمان یک ارتش به اصطلاح «شخ پروت» در آوردگاه حیات و ممات حاضر بود که در ظرف چهارده سال جنگ با نیمی از جهان، آبدیده شده و با روحیه دفاع از افغانستان مجهز بود. آن اردو در برابر عملیات منطقه یی و سماجت گروه های مسلح مخالف زمینگیر شد و هزاران تانک، هواپیما، سیستم های موشکی و سامانه های نظارت هوایی و... میان تنظیم های جهادی تقسیم شد و در بازار های پاکستان به فروش و یا در جنگ های داخلی به مصرف رسید.

حالا که وضع نسبت به آن زمان بدتر و معروض با خطرات از شش جهت است، چه گونه رئیس جمهور ادعا می کند که با «پول» تانک و طیاره و تجهیزات می خریم؟ به اصطلاح ناف گپ درین است که با کدام «پول» جنگ افزار خریداری خواهد شد؟ نیمی از بودجه دولت وابسته به کمک های «سیرومی» جامعه جهانی است. پول شش فروند هواپیمای جنگی دو برابر بودجه سالانه افغانستان است. آیا رئیس جمهور متوجه است چه می گوید؟

وی بدون اشاره به ضرورت همیاری و حضور افغانستان آینده در مدار روابط بین المللی خطاب به افسران گفت:

«زمانی که ناتو (از افغانستان) بیرون می شود و اختیار بدست شما می افتد، شجاعت شما باعث نگهداری از این خاک می شود و تحصیلات عالی و دانش شما، باعث پیشرفت و ترقی می شود.» طالب و پاکستان در کمینگاه نشسته اند و با خروج ناتو از حوزه افغانستان مطابق برنامه وارد عمل می شوند. اردوی ملی از هر نظر آسیب پذیر است و اگر اندکی در میدان های تعامل سیاسی و جنگ در سطح ولایات تغییراتی بیاید، به سرعت ممکن است متلاشی شود. تجربه ثابت کرده که نظامیان با مشاهده قدرت غالب در نبردها و آگاه شدن از فساد سیاسی رهبران، نمی خواهند هستی خود را عبث قربانی کنند. اردوی ملی علاوه بر آن که از نظر روحیه و انگیزه جنگی بی بضاعت است، به لانه نفوذی ها نیز بدل شده است. این اردو بدون پوشش حداقل ده سال از سوی امریکا در هر قدم در برابر طالب، تلفات می دهد و از نفس می افتاد. ما اکنون با اردوی مرموز و نادیدنی از سوی پاکستان و ایران مقابل هستیم که در هر کجای که دنبال ما هستند. اردوی نظارتی و اطلاعاتی غرب اگر چتر خود را از فراز لشکرهای جاسوسی و خرابکار ایران و پاکستان بردارند، کشور بار دیگر جولانگه مستقیم شیاطین خواهد شد.

ایستادگی ارتش جدید افغانستان در برابر غرش جنگی و انتحار طالبی، بدون کمک و رهبری مستقیم ارتش بین المللی اصلاً ممکن نیست. استقلال نمایی های کرزی اگر صرفاً به هدف بازی با ذهنیت ها و مصرف داخلی باشد، ضرری ندارد؛ اگر این مسأله در اتاق های مخفی محافظه کاران تنظیمی فیصله شده باشد، بی تردید باید خود را با خطرات مدهش و جنگ های بهاری فیصله کن آماده کرد. از سخنان کرزی پیام روشنی برمی خیزد که برای طالبان و پاکستان علامت می دهد که به سوی کابل خوش آمدید!

چهارم حمل- 1391

نگاه نزدیک به جعبه سیاه «پیمان استراتژیک»

آن چه امروز می نویسیم، پاسخ به تاریخ است و اتمام حجت به نسلی که بعد از ما می آید.

رئیس جمهور کرزی در محضر افسران تازه فارغ به تاریخ سوم حمل گفت:

«هیچ خارجی حق ایجاد زندان در افغانستان و یا زندانی کردن شهروندان افغانستان را ندارد.» اگر منظور، دفاع از «افغان ها» ست، باید تکلیف گوانتامو هم روشن شود. در مبحث دفاع از «افغان ها» نکته اساسی این است که آیا کرزی حتی حاضر است از آدم کشان و تروریست ها نمایندگی کند؟ برفرض پس ازین، زندانیان به جای بگرام به گوانتامو برده شوند، مسئولیت دولت کابل چه گونه تعریف می شود؟

اکثر زندانیان گوانتامو یا به وسیله نظامیان تحت رهبری مارشال فهیم و آی، اس، آی به امریکایی ها تحویل داده شده و یا شکار ارتش امریکا شده و به جزیره گوانتامو انتقال یافته اند. اکنون پنج پایگاه بزرگ امریکا در افغانستان بنا شده است و همه روزه می توانند «افغان ها» را به پایگاه خلیج یا گوانتامو منتقل کنند. درین صورت رئیس جمهور می تواند وکالت «افغان ها» را هم به دوش گیرد؟

بر موقعیت تیم حاکم نگاهی می کنیم:

کشمکش بین مردم و حکومت بسیار پیچیده و لاینحل است. تیم جهادی، غرب دیده های «پولساز»، و دو گونه زیستی های آمده از پاکستان و ایران که در خوان قدرت شریک اند، به حاکمیت مادام

العمر معتاد شده اند. حکومت، خود برای «افغان ها» در عرصه های اقتصادی، سیاسی، حقوق شهروندی، تجارت، بانکداری، امنیت و عدالت اجتماعی، زندان های متعددی بنا کرده است. قبل از هراقدام، لازم است درب این زندان ها شکسته شود. بن بست کنونی ریشه در همین عوامل دارد.

هر وزارت به زندان حقوق شهروندی بدل شده؛ هر فاسد اداری در کمین نشسته، با زندانیان امریکایی تفاوت ندارند. این هم پوست مردم را می کند و آن هم با زبان گلوله سخن می گوید. این تیم پس از اشغال افغانستان بر سر قدرت آورده شد و حالا تازه می آموزد تا الفبای «منافع ملی» را گردان کند!

امریکا با دست خویش لقمه های چرب به دهان محافظه کاران و بیکاره های سرگردان و خسته در غرب داد؛ مگر محافظه کاران حاضر اند برای لقمه های بیشتر، از نام «منافع ملی» قلابی دست یاران خود را دندان بگیرند.

تیم حاکم سر درگریبان نمی کند. حق اولیة جامعه افغانستان، ایجاد یک اداره آبرومند و کشتن ترس در روان مردم بود. در عمل محشری برپاست. در شمال، مظالم نورچشمی های تیم حاکم زمینه انقلاب خونینی را فراهم می کند. در جنوب که نیازی به شرح و روایت ندارد. در مرکز، کاراز لونی دیگر است. مثلا در رأس کمیسیون اصلاحات اداری فردی کاری کند که به سوی کمپیوتر مثل یک شی عجیب و خارق العاده نگاه می کند. به اصطلاح عوام «بوی نمی برد». چنین شخصی چطور می تواند در سطح مملکت کادرهای علمی را از آدم های ناتوان و بیکاره تفکیک کند؟ معلوم است روی یک کاغذ پاره یادداشتی می رسد که فلان برادر را به فلان کرسی جا به جا کن. وظیفه عزل و نصب کارسرکرده های تیم خاص است. هر روزرات یک حکومت جداگانه، خود کامه، شخصی، و دوشنده انرژی های ملی است. سر حلقه های مرتبط با جریان های محافظه کار، از «منافع ملی» به طور حرام ارتزاق می کنند.

امریکا و جامعه بین المللی دقیقاً تحقیق کرده اند که این سیب از درون فاسد شده و به درد همتای استراتژیست نمی خورد.

بازی در راه است.

یا گزینش آقای کریم خرم به وزارت اطلاعات و فرهنگ که تمام دارایی مغزی اش، عصبيت شخصی و قومی است. برای رهبری کشور، تجربه و مدیریت پیشرفته نیاز است. تشریح سیستم علمی و فناوری امور مالی از سوی وزیر دارایی، برای معاونان رئیس جمهور چه سودی دارد؟ آن ها برای یک کارشناس اجرایی ارشد تحصیل یافته چه ارشاداتی می فرمایند؟ این را می گویند معامله سیاه بر اساس سهمیه جنگ سالاران و محافظه کاران قراردادی که بهترین هنرشان، توطئه گری و زمین خواری و انتقال پول به خارج است. پس این تیم منافع ملی را چه گونه می فهمد؟ این را می گویند هجو اسفبار شرف ملی مردمی که برای شرافت ملی شان قربانی ها داده و تاریخ را به گریه انداخته اند.

دریک چنین احوال، رئیس جمهور بلند می شود و درباره «پیمان استراتژیست» می گوید: این پیمان به سادگی و به آسانی امضا خواهد شد، بلکه پس از بررسی دقیق توسط صاحب نظران و استراتژیست های افغانستان امضا خواهد شد.

کدام صاحب نظران؟ کدام استراتژیست؟ اگر انگشت شمار صاحب نظر و استراتژیست که در وطن سراغ شود؛ همه از جور محافظه کاران به ستوه آمده و در میهن خود شان به چشم بیگانه نگاه می شوند. اگر مراد از صاحب نظران و استراتژیست ها مارشال فهیم، سیاف، اسماعیل قاسمیار و خلیلی و چند مشاور مرموز باشد، از همین حالا فاتحه چانس های ساختن افغانستان نوین را باید خواند.

سرنوشت کرزی، خلیلی و مارشال فهیم در اتحادیه اقتصادی با هم چنان گره خورده است که حذف یکی باعث نابودی دوی دیگر می شود.

رئیس جمهور به دست خود، به گرو محافظه کاران رفت. حالا از نام آن ها می گوید: دولت افغانستان برای امضای این پیمان پیش شرط‌های زیادی دارد و تا زمانی که شرایط افغانستان برآورده نشود، این پیمان امضا نخواهد شد.

پیش شرط ها پیش بهانه ها هستند؛ بهانه ها زاده بی اعتمادی میان غرب و محافظه کاران. تهدید از آدرس مردم ناراضی در حال افزایش است. پدیده بی اعتمادی از درون این سوال بیرون می آید که بعد از سال 2014 چه جریانی به قدرت می رسد؟ نگرانی محافظه کاران این است: اگر طناب شل کنند و جا برای تیم دیگری خالی شود، بالای جامعه بین المللی چه اعتبار است که دوسیه های کهنه را سربه راه کند و کارزار محاکمه پرتبلیغات آنان را به جرم آدم کشی، اختلاس های سرسام آور و غصب دارایی های مردم روی دست گیرند؟

باز هم نقشه اندازی لویه جرگه ابزاری را به رخ مردم و جامعه جهانی می کشند. استعمال کلمات به «هیچ وجه» مبالغه موقتی است که بعداً موقعی که خطر جدی شود به التماس بدل خواهد شد. یا آن که رسانه یی کردن این شعارها، لزوماً با امریکاییان کوردینه می شود. البته گمان زنی آخری، چندان قطعی نمی نماید.

با این شعار ها افکار عمومی گول نمی خورد. تا زمانی که طالب است کشتار غیر نظامیان استمرار خواهد داشت. اگر ناتو طالب را هلاک نکند، خود آماج ضربات کشنده طالب قرار می گیرد. رهبران و شخصیت های دولتی قلع و قمع می شوند. جنگ طعمه خود را می گیرد از هر جهتی که باشد. آتش بدون هیزم وجود ندارد. راه چیست؟

یگانه نسخه، انصراف از تقابل با مردم و جامعه بین المللی است. گزینه بعدی، پافشاری به تقابل و امتیازگیری و آماده شدن به پی آمد های آتی. برای غلبه بر بحران، دادن دست اتحاد با قدرت برتر جهانی به هدف کاهش جنگ و قطع تنش امری حیاتی است. دشمنی با چانس های طلایی تاریخی، کشتار غیر نظامیان را افزون تر می کند و سخن به کشتار نخبه ها می رسد.

تیم حاکم با تاکید روی آزادی «زندانیان» گاه در موضع دفاع از تروریسم می ایستند. خودش را در فهم این نکته گول می زند که صدها آدم کش مسلح چرا و به چه قیمتی به زندان افتاده اند؟ اکثر زندانیان بگرام کسانی اند که نظامی و غیر نظامی را کشته اند و ترور حرفه شان است و از بابت آن «ثواب» کمایی می کنند. هیچ مرجعی حق ندارد از آزادی آن ها سخن بگوید. این افراد از کجا گیر افتاده و چه کرده اند؛ قانون چه می گوید؛ بحث کیفردهی مگر منتهی است؟

یک قاتل و مجرم چه گونه باید آزاد شود؟ ریشخندی به سرنوشت مردم و تحقیر قوانین هم حدی دارد. 500 آدمکش از قندهار فرار داده شدند؛ کیفر آن همه جنایات به کی داده شد؟ منافع ملی همین است؟ در بازداشت تروریست ها صد ها سرباز اردوی ملی، سرباز خارجی، پلیس و غیر نظامیان جان باخته اند. آیا کسی بدون آن که از کیفردهی جنایتکاران سخن بگوید، صلاحیت دارد به نام آزادی آن ها دهل بزند؟ بازی سیاسی به نام زندانیان طالب، منافع ملی است یا فریبکاری های محافظه کاران؟

قطع عملیات شبانه قطع شاهرگ های حاکمیت دولتی و اقتصادی است.

عملیات شبانه علیه کی انجام می شود؟ چرا این کار در کابل و در وزیر اکبرخان انجام نمی گیرد؟ معلوم است که شبکه های مسلح در خانه ها پناه می گیرند تا کسی را بکشند. ماینی انفجار دهند و برنامه انتحار را طراحی کنند. تاوان قطع عملیات شبانه را چه کسانی می دهند؟ وقتی فرد مسلح شبانگاه کمین می گیرد برای چه کار؟ برای پاسداری از «منافع ملی»؟

تیم حاکم خود به خود به سقوط زندگی در شهرها زمینه سازی می کند. شاهد باشیم بعد از قطع عملیات شبانه، هیچ والی، ولسوال، قاضی، سارنوال، قوماندان امنیه و کارمند ادارات محلی، از خطرکشتن درامان نخواهند بود. دو حالت پیش می آید. کسی با طالب همسو می شود، در منطقه می ماند و کسانی که زیر سیطره طالب زندگی نمی کنند، روانه شهرها می شوند. وضع موجود، تکرار دوران تسلط گروه های مجاهدین در دوران دکترنجیب الله در خارج از شهرها و تراکم جمعیت روستاها به داخل شهرها است. هر حفره سیاسی که ایجاد می شود، ماده انفجاری طالب در آن حفره تپانده می شود. سقوط شهر و سپس حصارکشی به دور کابل. امریکا و ناتو مستند به اقدامات رسمی تیم حاکم، به چیزی دست نمی زند و درون پایگاه های خویش می خزند؛ آنگاه چه کسی به کجا فرار خواهد کرد؟

امریکا تحت هیچ شرایطی اردوی ملی مجهز و قوی ایجاد نمی کند که قومانده اش در دست تیم حاکم باشد. قومانده اش در دست کسانی باشد که نه در ایجاد صلح و عدالت سابقه دارند و نه شرکای مطمئن جامعه بین المللی به حساب می روند. این ممکن نیست. انتقال مسئولیت های امنیتی خام و زود هنگام به هدف باقی ماندن در قدرت به معنای انتقال جنگ خانه به خانه است. اردویی که استخوان بندی محکم ندارد در نخستین ضربات مرگبار متلاشی می شود. امریکا نخست باید حساب خود را با حکومت کابل یکطرفه می کند سپس پول های خود را واریز می کنند.

پنجم حمل - 1391

تحریم خاکستری حکومت بر مطبوعات

گواه هستیم که در بسا حالات، نهاد های مطبوعاتی و خبری، از روی محافظه کاری، داوطلبانه خودشان را تحریم می کنند.

اهالی مطبوعات در کشور درگیرش اخبار و اطلاعات از منابع دولتی، با کارشکنی، گریز و پرهیز مسئولان رو به رو اند. از یک نظر، ژورنالیزم کنونی در افغانستان، به چشم دوست نگر بسته نمی شود و فعالیت های روزنامه نگاران به نظر شک و مزاحمت دیده می شود. مسئولان گریزان از روزنامه نگاران، «ریگی ته کفش» خود دارند. دیدگاه حکومت های «شخصی شده»، فاسد و غاصب این است که جاری کردن اطلاعات به کانال های گزارشگران، درد سرساز است. دزد همیشه از «حوالدار» و قاضی می ترسد. این وضع فقط یک قدم از دکتاتورری مطلق فاصله دارد. تاجایی که شاهد هستیم ژورنالیزم کنونی همان چیزهایی را می گوید که منابع دولتی می خواهند به مردم برسانند. این ژورنالیزم کفگیر به ته دیگ نمی زند. تفسیر آزادی مطبوعات به طور ناگفته چنین است:

شما در گزارش آن چیزهایی که ما می گوئیم؛ کاملاً آزاد هستید!

جنگ سالاران و دزدان آمده از غرب، از مطبوعات می ترسند. اگر اطلاع رسانی رسانه های بین المللی متوقف شود؛ به قول کریم خرم، قصه آزادی بیان «مفت» می شود. سیطره نامریی

و «دوستانه» استخبارات منطقه ای بر مطبوعات نیز، نقش اشباح گونه خود را در تحریف حقایق و مسخ حرفه اطلاع رسانی در کشور تحمیل می کند.

آزادی بیان به عنوان حق شهروندی در قانون اساسی افغانستان به رسمیت شناخته شده و از ده سال به این سو، اجرایی شده است. این نوعی رویکش سیاسی برای تیم حاکم است که در ذهن خود به ارزش های عملی آزادی مطبوعات باورمند نیست.

مورد اول: در بهره وری از آزادی مطبوعات، کوتاهی ها و اهمال از سوی اصحاب رسانه وجود دارد. ژورنالیسم افغانستان هنوز نوباوه است و قدرت جذب و دهش پخته را نیافته است. مورد دوم؛ پنهان کاری و احتکار اخبار از سوی رده های مختلف دستگاه دولت است که از سوی مدیران به صورت شخصی در اختیار گرفته شده است. مصداق این گفته آن است که کمتر مسأله حساس سیاسی و اقتصادی را می بینیم که بنا به ابتکار رسانه های داخلی بازتاب می یابد. معمولاً اتفاقات مهم و هیجان انگیز، از مجاری رسانه های بین المللی که در برخی موارد رگه های اصل خبر را از «مقامات» دولتی خریداری می کنند؛ پس از ترجمه به مخاطبان در افغانستان رسانیده می شود. ما در عرصه خبررسانی نیز مصرف کننده و وارد کننده هستیم و این در حالی است که یک نسل برومند گزارشگر و خبرنگار در کشور پرورش یافته است. مشکل کار در کجاست؟

کار روزنامه نگاری نیازمند تلاش بی وقفه است، این قشر، گرفتار کار روزمره گی است. مدیران چنین می خواهند. صاحبان رسانه ها ترجیح می دهند به نرخ روز و سازش با مافیای نان بخورند و به غیر از نشخوار هیاهوی روتین و کم خطر، تجارت و رابطه خود با مراجع رسمی را حفظ کنند. بدین ترتیب، دستگاه های رسانه یی خود به طور داوطلبانه به تحریم خود پرداخته اند. سهم مالکان نهاد های رسانه یی نیز در تحریف، کم ظرفی و تضعیف رسالت ملی روزنامه نگاری نیز کمتر از باند های مافیای نیست. برای اثبات قضیه فقط می توان به این نکته بسنده کرد که تا کنون هیچ گزارش پژوهشی و تکان دهنده که با منافع ملی ما رابطه داشته باشد، تولید نشده است.

البته که ترس وجود دارد. راه های دورزدن ترس و تهدید هم بسته نشده است. دولت و تیم مافیای ازین شرایط خوشحال اند. وقتی وزیران و حتی شخص رئیس جمهور به رسانه ها معلومات می دهند؛ من با احساس تأسف بار هیجانی می شوم. می خندم به این همه پنهان کاری که هیچ فایده یی برای بقای تیم حاکم ندارد.

وقتی مسایل حیاتی از مردم کتمان می شود؛ برای جلب حمایت مردم نباید متوقع باشند. هفته قبل وقتی رئیس دولت درباره جزئیات پیمان استراتژیک و «شرایط» غیر واقعی تیم حاکم سخن می گفت؛ بی اختیار به یاد حکایت ملانصرالدین افتادم.

برای حسن این اجمال نقل حکایت ملانصرالدین را عاری از لطف نمی دانم.

گویند ملانصرالدین بر روی منبر نشست و از جماعت پرسید: "می دانید چی هست، چی نیست؟ جماعت پای منبر با هم گفتند: نه

ملانصرالدین به جماعت گفت: عجب جماعت نادانی که نمی دانند چی هست و چی نیست و من برای آدم های نادان حرفی ندارم.

و از منبر پایین آمد و رفت .

جماعت روز بعد قبل از آمدن ملانصرالدین چنین قرار گذاشتند: اگر باز ملانصرالدین پرسید که می دانید چی هست و چی نیست، نصف جماعت بگویند بلی و نصف دیگر نه."

ملانصرالدین رسید و از منبر بالا رفت و نشست و از جماعت پرسید: می دانید چی هست و چی نیست؟ نصف پا منبری ها گفتند: بلی و نصف دیگر: نه. ملانصرالدین گفت: بلی گویان برای نه گویان توضیح دهند.

و از منبر پایین آمد و رفت.

روز سوم جماعت نقشه دیگری کشیدند: اگر ملا باز هم می دانید چی هست و چی نیست را تکرار کرد، یک صدا می گویم بلی و ملانصرالدین مجبور به صحبت خواهد شد.

ملانصرالدین آمد، از منبر بالا رفت، نشست و از جماعت پرسید: می دانید چی هست و چی نیست؟ جماعت یک صدا گفتند: بلی. ملانصرالدین به جماعت گفت: حرف های من برای شما که می دانید لازم نیست.

و از منبر پایین آمد و رفت.

هفتم حمل- 1391

دوگزینه: استقبال از انقلاب شعور ویا رفتن به کوه ها

نکاتی درباب امکانات گفتمان جدید در دانشگاه ها، احزاب سیاسی و روشنفکران

پس از ده سال، منظره اوضاع چه گونه است؟

دیدگاه های متفاوت وجود دارد. اگر وضعیت از زاویه عملیات استراتژیک قدرت ها نگریده آید؛ می توان گفت پروسه بین المللی در برابر سر دسته های طالبان و رهبران مجاهدان با آن که آهسته و متناقض پیش می رود، از جنبه مغز شویی پیروزمندانه گذر کرده است. موقعیت های سخت افزاری، نرم شده و اکنون نوبت به شکست چهارچوب های قراردادی این فرقه ها فرار سیده است. در ماجرای افغانستان از نظرایزاری، منشاء ساختاری طالب و مجاهد، یکی است.

طالب و مجاهد هرگاه که لازم آید، سراز نو ذوب می شوند تا طبق شرایط، قالب جدید به خود بگیرند. اصل قضیه این است. همان گونه که غرب، مردم عادی را در اطراف این فرقه ها بسیج کرد؛ این هنر را هم دارد که دورشان را از حمایت مردم خالی کند. البته تبدیل لشکرها به «فرد»، با کردار رهبران دور شده از مردم و خزیدن در گودال «مادیات و مردم فراموشی» در ارتباط بوده است. این کار از چند سال پیش شروع شده است. تبدیل شدن رهبران «مجاهدین» به «فرد» مقیم در پناه حصارها، یک مثال بسنده است.

افغانستان راهی ندارد جز این که با عملیات جهانی در افغانستان همگام باشد و در همین دایره منافع خود را درگیر و در جنگ های استراتژیک بین المللی ضمانت کند. تکتازی و شعاری کردن معضل به شیوه دوران «جنگ سرد» باعث انزوای کشور می شود. تئوری استفاده از جنگ باید در اتاق

های سیاست گذاری کشور مورد توجه قرار گیرد. شعار بی حاصل «صلح» الزاماً به «انتقال جنگ» از افغانستان به خارج از مرزها تغییر داده شود.

به این پرسش اساسی جواب عملی دریافت شود که ما چه گونه می توانیم بدون صلح های خیالی ایران و پاکستان، از تغییراتی که جهان درین منطقه وارد می کند؛ حداعظمی بهره ببریم. جنگ به زودی قطع نمی شود؛ امکانات «انتقال جنگ» استراتژیک بین المللی از افغانستان به سوی ایران و پاکستان و آسیای میانه قوی است.

باید روی فرصت هایی فکر کنیم که چه گونه مانند پاکستان در دوره «جهاد» علیه شوروی به محور توجه جهان مبدل گشت، افغانستان در مناسبات و تغییرات تاریخی کنونی به «پاکستان دوم» در شرایط جدید احراز موقعیت کند.

بلوغ سیاست گذاران افغانستان نسبت به مهارت های پراکنده جنگی شان کم رنگ و ناقص است. خوی ملوک الطوائفی در دماغ شان همچنان لانه دارد و بدون درک ماهیت قضایا، شعارهای تاکتیکی دوره جهاد را با کلید نجات امروزی به اشتباه گرفته اند.

«فردسازی» رهبران طالبان به گونه یی دیگر در حال انجام است. سازماندهی لشکرهای انتحاری «طبق معمول» به دوش پاکستان است و مدیریت رهبران یاغی و نا به سامان طالب، در میدان های جنگ با به نخ کشیدن آنان در بیرون از صحنه جنگ، تفاوت های فنی دارد که در مجموع به یک نقطه پیوند داده می شوند. کلان ماهی های طالب و مجاهد به هر پیمانیه یی که گستره شنای خود را آزاد تصور کنند؛ باز هم در نظر کلی، در حال شرایط بین المللی شنا می کنند. بدین ترتیب، مستقل بودن به شیوه کلاسیک، به معنی دست به دست شدن به وسیله قدرت های منطقه یی و اقتصاد های بیرونی است. موهبت استقلال، ریشه خود را از اقتصاد قوی و بلوغ فکری جامعه و رهبران خود می گیرد؛ چیزی که در حال حاضر در افغانستان وجود ندارد.

در حکومت افغانستان سه حلقه با هم وصل اند. اطرافیان رئیس جمهور؛ بخش منشعب شده حزب اسلامی و تنظیم های رقیب (موسوم به مخالفان طالبان و حزب اسلامی) که هر یک به راه خویش می روند و از قید عواقب کار ظاهراً فارغ اند. چیزی که آن ها را در یک میز دور هم جمع می کند، قدرت و امکانات دولتی است؛ در غیر آن همه در سایه یکدیگر سنگ می کوبند. این سه حلقه در «حفظ قدرت» متحد اند و سایه شبکه های جاسوسی نیز در هر گام به همراه آن هاست. به حساب خود شان نام این موقعیت را «منافع ملی» گذاشته اند. زنجیره مذکور با جامعه بین المللی زبان مشترک نیافته است. شاید این تعبیر درست باشد که امریکا و متحدان، تمایلی برای داشتن زبان مشترک با آنان در درازمدت ندارند. نتیجه بازدهی و خلاقیت رهبری سیاسی جریان سه گانه، رشد فراگیر فساد و نا به سامانی در دستگاه دولت و ژرفا پذیری بی اعتمادی مردم نسبت به آینده است. جریان هوادار امریکا و غرب در میان این سه نحله قومی و سیاسی، با آن که ناپدید می نماید؛ در واقع ناظر خاموش هر سه جریان است.

موقعیت به حدی شکننده و خالی از اعتماد است که با اعلام «تعلیق» مذاکرات طالب با امریکا، دولت کابل که از ماجرا دورنگه داشته شده بود، کمی نفس به راحت کشید. اطلاع رسانی دوره جنگ همواره آشوبناک است. خبر بازگشت احتمالی طالب به مذاکره با امریکا، بهار تیم کابل را خزان زده خواهد کرد. چون احتمال می دهند امریکا سرنوشت آنان را با طالب معامله نکند. امریکا قدرتمندان کنونی را پرورش داده اما حالا متوجه شده است که ازین کار خود چندان سودی نگرفته است. بدترین گزینه، ممکن است این باشد که طالبان به عنوان نخستین شرط سازش با امریکا روی یک طرفه کردن سرنوشت رهبران «تنظیم» ها تمرکز کند.

نخستین پرسش این خواهد بود که واکنش محافظه کاران دولتی چه شکلی خواهد بود. چه تعداد از مردم را می توانند (مخصوصاً به کدام هدف) به دور خود بسیج کنند؟

مطالعات و بررسی ها در سطح حلقات خارج از دولت، نهاد های مدنی و جماعت مردم، نشان می دهند که تیم حاکم هر چند به نمایندگی از «مردم» بانگ می زند؛ حمایت مردم را با خود ندارد. یک هزارتن از صاحبان قدرت و سرمایه، معرف رضایت جمیعت سی میلیونی نمی تواند باشد. مردم زیرپاشنه های شان، خرد و خمیر شده، تشنه تغییر و سرنگونی آن ها اند. امریکا و جهان این مسأله را خوب حلای کرده اند. بی تردید درین باره نیز نظر سنجی کرده اند که طالبان نیروی مردمی نیست، یک شبکه فراگیر مجهز با عصیبت و انهدام است که هنوز موفق خود را به عنوان یگانه نیروی مخرب و تهدید کننده حفظ کرده است. بنابراین، هنر دیپلماسی خود را با توجه به سرشت و موقعیت طالبان می آریند.

ویلیام پتی سفیر انگلیس حرف جالب زد و گفت: ما طالبان را به وسیله مردم افغانستان نابود می کنیم!

این در واقع پیام اصلی ویلیام پتی به آدرس تیم سه گانه قدرت در ارگ نیز می تواند باشد. اگر در جمله کوتاه سفیر انگلیس به جای نام «طالبان»، «تیم حکومت کابل» را فرض کنید؛ عین مفهوم به دست می آید!

ترس جنگ سالاران و محافظه کاران از خلوت گزینی امریکا با طالبان، تصادفی نیست. سیاست گزاران امریکا درکنگره، وزارت خارجه و سی آی ای سرگرم رایزنی در باره کمک به روندی اند که به ظهور یک بدیل رهبری سیاسی در افغانستان بیانجامد. هر مقام نظامی، رسانه ای، سفارتی و بالاتر از آن، بر حل «سیاسی» بحران جاری تاکید دارند.

طالبان زمانی به عنوان میزبان القاعده سرنگون شدند. در شرایط حاضر، دیدگاه ها عوض شده و نتایج تجربی جنگ و سروکله زدن با جوانب مختلف سیاسی و نظامی در افغانستان به آنان فهمانده است که حضور و سیاست های شان را برای آینده، بر اساس قوانین خصلت ناپایدار «دوستی» و «دشمنی» طراحی کنند. امریکا از دوستی با نسل کلاسیک گروه های «مجاهدین» توشه لازم و کافی نصیب شده است. برای گذار صلح آمیز و استراتژیک به دوران پس از سال 2014، ایجاب می کند طالبان و مجاهدین از نظر فکری و تشکیلاتی، سراز نو خمیر شوند تا نوبت به ظهور چهره های تازه بی برسد که لااقل بتوانند با زبان تاریخ جدید سیاسی خویش آشنا باشند و مهارت لازم برای ایجاد فضای تفاهم با جامعه بین المللی را از خود نشان دهند.

این نکته قابل درک است که برای برخی از مردم شنیدن این سخن، که طالب و مجاهد، از ابتدای کار، به عنوان فرزندان قابل ترحم و در عین حال سزاوار کیفر دهی دوران جنگ سرد، سرنوشتی واحد دارند؛ تلخ و ناگوار است. این نطه های جنگی در زمان خویش پهلوانان عرصه بودند که القاب «قهرمانی» و «نجات دهنده» را هم از سوی رهبران غربی یک دوبار از آن خود کرده اند. همین ها بودند که در دهه هفتاد، بنیاد های زیرساختی مملکت را به توفان بربادی سپردند. آخرین مأموریت شان این بود که زمینه را برای پیاده شدن ارتش های بین المللی به کشور هموار کردند. بعد ازین، از نظر غربی ها افتاده اند و هم بار دوش جامعه شده اند.

اکنون که نوبت تغییر فرار سیده و گروه های مجاهد و طالب که لزوماً باید جای خود را به ساختار های جوان تروسیاسی تر خالی کنند، نسل های محافظه کار، به آسمان جفت می پزند و به زمین می خورند. مهره های درشت محافظه کار، راه جنیش های جوان را در صفوف خویش بسته اند. اوضاع دیگر به کام آن ها نمی چرخد. تضاد درونی بین گروه های مجاهدین و طالبان هر یک به توان خود، ممکن است گاه به انفجار نزدیک شود و گاه به استحاله خاموش مبدل گردد. تا این دم، جریانی که بیانگر دیدگاه های جوان و جدید باشد، در درون طالبان و مجاهدین نتوانسته است

محافظه کاران را به میدان چالش فراخواند. این پروسه دیر یا زود انجام می گیرد؛ در غیر آن، با وصف حضور امریکا، جنگ داخلی اجتناب ناپذیر است.

اگر فرض برین است که تغییرریشه ای در دیدگاه ها قطعی است، کشورهایایی که از اول این طوایف جنگی را با پول و اسلحه خود به صحنه آوردند، نیک می دانند که زورنمایی محافظه کاران این دو مجموعه به جایی نمی رسد؛ چون که با گذشت زمان، جاذبه خود را نزد مردم خود شان از دست داده اند. توقعات اجتماعی چیزی است که بر آوردن آن در توان محافظه کاران نیست. مهم ترین نکته آن است که از نقشه بازیگران بین المللی در حال حذف شدن هستند.

ظرف ده سال استخوانبندی طالبان زیر ضربات رگباری در هم شکسته شد و دشمنان طالبان به مدارج بالای مقام ها و ثروت رسیدند. حالا زمان درک این واقعیت فرارسیده است که در نگاه امریکا نه مجاهد و نه طالب، «عزیز و دوست» نیستند. گروه هایی که در اثبات «عزیز بودن و دوست بودن» برای مردم شان به گودال ناکامی افتاده اند، نباید توقع داشته باشند که در سطح جهانی، تا آخر ماجرا به حیث «نورچشمی» های محلی باقی بمانند؛ خصوصاً حالا کار به آن جا کشیده است که «توازن» در حال شکسته شدن است.

تا این مقطع با طالبان به عنوان شاخه افغانی القاعده با زبان زور برخورد می شد؛ پس از ده سال، جدایی طالبان از القاعده مورد بحث است. معامله غرب با پاکستان، ایران و عربستان می تواند فارمول جدیدی در منطقه ایجاد کند. معامله های آینده می تواند قدرت هیبتناک انتحاری را در مسیری تنظیم کند که دیگر برای منافع غرب در منطقه تهدیدی به حساب نیاید و حتی به استراتژی غرب در منطقه یاری رساند. بدین ترتیب، چیدمان رهبری سیاسی در داخل، تابع قانونمندی استراتژی بین المللی و منطقه یی است. قانونمندی بین المللی با شرایط داخلی کشور برای شکستن چهارچوب قدرت محافظه کاران و گشایش مسیر برای حرکت جدید نسل جوان، سازگار است.

بنا برین، برای محافظه کاران دوگزینه وجود دارد: استقبال از انقلاب شعور و یا رفتن به کوه ها.

ده حمل - 1391

انَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا؛ - همه قدرت از آن خداوند است .

کشمکش عظامحمدنور، مارشال فهیم و دکتر عبدالله

گزارش هایی در دست است که رقابت بر سر کسب رهبری نیروهای مخالف طالبان به نقطه های باریک و حساس تقرب کرده است. این رقابت از درون جمعیت اسلامی که پس از مرگ استاد فقید- برهان الدین ربانی- با بحران خلاء رهبری گرفتار است، شروع شده است. مدیران رهبری جمعیت (چه در تشکیلات کنونی و چه آنانی که جمعیت را ده سال پیش دویارچه کردند) به تصفیه حساب با یکدیگر آماده می شوند تا تکلیف رهبری جنگ احتمالی آینده علیه طالبان باز هم به وسیله جمعیت مشخص شود.

اکنون کشمکش شروع شده است.

همان گونه که قبلاً اعلام شده بود، عطامحمد نور خودش را برای گرفتن رهبری جمعیت اسلامی آماده کرده است. دکتر عبدالله و مارشال فهیم از پیشدستی وی رضایت ندارند. برخی حلقه های مدعی اند که دکتر عبدالله از برگزاری کنگره جمعیت اسلامی برای گزینش رهبر جدید جلوگیری می کند. ظاهراً به نقل از دکتر عبدالله گفته شده است که وی سی و هشت درصد آرای مردم را با خود دارد که موقعیت وی را در مواجهه با رقیب پرنفوذ- عطامحمد نور- ثابت نگه می دارد. در عرصه عملی، موقعیت هر یک در گروتصفیه حساب های داخل و وقایع بیرونی است.

محافظی در داخل جمعیت اسلامی و طیف های مستقل به طور آشکار و فراگیر از زعامت عطامحمد نور حمایت می کنند. شاید دلیل این کار، تجربه نسبتاً درخشان آقای نور در رهبری «شمال» است که نفوذ ایشان را افزایش بخشیده است. علت دیگر این است که آقای نور در انجام مأموریت رهبری، هنوز آرایش نشده و نسبت به رقبای مرکز نشین خویش، از مردم فاصله نگرفته است. این قضیه علنی مطرح می شود که نسل جوان از عطامحمد نور حمایت می کند. عطامحمد نور، چالش زنده و جدی در برابر دکتر عبدالله رهبر «ائتلاف ملی» و مارشال فهیم به شمار می رود که آهسته اما پیوسته بر حریم آنان نزدیک می شود.

تاکید بر تحولات و تصفیه های درونی در بین جمعیت اسلامی از آن جا بالا گرفته است که اخبار نزدیکی طالب و امریکا و احتمال بستن یک معامله نا منتظر از سوی برخی حلقه های حکومتی با طالبان و پاکستان، همه را به تکاپو واداشته است تا چه گونه بتوانند از نخستین ضربه ناگهانی محتمل جنگی یا سیاسی به سلامت بگذرند.

عطامحمد نور، برای مارشال فهیم یک کابوس زنده و در حال کلان شدن است. «ائتلاف ملی» از هر نگاه در تیررس مزاحمت ها و تهدید های آقای فهیم قرار دارد و در تصمیم گیری های اساسی، به قول معروف کسی نمی تواند بدون رضایت فهیم تکان بخورد. اردوگاه سیاسی که عطامحمد نور در داخل جمعیت و برون از آن سازمان داده، صاف و ساده در نقش جایگزین اجتناب ناپذیر جبهات چند گانه مقاومت ضد طالبان احراز موقعیت کرده است.

منابع مؤثق گزارش می دهند که مارشال فهیم در تلاش است برگزاری کنگره جمعیت اسلامی را تا بعد از انتخابات سال 2014 به تعویق بیاورد. ایشان یقین دارد که هرگز در کنگره جمعیت به مقام رهبری برگزیده نخواهد شد.

دیدارهای متواتر با سرپرست جمعیت به همین منظور انجام گرفته؛ فضای رقابت همچنان جدی و داغ است. علاوه بر آن، رئیس جمهور مرکزی شریک اقتصادی و سیاسی مارشال فهیم نیز از گسترش اقدامات به نفع عطامحمد نور در هر اس است. برنده شدن عطامحمد نور در کشمکش داخلی و سپس مبارزه برای رسیدن به قدرت سیاسی، حلقه های وابسته به پاکستان در حکومت را حساس ساخته و به تحرک می اندازد. نقش مرموز ایران در این قضیه هنوز همچون مشت بسته باقیست. عطامحمد نور اگر (بر فرض) در جبهه داخلی بر رقیبان خود پیروز شود، جبهه دیگری در شمال به رهبری جنرال عبدالرشید دوستم و محمد محقق علیه وی دست ناخورده باقی مانده است که از حالا

نمی توان گفت سرنوشت رهبری اردوگاه ضد طالبان که در شمال مرکزیت دارد، به چه شکلی رقم خواهد خورد.

بین جنرال دوستم و عظامحمدنور جنگ های زیادی درگرفته و خون های بی شماری ریخته شده است. از آن جایی که سران جنگی و سیاسی، در معامله های پس پرده و خنجرزنی از عقب به یکدیگر، از تبحر و هنر عالی برخوردارند؛ تثبیت موقعیت عظامحمد نور در مقام رهبر سیاسی و سردار جنگی، به گذشتن از «هفت خوان رستم» شباهت دارد.

«ائتلاف ملی» و «جبهه ملی» از نظر ماهیت و اهداف با هم خیلی فاصله دارند. هر چند جامعه جهانی به «ائتلاف ملی» و شخص دکتر عبدالله اعتمادی ندارد؛ رهبران نظامی «جبهه ملی» از دور رخ، هم از آدرس طالبان و هم از سوی جامعه بین المللی زیر ظن و ضربه قرار دارند.

به استناد تجارب تلخ گذشته، هرگاه بازار معامله و سودای رهبری رونق گیرد، دست کم هریک از این شخصیت های چهارگانه، حاضرانند برای حذف یکدیگر با هرنیروی که دست به سوی شان دراز کند، دست اتحاد دهند.

تمامی گروه ها و جریان هایی که از «مذاکرات قطر» و بی میلی امریکا نسبت به خویش به نگرانی افتاده اند، از مدت ها به این سو، سرگرم جمع آوری جنگ افزار و سربازگیری در شمال و پامیان و نواحی وسیع مرکزی اند. تصمیم گروه ها به تشکیل یا بازسازی شاخه های نظامی نهایی شده و ممکن است در نخستین دور مصاف های آتی، مدتی با هم کنار آیند؛ اما آینده ماجرا را هیچ کس نمی تواند توضیح دهد.

همه از نام «مردم» به صحنه می آیند. پرسش بی جواب و اساسی این است: مردم دنبال کی ها خواهند رفت؟

یازده حمل- 1391

حکمتیار؛ راننده زنده مانده از قطار شکسته

وحیدالله سباوون با اشاره به حکمتیار گفت: دی ما وژنی!

تیم جمعیت در حکومت نیز از خوی رام ناشده حکمتیار ترس دارد.

حزب اسلامی افغانستان، در مرحله نخست جنگ های میان گروهی در سال 1371، کابل را تحت شعار «خروج ملیشه های کمونیست از پایتخت» (یعنی خروج نیروهای جنبش ملی- اسلامی به رهبری جنرال دوستم) به آتش کشید. برای نخستین بار در تاریخ افغانستان، انفجار و کنده شدن جماعت عظیم شهرنشینان به وقوع پیوست. حکمتیار در فاز اول، رؤیای جنرال ضیاء الحق رئیس جمهور پیشین پاکستان و اختر عبدالرحمن افسر آبی، اس، آی برای انهدام کابل را محقق ساخت. تا این دم، تمام حزب از «الف» تا «ی» که پیروزی را در یک قدمی خود می دیدند از انهدام کابل چندان متأسف نبودند.

درفاز دوم، حکمتیار، پا روی شعار اول گذاشت و با «ملی‌شاه‌های کمونیست» پیمان سری بست و طی جنگی خانمانسوز و طولانی، آبروی تاریخی مملکت را یکجا با زیرساخت‌های پایتخت همراه با هزاران هزار شهروند کابلی به تباهی برد. با هیچ طرح، مصلحت و مصالحه جور درنیامد؛ تا آن که دست اجل (طالبان) به سویش دراز شد و بنیادش به هم ریخت.

بعد از این مرحله، نوعی سرخوردگی، حس شرمساری و بدبینی در جمع رده‌های دوم و سوم تشکیلات حزب اسلامی شایع گشت که باعث شد دو حالت پدید آید. اول، دور حکمتیار خالی شده رفت و فعالان سیاسی و آنانی که عمری را در راه تحقق «اهداف» حزب ضایع کرده بودند؛ بی آن که واقعاً درک کنند «هدف» چه بوده است، راهی کشورهای بیرون شدند تا خود را از تهله‌گه عواقب کار راحت کنند. گروه دوم، در موقعیت‌های پراکنده اخذ موقع کردند تا از شوک شکست رؤیا‌های خویش فرار کنند. از همین موقعیت تمرین‌ت‌مرد از فرامین «مشر» را کم‌کم فراگرفتند و کارشان به جدایی از حزب کشید و مانند دیگر سرحلقه‌های تنظیم‌ها، در دستگاه فاسدترین دولت تاریخ افغانستان جایی برای خویش یافتند.

در جماعت حزب اسلامی تا آن میزان وجدان‌های بیدار وجود داشت که وقتی زهری‌بازی و تنفر مردم چشیدند سرانجام «جرات» اعتراض در برابر حکمتیار علنی کردند و حتی درگیر و دار زندگی مخفی و دور دیدن سایه حکمتیار به چند شعبه تقسیم شدند. هیچ‌یک به طور رسمی از گذشته دردناک خویش آشکارا ندامت نکشیدند. معلوم شد «جرات» اعتراض‌گونه آن‌ها بدین علت بود که دست حکمتیار تحت پیگرد، به آن‌ها نمی‌رسید؛ ورنه از نظر ماهیت دستخوش دگر‌دیی نشده‌اند.

دراوج تکه‌پاره شدن‌ها پس از سقوط کابل به دست طالبان درشش میزان 1375 بخشی از حزب اسلامی به رهبری انجنیر و حیدالله سباوون به دولت «برکنار شده استاد ربانی» پیوستند و گروه تندرو وفادار به حکمتیار، سراز تهران، اسلام‌آباد و لندن درآوردند و باز هم همان شعارهایی را تکرار می‌کردند که زمانی از چهار آسیاب سر می‌دادند.

این آخرین پارچه تشکیلاتی بزرگ تر حزب اسلامی نیست که (ناگزیر یا در نتیجه معامله حکومتی‌ها) به دولت ائتلافی کنونی پیوسته‌اند. دسته‌های سرگردان دیگری هم وجود دارند که حضورشان در حکومت، بسته به مشوره مارشال فهیم و خلیلی است. حلقه «حکومتی شده» از حزب اسلامی یادی نمی‌کند و ترجیح می‌دهد دیگران نیز آن روزگاران را به یاد نیاورند. این ممکن نیست.

چون فضای تنفس باز هم فراخ‌تر شده، بدنه اصلی (شاخه حکمتیار) که مسئولیت اصلی انهدام کابل را برعهده دارد، پس از بیست سال، هنوز همان واژه‌ها، همان شعارها و همان «پیش شرط»‌ها را به مثابه «طرح» به گوش مردم می‌زند. جالب این است که از بی میلی تکان‌دهنده

مردم نسبت به «ابراز وجود کردن ها» و طرح ها، مأیوس نمی شوند! فکرمی کنند دنیا به کام است و درین آشفته بازار، هرچه از دهان برون کنی، می چسبد. ازین جا می توان فهمید که این گروه ها در طی سی و سه سال که مردم را به اشکال مختلف به نفع خود و پاکستان جنگانیده اند، تا چه حدی از آلام و حقوق مردم بیگانه اند.

همه چیز تحول کرده؛ کلاسیک های حزب اسلامی که از وقایع مدهش و سرگیجه آور کمترین چیز به درد بخوری نیاموخته اند، شور حسرت آتشین برای رسیدن به ارگ، دردل نگهداشته اند. آن چنان آزار درد قبیحه رسیدن به جرگه رقبای برخوردار از نعمت، روح فرساست که زمان و موقعیت نمی شناسد و آنان را به جایی می رساند که بی اختیار خود را از طناب شعارهای قراردادی بیاویزند تا صبردل پدید آید. اصلاً فراموش می کنند در کجای تاریخ ایستاده اند و موقعیت شان در افکار عمومی چه گونه است.

تیم ذخیره حزب اسلامی در دولت کابل، هم طرفدار آمدن حکمتیار است و هم از خوی رام ناشده حکمتیار در هراس است. این دسته ملتفت است که واژه درشت در قاموس شخصی حکمتیار، «انتقام» است و درین قاموس، جدا کردن راه و انتقادی که «مشر» را به زباله یی پرتاب کرده و منتقد را به کرسی و مقام برساند، «حذف و مرگ» معنی شده است.

شخصاً در جریان هستم که انجنیر سباوون با اشاره به حکمتیار گفت: دی ما وژنی!

جناح به حکومت رسیده، به قیمت انزوای بی پایان حکمتیار و پشت کردن به شعار های گذشته، با دشمنان حکمتیار در حکومت فضای مشترک تشکیل داده و لذت می برد. پایان کار هم ناپیداست و شاخه حکمتیار به حساب خود خبر سازی می کند که با دولت و امریکاییان در مذاکره است. در حالی که طالبان برگ برنده معامله حساب می شوند سوال مطرح این است: امریکا چه چیزی را از دیگران به دست نیاورده که از حزب اسلامی به دست بیاورد؟

حزب اسلامی مانند جمعیت و اتحاد و دیگر تنظیم ها سازندگان حکومت کابل اند. هیچ کسی هم عقب در مانده است. اگر رهبران تنظیم ها به طور مستقیم یک مقام کلیدی را در اختیار ندارند؛ در تصمیم گیری های مخفی و کلیدی در ارگ ناظر و حاضر اند و افزون برین، در تقسیم بندی کرسی ها از وزارت تا ولایت، سفارت و پائین تر از آن شریک اند و افراد خود را جا به جا کرده اند.

به قول عبدالستار خواصی، «همه به حق خود رسیده اند.»

پس این همه هیاهوی مطبوعاتی به ادامه مذاکره و طرح و شرط و شروط چیست؟

جواب روشن است. حکمتیار با شماری از وفاداران، از زیستن در انزوای مخفی و استحقار دایمی به بینی رسیده اند. از دنیا و عقبی بدشان آمده است. می خواهند راهکارهای شکست خورده را به موزیم خاطرات بسپارند مگر حافظه مردم را به مثابه تاریخ زنده نمی توانند زایل کنند. این است رنج ناگفته و فرساینده که در قالب تضاد با نیروهای خارجی و یک رشته خط و نشان کشی های تکراری از زبان بیرون می کنند تا قضیه را آن چنان کلان و حیاتی نشان دهند که مردم گذشته خونین شان را به درستی نتوانند به یاد بیاورند. می خواهند مثل دیگر رهبران تنظیمی، از امکانات قدرت کیف کنند که کاروان پیری و فراموشی خیلی به سرعت می راند و دیری نمانده همه چیز در امواج فراموشی گم شود.

بسکه مغزو دماغ شان در دوران خود سری های «جهاد» و جنگ داخلی در ناسازگاری و ضدیت مطلق با همه چیز، رشد کرده، هنوز هم طریق «جور آمد» و ورود به خوان قدرت را نیاموخته اند و فکرمی کنند « آخرت که از دست رفته» بهتر است با همان حدت و تهدید به شیوه دیروز، به اهداف دنیایی خویش نایل شوند. باز هم مشاهده می کنند که این میخ در دیوار نمی رود و به بهانه های ساخته گی، طرح می ریزند و شاخ و شانه می کشند.

تاریخ ثابت کرده که به استثنای شهدای رخ در نقاب خاک کشیده و چند چهره انگشت شمار ایثار سرشت، باقی گروه های تنظیمی، جز هوای قدرت و مکننت دنیایی، در بند هیچ آرمان مقدسی نبوده و بعد از این هم نخواهند بود. البته حساب قشر در حاشیه کشیده شده روشن فکران دینی و راغب به ارزش های معتدل و مدنی در میان تنظیم ها از گروه های تصمیم گیر و ماکیاولیست جدا بوده است و حالا نیز همین قشر، رنج گناهان گروه اول را به تنهایی تحمل می کند. همین قشر خواستار زوال قارون های سیاسی و دالراست ولی کاروان از دست شان رفته است.

در سال 1372 جنرال همایون فوزی که در آن زمان قوت های جنبش ملی را در استقامت های تپه های مرنجان و کارته نو علیه حملات حزب اسلامی رهبری می کرد، در سخنانی شخصی با من گفت:

حکمتیار بی حوصله است و به هیچ جایی نمی رسد. اگر این آدم کمی خوی درشت خود را کنترل می کرد و واقعاً سیاست مدار قوی می بود، روزگار خودش و روزگار ما به این جا نمی کشید!

دشمن حکمتیار در آن زمان چنین عقیده داشت. حالا مریدان حکمتیار همین عقیده را دارند. با این حال، حکمتیار تغییر نکرده است. تغییر برای وی درین سن و سال دیگر لطفی ندارد. اگر حکمتیار با همین کژخویی و ضدیت خود با زندگی و داع کند باز هم به سود ایشان است. اگر به دولت ببینند مرگ ریشخند آمیزی خواهد داشت.

در یک سال اخیر که رابطه حکومت با امریکا کم رنگ شده و تهدید های امنیتی رو به افزایش است، پاکستان و تیم ذخیره حزب اسلامی در حکومت سعی دارند حکمتیار هم بر اساس یک

میکانیزم به نحوی به جرگه قدرت داخل شود. این کار آسان نیست. حضور حکمتیار در یک حاکمیت دیرپا زود به معنی عدم حضور رقیبان و دشمنان دیروز است. حضور حکمتیار شروع نبرد خاموش و سپس جنگ علنی با تنظیم های دیگر است که به عقیده حکمتیار از اصول و مبانی اسلام عدول کرده اند!

با این اوصاف چانسی برای ورود حکمتیار به ارگ از برکت افزایش تضاد بین تیم کابل با امریکا فراهم شده است. ایران، پاکستان و شاخه حزب اسلامی در حکومت سرگرم زمینه سازی برای ورود حکمتیار اند تا لنگر تیم حاکم در برابر فشارهای جامعه جهانی را فزونتر کنند. در صورت ورود احتمالی حکمتیار و فاصله گیری بیشتر امریکا از حکومت کنونی، شاهد دو نوع جنگ جدید خواهیم بود:

یک: جنگ کهنه «تنظیمی» در داخل حکومت بین جمعیت و حزب اسلامی و دیگران

دو: جنگ فیصله کن طالبان به هدف سرنگونی تیم کابل

سیزده حمل- 1391

حزب اسلامی در شمال جای طالبان را می گیرد؟

توپخانه تبلیغاتی به نام حکمتیار، از طریق هدف گیری کریم خرم، ایجاد اضطراب بین «محافظه کاران» ارگ است.

جامعه بین المللی در نظر اول، از نزدیکی حزب اسلامی با حکومت کابل مضطرب است و آن را در تقویت بلوک ضد امریکایی در داخل افغانستان محاسبه می کند. رفت و آمد هیأت های حکمتیار به کابل و گزارش دهی از مذاکرات حزب اسلامی با نیروهای خارجی، این سوال را به ذهن می اندازد که امریکا قصد دارد در طراحی جدید ساختار قدرت در افغانستان، زعامت حکمتیار را به حیث یک اصل برجسته بسازد؟

از پرونده غلام غوث ابوبکر سه سال پیش این واقعیت مشخص شده بود که وی مأمور حزب اسلامی است که از سوی ماوراء مرزها پروژه می گیرد مگر از افشای آن تا رسیدن یک موقع مناسب خود داری شده بود.

حالا قضیه در موقع حساسی به دهان مطبوعات گذاشته شد. از یک سو کریم خرم - دم دست رئیس جمهور - در نزدیکی کرزی با امریکا به یک دیوار مانع بدل شده و از سوی دیگر، معاشقه سیاسی حزب اسلامی شاخه حکمتیار با حکومت تنظیمی کابل به حدی رسیده است که احتمال پیوستن حزب اسلامی به حکومت را قوی تر کرده است. در ظاهر، الحاق گلبدین حکمتیار به حکومت، دایره قدرت تنظیم های مسلح را کامل تر می کند. تجربه نشان داده هرگاه قدرت حزب اسلامی

از سوی حامیان جهانی ضمانت شود، همه را بی هیچ ملاحظه‌ی از میدان قدرت جاروب خواهد کرد. نگرانی ازین که گره خوردن «تنظیم‌ها» با ایران و پاکستان، آتش زیرپای امریکا روشن می‌کند، واهی است. همه رشته‌ها را می‌توان به وسیله طالب و حزب اسلامی پنبه کرد!

نتیجه‌گیری امریکا و انگلیس احتمالاً نسبت به افکار عمومی نامتعارف‌تر است. دیدن معکوس قضیه می‌تواند نشان دهد که جامعه بین‌المللی ترجیح می‌دهد حکمتیار به جای طالبان در محور جنجال‌ها احراز موقعیت کند. در دیدگاه امریکا و جهان، جمعیت اسلامی هیچ چیز ارزشمند نسبت به طالب و حزب اسلامی ندارد. همه پخته شده یک دیگ هستند؛ فقط زمان مأموریت و بعضاً موقعیت‌شان با هم تفاوت می‌کند.

هنوز هم نکته مهم مخفی گذاشته شده است که غلام غوث ابوبکر با تضمین و اصرار کدامیک از مقامات و اطرافیان رئیس‌جمهور به حیث والی کاپیسا برگزیده شده بود. این قضیه به خودی خود، ابزار فشار است. درگزینش مقامات محلی خصوصاً در «شمال» نقش مارشال فهیم اجتناب‌ناپذیر است. کرزی (بنا به ادعای فهیم قسیم درگفت و گو با بی بی سی) در تمامی موارد، به ویژه قبل از عزل و نصب مقامات در مرکز و ولایات، بدون حصول تصدیق از معاونت اول ریاست جمهوری اقدام نمی‌کند.

تردیدی نیست پیشنهاد اصلی درین کار از سوی شماری از «مشاوران» رئیس‌جمهور مطرح شده بود. هر چند کریم خرم در آن زمان وزیر اطلاعات و فرهنگ بود، بخیه زدن رابطه «حزبی» وی با غلام غوث ابوبکر که هر دو ریشه سنتی با حزب اسلامی دارند، کار دشواری نیست. درین ماجرا، به طور معمول بیرق دکتروفاروق وردک بالا است، با آن هم انگشت‌گذاری اطلاعاتی انگلیس و امریکا در مجموع می‌تواند با نفوذ بیش از حد حزب اسلامی در دستگاه دولت و حکومت رابطه مشخص داشته باشد.

می‌توان حدس زد گزارش سفیر انگلیس، در ظاهر امر کریم خرم؛ ولی در اصل، «تیم محافظه کاران» را هدف گرفته است. دو هفته پیش، میوه تلخ از درخت موضع‌گیری کریم خرم در ضدیت با امریکا و غرب در محضر سفیر امریکا و فرمانده جان آلن به زمین افتاد.

کریم خرم به شدت ضد ایرانی است؛ ارتباطش با پاکستان عام و تام برقرار است و در آن جا خانه وریشه و جایداد دارد. مرکزیت حزب اسلامی در کمپ شمشتو به روی مراجعان باز است. سازماندهی و تحرکات جدید از همان نقطه به سوی ارگ کابل نیز ادامه دارد. میادله پیام‌ها و سفارش‌ها به کریم خرم خیلی سهل و بدون مانع سرازیر می‌شوند.

تا جایی که تحقیق کرده‌ام، از دوره عمر داوود زی تا کنون، رابطه رئیس‌جمهور و هر دو معاونانش با شبکه‌های اطلاعاتی کشورهای همسایه به طور معمول از طریق رئیس‌های دفاترشان تنظیم و مدیریت می‌شود. دیده بان اطلاعاتی سی‌ای‌ای در کابل و دیگر مراکز اطلاعاتی غربی، بدون تردید از ارتباط آنتن‌های همیشه فعال رئیس‌های دفاتر مقامات با خبر هستند. فعلاً کریم خرم را هدف گرفته‌اند که برج اصلی مانع ورود به افکار رئیس‌جمهور و تسهیل‌کننده انتقال حکمتیار به ارگ کابل است.

رئیس جمهور دریک قلعه بی از اطلاعات غلط زندانی شده واز کانال های اشتباه، از آدرس شبکه های جاسوسی ایران وپاکستان گزارش ها وتحلیل های اشتباه را به ذهنش می ریزند. عملیات ایجاد تقابل با امریکا که قدم به قدم به سوی یک تصادم نزدیک می شود؛ به عهده رئیس های دفاترکری، مارشال فهیم وخلیلی است.

اکنون حزب اسلامی شاخه حکمتیار، ناگهان با عدول ازطرح پیش شرط ها به خاطر خروج «بی قید وشرط نیروهای خارجی» شانه را نرم کرده وتلاش دارد نقش خود را به مثابه جوش دهنده احزاب وتتنظیم ها به دور حکومت برجسته سازد وبدین وسیله، موضع کلیدی وپیوند دهنده حکمتیار را درشرایط جدید ودرنبود استاد ربانی عملاً به اثبات برساند.

روزگذشته حزب اسلامی دریک ابرازنظر جالب، به سوی امریکا وناتو به رسم آشنایی چشمک زد واعلام کرد نیروهای خارجی باید زمانی افغانستان را ترک گویند که «حکومت مؤقت» تشکیل شود. حزب اسلامی درخلاء رهبری پس ازاستاد ربانی درتلاش است «ائتلاف ملی» و «جبهه ملی» را جهت تدوین یک برنامه مشترک نجات (تحت رهبری حکمتیار) ترغیب کند.

این تازه ترین قلابی است که از نظرسیاسی، همزمان به سوی حکومت کابل وتصمیم گیران امریکا وناتو پرتاب شده است. جلوه داده می شود که حکمتیار نیز باورمند شده است که نیروهای خارجی از افغانستان خارج می شوند. این تصویردرستی ازبرداشت های حکمتیار نیست. وی می داند که امریکا تازه به گفتن این ادعا شروع کرده است که «القاعده دوباره به افغانستان بازگشته وقصد طراحی یک حمله دیگر نظیر حمله یازده سپتامبر» براهداف امریکایی را دارد. وی ظرف چند سال اخیر، بارها با امریکا درتماس بوده است. بارها پیشنهاد امریکا برای مشارکت با دستگاه حکومت را رد کرده است. امریکاییان همواره از مخفی گاه حکمتیار درکنز یا دردیگرمناطق مطلع بوده اند.

چرا حکمتیارپیشنهاد امریکا برای عهده دارشدن نقش عمده را نه پذیرفته است؟ حکمتیار به یکی ازجاسوسان شبکه دی ایکس درتهران (شبکه ضدجاسوسی احمدشاه مسعود) گفته بود:

تا سو امریکا نه پیژنی!

شرط حکمتیار برای گرفتن قدرت، کمتر ازشرط ملاعمر نیست. بیعت درصورت حذف فهیم وخلیلی وسیاف و... شرط اساسی اوست. بازی با ورق حکمتیار وهشدارهای امریکا وانگلیس دررابطه به احتمال شروع جنگ داخلی درافغانستان نتیجه تقابل وضدیت تیم کابل درکشمکش با امریکاست که می خواهد ساختارفراگیر وتازه بی را درافغانستان ایجاد کند. پرتاب حکمتیاربه میدان حساسیت ها، جزئی ازین پروژه است. درمنازعه کنونی، سرنوشت پنج صد تن ازسران تیم حکومت ودولت با چالش رو به رو است. امریکا ومردم افغانستان ازاصلاحات وبهبود وضع دردولت وحکومت کاملاً نا امید شده اند.

وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا. (اسراء: 34)

به پیمان های خود وفادار باشید؛ زیرا از پیمان ها سوال خواهد شد.

احمدولی مسعود؛ در طناب انزوا و مصلحت خود خواسته

احمدولی مسعود می گوید: «به تازه‌گی به اطلاعاتی دست یافته است که نشان می دهد حذف نام قهرمان ملی کشور از تقویم رسمی، چندی قبل در نشست شماری از سران حکومت مطرح شده بود.»

اول آقای ولی مسعود توضیح دهد که «حکومت» مرکب از کی ها است؟ این حکومت، ثمره کار و ائتلاف و امتیازگیری های گروه های مختلف مجاهدین نیست؟ ترس و «مصلحت» باعث می شود که «شماری از سران حکومت» معرفی نمی شوند؟ با توجه به افکار عمومی، دیگر چیزی برای آقایان باقی نمانده است که به ترسیدن از افشای نام سران حکومت از دست برود. البته برای نخبه های خود خوانده که سال هاست به هر قیمت، خود را از مدارج بالای حکومت آویخته اند، پنهان کاری، هنوز هم پله پی به سوی امتیاز و قدرت حساب می شود.

کرزی یک جمع محافظه کار با گرایش های عجیب (عمدتاً استخباراتی و پولسازی) در اطراف خود دارد که نه از کرزی فرمان می برند و نه هم در «قصه» فهیم و خلیلی و دیگران اند. هرکس در غم «ووندبازی» خود در تقسیم کرسی و زمین های بیت المال سرگرم است. درین خاکباد، حذف نام شهید احمدشاه مسعود، با منافع هیچ کسی ازین جماعت در تضاد نیست. هیچ کس نمی تواند منکر این واقعیت شود که حکومت کنونی حکومت «گروه های مجاهدین» است و هرگلی که می زند، بر سر خود می زند!

قدرت بین همین گروه ها تقسیم شده؛ به غیر از چند وزیر، از رئیس جمهور تا مشاوران و معاونان، والیان و قوماندانان امنیه، همه به نحوی وابسته های تنظیم ها و «سران حکومت» اند. احمدولی از چه کسانی گلایه دارد؟ اگر حذف نام مسعود، در موجودیت ارباب اقتدار مجاهدین و تیکه داران ارشد جامعه عمل به خود می گیرد، پیکان گناه به سوی چه کسی برمی گردد؟

احمدولی می گوید: «این خاینانه‌ترین ذهنیتی است که در پهلوی حذف فزیک نخبه‌گان جهاد و مقاومت صورت می‌گیرد و با این اقدام خاینانه، تلاش می‌کنند ارزش‌های معنوی ملت را از بین ببرند.»

یعنی این گناه را طالب مرتکب شده؟ باور داشته باشید که طالب این کار را نمی کند؛ همین «نخبه گان» شامل در حکومت در آن دست دارند. از معاونان رئیس جمهور تا بخش عمده وزیران ارتباط تنظیمی دارند و بر اساس حمایت معاونان رئیس جمهور مقرر شده اند. این کار اگر یک عمل انفرادی است، پس این همه امتیازگیران که به قیمت ضایع شدن صدها هزار انسان و معلولیت یک نسل به قدرت تکیه زده اند، چه مسئولیتی دارند؟

رییس بنیاد شهید مسعود گفت: شهید مسعود مردی بود که یکتا با یاران، مقاومت‌گران و جهادگران در برابر آنچه امروز چهل کشور به شمول حکومت افغانستان با تمام امکانات مادی از مقابله با آن عاجز مانده اند، رزمید و در پای حفظ و شرف این ملت جان باخت.

حکومت کنونی از آن «مقاومت‌گران و جهادگران» خالی است؟ چرا مانع نمی‌شوند؟ چرا نمی‌گویند ارباب قدرت یا کسانی که نام‌شان را مقاومت‌گران و جهادگران می‌گذارید، نمی‌خواهند مانع این کار شوند؛ از یاد برده‌اید که فهیم همیشه می‌گوید که مسعود یک نام بود و تمام امور جهاد و مقاومت ثمره فداکاری‌ها و خطرپذیری‌های من است!!؟

من (رزاق مأمون) شخصاً چنین سخنان را از وی شنیدم و مقربان وی نیز بارها شنیده‌اند. فهیم صاف و ساده می‌گوید که مسعود کاره‌ی بی‌نبود. یک پایش به جبل السراج بود و یک پایش به تخار و جاهای دیگر. تمام سنگینی جنگ و رهبری سیاسی به دوش من بود. نام از مسعود بلند است! اگر حرف مرا رد می‌کنید، می‌توانید با صالح ریگستانی در تماس شوید که برای تان چه می‌گوید. یا با یوسف جان نثار، آن ایثارگر خاموش و فداکار دمی صحبت کنید که سخنانش موی را برتن تان راست خواهد کرد.

از کی گله دارید؟ چرا شهامت سخن گفتن درباره حقیقت را ندارید؟ باز هم شما را برای یک آزمایش کوچک دعوت می‌کنم. شما عضو «ائتلاف ملی» هستید، چرا اگر ریگی در کفش ندارید، درین باره یک بیانیه رسمی صادر نمی‌کنید؟ همین ائتلاف از نام و اهداف مسعود بهره‌گیری سیاسی نمی‌کند؟ اگر شما به تاریخ پاسخ درخور ندهید، تاریخ به شما پاسخ خواهد داد.

پانزده حمل- 1391

ماچ کردن بیرق، دفع فتنه طالبان نیست

تیم حاکم دربرخ سوء تفاهم و فرار از تاریخ

پیشدستی احمدزی در خط اول «انتقال مسئولیت امنیتی» از برای چه است؟

دکتر اشرف غنی احمدزی، رئیس کمیسیون انتقال مسئولیت‌های امنیتی به نیروهای داخلی، دریغلان گفت:

«پروژه انتقال مسئولیت‌های امنیتی به افغان‌ها تا کنون موفقیت‌آمیز بوده است.»

این که یک فرد مدعی شود من در جنگل مملو از حیوانات درنده تنها می‌روم و به کسی غرض نیست، این دلیل موفقیت نیست. موفقیت زمانی مسجل می‌شود که شخص از سفر مارپیچی جنگل سیاه، زنده از سفر بازگشت کند. برای اردوی ملی هنوز سفر شروع نشده است.

تیم حاکم به اثر تشویق های فریبنده نظامیان ایران فارمول غلط «انتقال مسئولیت امنیت» را پیش از فراهم شدن زمینه های چندجانبه و لازمی عملی می کند تا به حساب خود، دست امریکا را از مهندسی قدرت سیاسی در افغانستان کوتاه کند. با گرفتن پیش هنگام مأموریت امنیتی، زمینه سقوط خود را آماده می کنند. چیدن سیب خام از شاخه، فاجعه است.

از آرامش و توازن کنونی برداشت اشتباه کرده اند. آن چه که به قول دکتر احمدزی «موفقیت» نامیده شده، حالت برزخی و گذرای است که به دلیل حضور سنگین ارتش های جهانی در سراسر قلمرو افغانستان مشاهده می شود. اردوی ملی در هیچ محاذ، با آزمایش رزمی مقابل نشده است. این اردو به یک آدم لنگ شباهت دارد که برای رفتن، نیاز به چوب زیر بغل و داروی تقویتی دارد. حلقاتی که تصمیم به این قمار از پیش باخته گرفتند، خود از عواقب ماجرا امکان فرار نخواهند داشت. سخنان دکتر احمدزی، به عنوان چهره یی که از ویژه گی های تاریخ و اقتصاد افغانستان به مقیاس کافی مطلع است، در واقع فرار آگاهانه از تاریخ است.

جنگ سالاران و واحدهای ارتباطی استخباراتی منطقه به چنین سناریوی خطرناک چنگ زده اند. دکتر احمدزی چه گونه زود تر از دیگران در میدان های نمایش «انتقال» بیرق را به چشم خود می کشد و فکرمی کند بالا بردن یک بیرق وصف کثی صدیا دوصد افسر و سرباز، یک مأموریت موفقیت آمیز است؟

دکتر احمدزی باز هم دستخوش احساس دوگانه است. او گفت: چالش های فراوانی نیز فراروی افغانستان در عرصه های امنیتی وجود دارد. خوب... پس که این طور است، موفقیت در چیست؟ در برابر این «چالش های فراوان» کی می ایستد؟ دستگاه فاسد، بیکاره، مملو از خرابکاران و دزدان که هنوز همه چیز را از عینک نظام خان خانی و مسلح می بیند؟

عوامل مخرب، اردوی ملی را مثل تیغی به جان اردو های همکار خارجی تیز کرده اند. در ولایات، ائتلاف میان پلیس و طالبان برقرار است. خصوصاً در ولایت بغلان. بنای اعتماد فروریخته و همه چیز در گرو هزینه های مالی غرب است. غربی ها روزیبه روز تلفات می دهند و دم نمی زنند. شریان پول دهی را هم قطع نکرده اند. بدون هم آهنگی با آنان، کدام مأموریت اردو «موفقیت» امیز خواهد بود؟ غرب با اردوی ملی هم آهنگ است؛ با محافظه کاران حکومت افغانستان دیگر آشتی نمی کند.

اشرف غنی احمدزی باز هم ادعا کرد: "سربازان امنیتی ما علی رغم نداشتن تجهیزات پیشرفته و قابل مقایسه با کشورهای همسایه موفقیت های خوبی داشته اند." این غلط است. این موقعیت های کوتاه مدت در سایه چتر هوایی و شعاع حضوری ارتش های غربی محقق شده است. اگر راست می گوید؛ لطفاً مراکز تجمع طالبان چندملیتی را که جدیداً در غزنی (بیخ گوش کابل) تأسیس شده اند، از صحنه محو کنند.

اردو بدون پشتوانه دراز مدت امریکا، در برابر چالش های زورمند ترمثل بند ریگی از هم گسیخته خواهد شد. پلان تیم حاکم این است که صدها هزار تن از نیروهای خوابیده مجاهدین را در صورت ضرورت وارد میدان خواهند کرد. این محاسبه هوایی است. هیچ نیروی مردمی به دفاع از یک اقلیت فاسد به صحنه پیکار نخواهد آمد. زندگی خیلی تغییر کرده. گروه های جهادی، عقبه وریزرف استراتژیک برای جنگ های جدید در اختیار ندارند. انگیزه یی برای جنگیدن به نفع یک اقلیت معامله گر ندارند. اگر بخشی از نیروهای مسلح غیررسمی به جبهات جنگ حضور

یابند، این به معنای شروع دوباره سرریال خونین جنگ داخلی خواهد بود که هیچ برنده بی نخواهد داشت.

اشرف غنی، تامین کامل امنیت را کار دشواری خواند و گفت نا امنی و جنایت های سازمان یافته در اکثر کشورهای پیشرفته نیز وجود دارد و "تضمینی نیست که در افغانستان هم نا امنی ادامه نداشته باشد".

به این ترتیب میوه بی که از شاخه درخت سیاه انتقال امنیتی نصیب مردم می شود، یک سم تازه با خود دارد که عبارت از ایجاد فضای حیاتی برای گروه های مسلح طالبان و تقسیم شدن شهر و روستا ها بین دولت و طالبان.

آقایان تا دیر نشده، با تصورات خام امنیتی خویش تصفیه حساب کنید که ختم 2013 نزدیک است و پیروزی با اردوی صوری، قومی، آشوب زده و مبتلا به سوء تغذیه از نظر قدرت جنگ افزاری خیلی دور است. این احتمال را نباید دست کم گرفت که اردو ساخت امریکا است و جنرالان دست اول که رهبری را در دست دارند می توانند در یک وضع ناجور، به سوی محافظه کاران چرخش کنند و همه را به دادگاه تحویل دهند.

با کنار کشیدن ارتش های جهانی از بسیاری ولایات، واحدهای بازسازی ولایتی نیز منحل شده و زمزمه «ازین پس چه خواهد شد؟» سراسر کشور را فرا گرفته است. مرحله سوم، تحویل گیری مسئولیت امنیتی با وسوسه های نفوذ طالبان و سپس صدای مارش شبانه آن ها بر مراکز دولتی همراه خواهد بود. این که تا حال چنین نشده، فعالیت دیده بان های ارتش خارجی در سراسر کشور است. آن ها نمی خواهند چنین شود. اگر سناریوی «قطع عملیات شبانه» عملی شود، کمر طالبان محکم تر شده و عملیات شبانه آن ها شروع خواهد شد. نخست به حساب والی ها، ولسوال ها و قوماندان های امنیه می رسند و آنگاه دایره «فتح» ولایات را یکی پی دیگر کامل خواهند کرد.

وارد عمل شدن بدون برنامه ریزی علت همه شکست هاست . آکس مک کنزی

توپخانه نخبه ها به سوی یاران قدیم

چه حال افتاد «یاران گرمابه و گلستان» رئیس جمهور کرزی را که یک شبه، کعبه خود را از ارگ به سوی ضد ارگ تغییر دادند؟ در هفته های اخیر، از منجنيق ضياء مسعود ويونس قانونی شعله های آتشین لفظی به سوی ارگ پرتاب می شود. برخی شعله ها با برجسب «حکومت نجس» پرواز می گیرند! در سال های «عسل» حکومتی ها، هشدارهای یک نسل منتقد و نگران به گوش «تیم حکومتی» فریاد می شد؛ اما به خرج کسی نمی رفت. اکنون سر حلقه ها از خواب پریده اند. به نظرمی رسد به خواب دیگری فرو می روند.

ادبیات انتقادی احمدضیاء مسعود معاونت اول سابق ریاست جمهوری و محمدیونس قانونی از مؤسسان دولت پسا طالبان درین زمینه لحن و مضمون مشخص تر دارد؛ به قول معروف، این قال و مقال «نوشداروی پس از مرگ سهراب» است و ده سال فرصت ها سوخته و هدر رفته اند. سیاسیون در زمان قدرت، در عنکبوت معامله های شخصی و خانواده و «وندبازی» چنان سرشان گرم بود که نه از گذشته چیزی به خاطر داشتند و نه عاقبت لذات قدرت باد آورده را حدس می زدند. جالب است که آقای ضیاء مسعود با نجس خواندن اعضای حکومت، نه تنها به شأن انسانی رهبران تیم حاکم اهانت می کند بلکه قبل از همه تف سربالا به سوی خود ایشان نیز بر می گردد.

آیا فراموش کرده که تا سه سال پیش، طی یک معامله مخفی، سال ها به حیث معاون اول رئیس جمهور نصب شده بود و سپس در نتیجه معامله یی دیگر، عزل گردید؟ هنوز هم رها کردنی نبود و برای بقا در قدرت، برای یک شب با گل آغا شیرزوی عقد سیاسی بست که طالعش به سنگ خورد. حکومت افغانستان اگر نجاستی را به دوش بکشد، نجاست ده ساله است نه سه ساله! ضیاء مسعود نباید رضا دهد خود و دیگران را اهانت کند. سودی هم ندارد. شعور اجتماعی به حدی زنده و کنجکاو است که می داند ایشان چهار سال در حکومت نجس، همکاسه بود.

صاحبان و بانیان حکومت «نجس» تازیانه کوبی بر معلول به جای علت را ویژه گی دیدگاه خود قرار داده اند. حالا از فساد فراگیر که بن بست و هراس تولید کرده، سخن می گویند. البته درک ایشان درست است. بی تردید روزی مسأله حسابرسی به پرونده های مالی با حضور مدیریت بین المللی در دستور کار قرار می گیرد.

حکومت از همان آوان کدام طرح و برنامه یی نداشت تا این که کودتای های «انتخاباتی» بر انتخابات آزاد چیره گشت و کشتی نظام کج و معوج شده است. ضیاء مسعود و قانونی و دیگران که سال های سال جزو سکانداران حکومت بودند، کدام استراتژی و طرح علمی و ملی تدوین نکرده اند که تیم بعدی آن را دور ریخته باشد. همه به طور در بست از «جناب رئیس» حساب می بردند و معاش و پیدا گری را غنیمت می دانستند. کدام یک از آقایان در اعتراض به فساد و خیانت و مطالب گرایی و... از کرسی استعفا کرد و خود را به دامن «ملت» رها کرد؟

درست زمانی که تیم رقیب، آنان را از رده خارج کرد، کلمات «ملت» و «تفاهم ملی و وحدت ملی» اختراع شده است. حکومت ساخته شده درین، «ائتلافی» بود. بعد ازین نیز حکومت به شکل دیگری «ائتلافی» خواهد بود؛ با این تفاوت که در بود و نبود محافظه کاران «اندیشه گمان ها دارد!»

آقای قانونی درگفت وگو با خبرگزاری «جمهور» گفته است پاکستان «به طالبان هم دستور داده که دوام مذاکره در قطر باید قطع شود! که قطع شد تا یک ائتلاف و مثلث دیگری به وجود بیاید که در پایان منجر به تشکیل یک حکومت ائتلافی شود.»

این کاریست که تا کنون بارها به اشکال مختلف شده است و کدام کشفی حساب نمی شود. تفاوت فارمول درین است که ضلع جدید درمثلث، کسان دیگری مانند حزب اسلامی و دیگران اند!

این پروژه تنها ابتکار پاکستان نیست. پروسه مذکور براساس یک رشته باید ها ونباید های سنجیده شده درسطح جامعه افغانستان شکل گرفته است. مردم درپس دروازه های یک تیم که نوبه خود به گونه تیم های شخصی و خانواده گی شاخ وپنجه پیدا کرده بود، به هیچ گرفته شدند تا بحران به تهدید بدل شد. این پروسه یک شبه انجام نگرفت؛ از همان زمانی شروع شده بود که ضیاء مسعود و قانونی و یاران دیگرایشان، تمام دستگاه را بین خود تقسیم کرده ودر «قصه» زمین و آسمان هم نبودند. پول از غرب می آمد؛ خون مردم افغانستان و سرباز غربی ریخته می شد؛ و تخم ها همه در سبد «نخبه گان» گذاشته می شد و جشن برپا بود. فکر کرده بودند این سعادت هم یک غنیمت خدادادی است که هیچ وقت درباره عواقب کار از آنان سوالی نخواهد شد.

مردم، یک نام بود که از قاموس سیاسیون زدوده شده بود. تبدیل شده بود به این مفهوم:

مردم یعنی من، یعنی برادرم، خسبره ام، بچه کاکایم و فلانی هایی که از قریه ام هستند!!

صدای ملت که بلند شد، غرب پا به پای افکار عمومی، نظر سنجی های خود را بی سروصدا انجام می داد. وقتی نتیجه به دست آمد که سطح توجه و حمایت مردم از «نخبه ها» به صفر نزدیک می شود، فراخوان حسابدهی و فساد زدایی داد که هیچ کس نشنید! چون کار به اصرار و تبلیغات کشید، نخبه ها متحدانه تیغ تقابل تیز کردند و گفتند: فساد در زیر پای خارجی هاست!

بن بست در مناسبات مردم با حکومت از یک سو، و تقابل نخبه گان با نهاد های به ظاهر ملایم حسابرسی و ارزیابی بین المللی از سوی دیگر، طالع طالبان و پاکستان را شگوفا کرد.

به طور مشخص، غرب می داند که «علاج خانه زنبور نتوان کرد بی آتش» همه اسباب برای گذار به یک مرحله تحول در حال فراهم شدن است. نه تهدید ره به جایی می برد و نه مظلوم نمایی ها؛ چون گفته اند بدترین سیاست مداران کسانی اند که بعد از باختن یک بار فرصت، دوباره می بازند. اکنون چانس ارتزاق نا مشروع از احساسات مردم، برای نجات «شخصی» خیلی ضعیف است.

یک شخص عادی روی خیابان می پرسد: وقتی در قدرت بودید و موترهای شیشه سیاه تان سرک ها را بند می انداخت و می زدید و می خوردید؛ همه چیز خوب بود؛ حالا که شما در حکومت نیستید، حکومت طالبی شده است؟

اگر نخبه های مردم هستید، چرا جاده ها را به روی خلق الله بسته اید و دیوارهای ترس بالا کرده اید؟ حالا هم اگر یک طرح فراگیر وقانع کننده از سوی مخالفان تیم حاکم ارائه شود، شعور اجتماعی به استقبال آن می رود. اما تۀ دیگ خالی است.

آقای قانونی اعتراف کرده که «کنار آمدن شخصیت ها» به خاطر تهدید طالبان است. فرهنگ سیاسی این جماعت هیچ گاه رنگ و مضمون ملی نداشته است و انتصاب «فرد» را «ملی» لقب می دهند. وضع به گونه بی رشد کرده که سیاسیون ترسیده از طالب، با بحران تصمیم گیری رو به رو اند. راه فرار بسته شده؛ منابع مالی قبلاً افشا شده و یک حاکمیت انتخابی می تواند به یاری جامعه جهانی تمام حسابات بانکی شان را منجمد کرده و تحقیقات و حسابگیری را آغاز کند. می گویند طالبان در ارگ نفوذ کرده اند. اگر ملاضعیف و چند ملای طالب پای شان به ارگ باز شده، همین کار از خیرات سر آقای قانونی، فهیم، بسم الله و خلیلی شده است. زمانی که آقای قانونی در وزارت داخله بود، به رهبران طالب خانه و محافظ و تفنگچه داده شده بود. این از ابتکارات کزری نیست. در آن زمان در بستر قدرت در پناه پول و خون امریکا غلت می زدند؛ همه چیز «ملی» بود؛ حالا که نگاه خلق تغییر کرده و نیاز به ظهور یک نسل دیگر سیاسیون است، همه چیز رنگ سیاه و طالبی به خود گرفته است.

آقای قانونی تاکید کرده که جز اتحاد «شخصیت ها» علیه طالبان «انتخاب دیگری» وجود ندارد. این است طرح جامع و ملی که سیاسیون محافظه کار به عنوان راه حل پیشکش می کنند. اتحاد «شخصیت ها» را نمی توان اراده مردم تعبیر کرد. گذشته ازین، تاریخ و تجربه نشان داده است که ایام انقطاب و دشمنی بین این قماش «شخصیت ها» نسبت به اتحاد شان، به مراتب طولانی تر بوده است. حالا نیز اتحاد «شخصیت ها» نه راه حل به شمار می رود و نه چنین چیزی ممکن است. اتحاد های مقطعی با همان سرعتی که در فصول جنگ شکل می گیرند؛ با همان سرعت در جریان جنگ یا پس از جنگ متلاشی و منقطع می شوند.

راه این است که تفکر جوان در متن این جریان ها غالب شود. تفکری که مردم و جامعه جهانی روی آن حساب باز کنند.

شانزده حمل- 1391

گزارش تحلیل شده

منبع: شبکه اطلاعاتی دی ایکس

حاشیه‌ی درباره‌ی ترور مشاوران امریکایی

مقامات وزارت داخله، عبدالصبور سالنگی فرد مظنون به ترور دو افسر امریکایی در ماه گذشته را راننده معرفی کرده اند. برخی منابع از درون وزارت می گویند آقای سالنگی مأمور استخبارات ویژه پلیس بود و با دستگاه مخابره و تفنگچه کمری مسلح بود. برخی گزارش ها صبور سالنگی را به حلقات وابسته به وزیر داخله بسم الله محمدی و کمی هم به افراد محمدحنیف اتمر منتسب می دانند. هیچ کسی جرئت صحبت درین باره را ندارد. سوال این است:

صبور سالنگی چه گونه به این موقعیت حساس استخباراتی رسیده بود؟ هر چه هست، استخبارات امریکا خاموشانه خط السیر عملیات را دنبال می کند. امکان دارد مسأله ترور مشاوران و نا پدید شدن سوال انگیز ضارب، این بار با مدارک تازه بی مطرح شود. این ترور با شیوه کار طالبان متفاوت است. طالبان این چنین ترور ها را تا کنون انجام داده نتوانسته اند. ترور در محلی صورت گرفته است که رصد کننده های حساس امنیتی مستقر اند و درهای ورودی به دفاتر خارجی ها بدون رمز خاص به روی هیچ کسی باز نمی شوند. چنین شخصی که آنقدر اعتباری است و صلاحیت دارد از دروازه های خاص، رفت و آمد کند، بی تردید با منابع قدرت در تماس است.

وقتی شما به عنوان یک مراجع عادی به محوطه وزارت داخله پا می گذارید؛ باید از ایستگاه بازرسی شدید عبور کنید. در ضمن صبور سالنگی هرگز پیشینه طالبی نداشته و به وسیله افراد بلند رتبه دولت ضمانت شده و در یک وظیفه حساس و مهم گماشته شده بود. شخص مذکور دارای عکس و سوابق در وزارت داخله است و خط فرار وی را می شود مشخص کرد. آیا تفنگچه بی که دو مشاور خارجی به وسیله آن کشته شدند، دارای مجوز بود؟ اگر مجوز داشت، قضیه بیشتر به سوی مقامات شاخ و پنجه می کشد. اگر مجوزی نداشت، نفوذ شبکه جاسوسی منطقه بی از طریق سالنگی در وزارت داخله عمیق بوده است. یک منسوب عادی وزارت داخله هرگز نمی تواند حول و حوش دفاتر به شدت کنترل شده خارجی ها آزادانه رفت و آمد کند و آن ها را با خیال راحت بکشد و هم صحیح و سلامت جان خود را نجات دهد! این عملیات با این شکلی که توضیح داده شده، از عقل به دور است.

سازماندهی عملیات ترور، با وضاحت نشان می دهد که استخبارات کشورهای مخالف امریکا در افغانستان، آن را طراحی و این بار از یک کانال دیگر عملی کردند. از نظر کار اپراتیفی، باید خیلی کار مخفی و ممتد از سوی شبکه های فعال در کابل صورت گرفته باشد که عملیات هم موفقانه باشد و قاتل نیز از محوطه حساس ترین وزارت امنیتی به بیرون راه یابد و نجات پیدا کند.

این عملیات هم می تواند با حمایت مقامات ارشد صورت گرفته باشد و هم ممکن است در نتیجه تماس اختصاصی شبکه خاص، با صبور سالنگی، عملی شده باشد.

شبکه ها هم اکنون در کوچه کوچه کابل فعال اند و به جای آن که امنیت ملی رد پای آن ها را دنبال کند، آن ها سایه وار، اهداف خود را تعقیب می کنند. برخی حلقات مشکوک از داخل حکومت شایع کردند که قتل مشاوران امریکایی به قرآن سوزی در بگرام بی ارتباط نبوده است. این ادعا ها خود ثابت می کند که یک پروژه در عقب این کار قرار دارد. نیویورک تایمز به تاریخ شانزده حمل به

نقل از مقامات کاخ سفید فاش کرد که شبکه های ایرانی پس از نشر خبر قرآن سوزی، کانال های تخریبی خود را به حرکت درآورده و دستور استفاده از بحران داده بودند. مقامات مدعی شدند که احساسات آقای سالنگی شاید به غلیان آمده باشد. این خود توجیه ترور است.

سوال این است: سال گذشته وقتی یک افسر هوایی اردوی ملی هشت نظامی امریکایی را در میدان هوایی کابل کشت، چه انگیزه بی درسر داشت؟ آن زمان که قرآن سوزی اتفاق نیفتاده بود. مشاوران امریکایی درست در همان روزهای کشته شدند که عملیات زنجیره ای سپاه قدس ایران به هدف ضربه بر اسرائیل و امریکا در دهلی، تفلیس پایتخت گرجستان و بنکاک پایتخت تایلند یکی پی دیگر ناکام شدند. ضاربان در بنکاک با تروریست های دهلی در ارتباط بودند. ظاهراً عملیات کابل با موفقیت نسبی همراه بود!

مقارن همین اتفاقات تظاهرات بر ضد قرآن سوزی در کابل و دیگر جا ها به خشونت کشیده شد و در نظر بود خط خون را درازتر کنند. چند ملا از جمله مولوی مختار مفلح که از سوی ایران حمایت می شود، تحت پیگیری امنیت ملی قرار گرفتند اما شبکه های ایران توانستند آنان را نجات دهند و تحت نام کاروان جهانی الی بیت المقدس او را همراه با ده ها تن از ملاحایی که در تولید خشونت در تظاهرات مورد شک قرار گرفته بودند، به خاک ایران منتقل کنند. آیا نمی توان استدلال کرد که صبور سالنگی در جمع کاروان الی بیت المقدس یا به همان نام از مکان دیگری به ایران منتقل شده باشد؟

هفته حمل- 1371

اختلاف شدید بین امنیت ملی و مارشال فهیم

یک منبع مؤثق از امنیت ملی افغانستان به «چشم انداز آنلاین» از تشدید اختلاف میان آقای قسیم فهیم معاونت اول ریاست جمهوری و مقامات اداره امنیت ملی خبر داد. مورد اصلی این اختلاف، اعمال فشار معاون اول دولت به خاطر آزاد سازی چند قاچاقچی بزرگ مواد مخدر از بازداشتگاه های امنیت است که علاوه بر قاچاق، به آدم ربایی و ده ها فقره تجاوز جنسی و غصب زمین متهم دانسته می شوند.

منبع گفت که فشارهای تهدید آمیز آقای فهیم به طور مشخص بالای سارنوال فتح (دادستان امنیت ملی) اعمال شده است. اما این که آیا دانه درشت های مافیای قاچاق در اثر مساعی فهیم آزاد شده اند و یاخیر، تا کنون اطلاع دقیقی در دست نیست.

همین منبع اظهار داشت که تلاش مقامات ارشد از جمله فهیم به منظور نصب و توظيف افراد وفادار به شخص خودش در ارگان های امنیت ملی تا کنون متوقف نشده است. دست اندازی در ساختار امنیت ملی به وسیله جناح های قدرت یکی از نگرانی های جامعه جهانی و حلقهات مخالف فهیم در داخل دولت بوده است.

منبع امنیت ملی با اشاره به وخامت وضع در دستگاه دولت و گسترش بی نظمی و فساد جناح های شامل در حکومت تایید کرد که شیرازه امور در حال از هم گسیختن است و بنا به گفته وی، اکنون یک نوع « شرایط انتقالی» در تمامی سطوح نظام حاکم شده است.

بنا به تحلیل منابع امنیتی، پیش بینی این که «شرایط انتقالی» موجود چه گونه به مرحله بعدی گذار داده خواهد کرد، دشوار است. اوضاع عمومی نشان می دهد که گذار به مرحله پسا «انتقالی» مسالمت آمیز نخواهد بود.

به همین سبب کوچ کشی و فرار سرمایه داران از بخش های سکتور خصوصی تشدید گردیده است.

مارشال فهیم و جمعی از والیان و نظامیان به حواله یافته های ناظران بین المللی که در دوسال اخیر دست کم دوبار از طریق رسانه های جهانی در قاجاق، آدم ربایی سازمان یافته و غصب ده ها هزار جریب زمین و توزیع آن به حلقات وابسته به خویش متهم اند. اگرچه واشنگتن تمام پرونده ها را در کانال های نهاد های گردآوری اسناد تنظیم کرده است؛ گمان می رود که با تشدید وضعیت بحرانی در کشور، پرونده ها را دوباره مطرح کند. هرگاه فهیم باز هم به منافع امریکا سودمند باشد، در قدرت باقی خواهد ماند. امریکایی ها هنوز هم باوی در تماس هستند و برخی اوقات با «پرزدن» به کلاه فهیم، دیگر جناح های حکومت را کنترل می کنند.

در همین حال منابع مسئول در دولت افغانستان فاش کرده اند که سازمان ملل متحد در همکاری فشرده با کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان روی فهرستی کاری کنند که در آن نام های عناصر بالا مقام نظامی و دولتی افغانستان گنجانیده شده که به زمین خواری، قاجاق مواد مخدر و آدم ربایی ها اختلاس های بزرگ متهم اند.

تیم تحقیقاتی امریکا اکنون روی دوسیه پی کاری کنند که ارتباط میان کشته شدن هشت نظامی امریکایی در میدان هوایی در سال گذشته و ترور دو مشاور امریکایی در وزارت داخله در ماه فبروری مشخص خواهند کرد. بازرسان امریکایی احتمال می دهند که کشته شدن هشت نظامی امریکا در میدان کابل با حمل و بارگیری محموله های مواد مخدر با چرخبال های اردوی ملی از سوی مقامات بلند پایه رابطه داشته است.

تحقیقات ارتش امریکا درین باره ادامه یافته است و ممکن است یافته های تحقیق در یک زمانی که لازم دانسته شود، از طریق رسانه ها اعلام شود.

دیوار اشباح بین قسیم فهیم و علی احمدجلالی

جلالی گفت: همه را در حرم سرای ارگ جمع کن و دستور بده همه را چنواری کنند... همین حالی سروقت است؛ اگر دیر شد، چانس این کار از دست می رود!

علی احمد جلالی این بار به طور پیش هنگام اعلام کرد که به میدان رقابت انتخاباتی آینده وارد می شود. در دور گذشته، قسیم فهیم در آخرین روزهایی که رقابت ها آغاز می شد، جلالی را با زور و تهدید از صحنه برون کرد و مثلی که به رهبری کرزی برای باقی ماندن در قدرت نقشه کشیده بود، نفس به راحت کشیدند.

فهیم و خلیلی، و بعد تر، آقای کرزی، علی احمدجلالی را به چشم اشباح می دیدند که از آن سوی کره زمین پرتاب شده تا قدرت ائتلافی را نخست بشکند و سپس با خیال راحت ببلعد. داستان از کجا شروع شده بود؟

بعد از تقسیم قدرت بین تیم ها و گروه های جهادی و سلطنت طلبان در بن آلمان، گروه هایی که از غرب به محور قدرت وارد شده بودند، سعی کردند هسته نیرومندی را به دور کرزی شکل بدهند و صلاحیت بی حوصله گروه های جهادی را محدود کنند. آن ها بعد از آن که کرزی را آدمی ناپایدار تشخیص دادند، قبله خود را به سوی سیاست دان تازه دم-علی احمدجلالی- تغییر دادند. در اولین لویه جرگه اضطراری و پس از آن کشمکش اوج گرفت که در نتیجه محمدیونس قانونی از وزارت داخله خلع گردید و راه برای علی احمد جلالی تا اندازه بی فراخ شد.

جلالی در سال ۱۳۲۳ هجری خورشیدی در ولایت غزنی متولد شده و فارغ التحصیل دانشگاه نظامی افغانستان است. وی از ترک تباران پشتو زبان ولسوالی اندرولایت غزنی است. جلالی از بنیان تئوری حذف کامل جهادی ها از قدرت و ضبط ماشین جنگی آن هاست. در نخستین برخورد ها، سعی کرد قوماندان های جهادی وابسته به قسیم فهیم را پاکسازی کند. هر چند از جنرال جرئت در اداره «نظم عامه» شروع کرد و به موفقیت هم رسید؛ کارش به بن بست کشید. او به این عقیده است که باید «ترس» در جامعه افغانستان نابود شود. اما یکی از جهادی درباره وی گفت:

جلالی توانایی تأمین نظم را ندارد؛ زیرا به جای اعمال امر عسکری بالای پرسونل، از آن ها «خواهش» می کند!

جهت بررسی روابط قسیم فهیم و جلالی برای نخستین بار نکته بی را فاش می کنم که شاید در شکل دهی حوادث آینده تا رسیدن به زمان انتخابات بعدی، باز هم تأثیر داشته باشد. جنرال ولی از نزدیکان خانوادگی قسیم فهیم که در آن زمان به حیث مأمور ویژه امنیتی در ارگ کاری کرد، در اواخر سال 1366 در گفت و گویی با من گفت:

بعد از تشکیل حکومت «موقت» وقتی در ارگ جلساتی برگزار می شد، من همیشه در حاشیه حضور می داشتم و برخی اوقات حضور نامرئی می بود. در یکی از این جلسات که در آن دکتر زلمی خلیلزاد سفیر امریکا، جنرال دوستم، علی احمدجلالی و رئیس جمهور کرزی حضور داشتند، بحث بر سر تقسیم کرسی های دولتی و چانه زنی داغ شد. فشار فهیم و افرادش برای گرفتن کرسی های کلان بالای همه زیاد بود. درین حال علی احمدجلالی به ناگاه با لحنی برافروخته و بلند به کرزی گفت:

با این قوماندان های جنگی هرگز مشکل حل نمی شود و هرگز نظام ساخته نمی شود. پیشنهاد می کنم که همه شان را در حرم سرای ارگ جمع کن و یک دستور بده همه را چنواری کنند... همین

حالی سر وقت است که اگر دیر شد، چانس این کار از دست می رود. مسأله حل می شود بدون این کار راه حل ممکن نیست!

او دوبار با اصرار و ابرام این موضوع را بیان کرد و منتظر پاسخ رئیس جمهور ماند. کرزی به سوی خلیل زاد نگاه کرد. جنرال دوستم خاموش بود. خلیل زاد با کلماتی سنجیده شده گفت: این عمل با سیاست امریکا در تضاد است. منافع امریکا در حذف دسته جمعی گروه های شامل در قضیه نیست. من که از حکومت امریکا نمایندگی می کنم، با این طرح مخالفم! سپس موضوع کمی سرد شد و حضار درین باره بحث را ادامه ندادند. جنرال ولی گفت: من همان روز به خانۀ فهیم رفتم و موضوع را گزارش دادم. فهیم هیچ باور نکرد!

چند ماه بعد از آن روابط جلالی با دیگر ارکان قدرت به هم خورد و از همان جایی که آمده بود؛ بی سروصدا به همان جا پرواز کرد.

در آستانۀ انتخابات 1388 که تنور رقابت ها پیوسته گرم می شد، جلالی در میان ائتلاف روسیعی از سیاسیون، مردم عادی و نهاد های مدنی به عنوان چهرۀ همه پذیر و برنده احتمالی انتخابات معروف شده بود. حتی پیشاپیش، پوستر های تبلیغاتی به نفع وی چاپ شد و دفاتر انتخاباتی در سطح مرکز و ولایات یکی پی دیگر گشایش یافته بودند. این حوادث مقارن زمانی بود که قسیم فهیم با جدا شدن ناگهانی از «جبهۀ ملی» کمر متحدان خود را شکسته و در نقش کمپاین کننده کرزی به ولایات سفر می کرد و «صیغۀ» سیاسی و اقتصادی دوباره بسته شده بود.

کرزی، بالنوبه، بساط رقبای منطقه ای مانند گل آغا شیرزوی و پارچۀ بخیه زده به او (احمدضیاءمسعود) را یک شبه از صحنه خارج کرد و با انور الحق احدی رهبر افغان ملت در یک معاملۀ تهدید آمیز به توافق نزدیک شده بود. از دکتر عبدالله نیز خواسته شد که به ائتلاف جدید ملحق شود؛ وی به تحریک نسل دوم جمعیت اسلامی زیر بار این پیشنهاد نرفت.

بدنۀ گروه های مجاهدین که پس از زلزله صف شکن فهیم نقش زمین شده بود، با عجله خود را جمع و جور کرد و به دور دکتر عبدالله بسیج شد؛ معلوم بود که برای پیشبرد رقابت های ریشه دار انتخاباتی زمان زیادی از دست رفته بود و عبدالله به میدان رقابت اضطراری با کرزی و فهیم پا گذاشت. علی رغم این تحولات، علی احمد جلالی همچنان به حیث رقیب از پیش برنده، در صحنه حضور داشت. گمان برین بود که از سوی امریکا حمایت می شود، این خطر نیز قوی بود که یک ائتلاف انتخاباتی بین دکتر عبدالله و علی احمد جلالی قد بیافرازد و تیم کرزی- فهیم - خلیلی را با شکست مواجه کند.

بانگ مجدد انتخاباتی جلالی در دور جدید مقارن احوال توفانی مملکت، گسترده شدن انارشیزم و فساد حکومت بر انداز و سخت تر شدن تنش بین امریکا و تیم حاکم است. جلالی این بار از فهیم و تیم حاکم حساب نمی برد؟ از تکرار تاریخ هراسی ندارد؟

از یک نظر، اوضاع به سرعت در تغییر است. فهیم آن فهیم گذشته نیست و جلالی دیروز، جلالی امروز نیست.

اوضاع کشور گام به گام حالت اضطراری به خود می گیرد. جبهات جنگ، نمای متغییر و مشکوک پیدا کرده اند. معلوم نیست خط اول جنگ در کجاست؟ مهم این است که ذهن بسیاری از مردم به سنگرهای نارضایتی و حتی جنگی تبدیل شده و این واقعیتی است که تغییر سیاسی را اجتناب ناپذیر می سازد. این نکته هنوز اهمیت دارد که تیم محافظه کاران بدون خونریزی قلعه قدرت را ترک گوید. این که شهرهای پر جمعیت، قوای ثلاثه، هزینه ملی در دست یک اقلیت محافظه کار متمرکز شده است، به معنای بیمه شدن حاکمیت مادام العمر ملولک الطوائفی نیست.

محافظه کاران در عملیات تصرف مغزها، از چندین جهت در هم شکسته شده اند. رئیس جمهور کرزی، تا آخر ماجرا با متحدان ائتلافی (فهمیم، خلیلی و سیاف) در یک سنگر باقی خواهد ماند؟ درین باره حالا می توان شک و تردید هایی را پیش کشید. حزب اسلامی به طوری پیشینه پی در پی در بدنه ولایه های قدرت قالب خورده و به دور رئیس جمهور حصار کشیده است. همزمان با تشدید فشار جنگ و ترور در سطح شهرها و خیابان ها، وکنارکشی نیروهای ناتو از مشاجرات درونی نیروهای رقیب، تضادهای درونی تیم حاکم با التهاب جدیدی گره می خورد. حزب اسلامی در دو محاذ، به حرکت درآمده است. محاذ جنگی خود را در شمال گسترش داده است. شاخه دولتی حزب می تواند در یک مقطعی که تصادمات شروع شود، همه رقبای سنتی خویش را در تبانی با پاکستان و طالبان از خط خارج کند.

عنصر تعیین کننده مانند عقیده، آرمان، مسئولیت تاریخی، مردم گرایی و ارزش های اسلامی و فرهنگی دیگر به عنوان جوهره اصلی عمل کرد تیم ائتلافی حاکم اعتبار خود را از دست داده است.

عزیز لودین رئیس نهاد مبارزه با فساد، از دیدن آن همه ناروایی و جفاکاری های همکاران خویش در دولت، به بیمارروانی مبدل شده است. وی می گوید:

«دفاتر مقامات حکومت لوکس تر از دفتر او باما در کاخ سفید است. بازار خریداری موترهای ضد مرمی گرما گرفته و کارخانه های تولید موترهای ضد زره جاپانی را بازار افغانستان تغذیه می کند. مقامات از خرج و هزینه مصرفی گزاف از حساب پول دولت و حکومت بی پرده سخن می گویند و افتخار می کنند. یک مقام بالاتر از وزیر در ارگ از اشکال و حجم اختلاس و بازی با پول چنان داد سخن داد که دهانم از تعجب باز ماند.»

دکتر اشرف غنی که در انتقال مسئولیت های امنیتی ازین ولایت به آن ولایت بال می زد؛ حالا می گوید: در صورت ادامه غارتگری در دستگاه حکومت و دولت جامعه جهانی از نظر مالی با افغانستان کمک نخواهد کرد. حلقات و دسته جاتی که بیشترین سود از دولت نصیب شده اند، بیشتر از دیگران به تخریب اعتبار حکومت مشغول اند. قراردادها به شرکت هایی تعلق می گیرد که در لست سیاه فساد کاران شامل اند. قراردادها به طور سازماندهی شده از سوی مقامات در مرکز منعقد می شود و به مقامات در ولایات اصلاً اطلاع رسانی نمی شود.»

همه از آینده بیم ناک اند.

تیم دزدان فکرمی کند «زندگی خود را جور» کرده اند؛ تجربه نشان داده است که ممکن است حسابات مالی آن ها روزی ناگهان از سوی ناظران جهانی بسته شود. آنگاه سکنه نخواهند کرد؟ امریکا که یک دالربه ایران کمک نکرده، تا کنون دارایی ده ها تن از مقامات آن کشور را در گوشه و کنار جهان ضبط کرده است. آن ها که در افغانستان دریایی پول جاری کرده و یک نسل

محافظة کاران را چاق و چله کرده اند؛ روزی رأی شان برای استرداد آن همه پول های پرداخت شده، برگشت نخواهد خورد؟ تعهدات دولت در کنفرانس های جهانی کابل و برلین و بن دوم به منظور مقابله با فساد و خیانت و دزدی، پوقانه بی بود که ترکیب. عملیات اشغال مغزها همه روزه بر ضد محافظه کاران پیروزمندانه جلو می رود. سرمایه داران دولتی هنوز از خواب بیدار نمی شوند و خود، نهاد های موازی و مافیایی تشکیل داده اند. اردو و پلیس خود نهاد های موازی اند که هرگاه از نظر مالی در افلاس بغلتند، به جان حاکمیت می افتند. نهاد های شخصی و بین المللی روز تا روز تضعیف شده و انحصار اقتصادی در دست سران حکومت افتاده است. آنانی که کابل بانک را به افلاس کشیدند؛ نهاد های خودسری اند که در چهارچوب دولت فعال اند و هم از دولت تغذیه می کنند و هم سد راه کثرت گرایی اقتصادی و سیاسی شده اند. در حالی که خطر بی نظمی افزایش می یابد، ذهنیت هایی که در برابر ارزش های دموکراسی به شدت مسلح اند، به یک رویارویی تازه برای بقای شخصی خویش می اندیشند. آن ها دیگر فرصت ندارند از احساسات مردم به طور نامشروع ارتزاق کنند.

بیست و یک حمل- 1391 شکار بلاها در شب های خاموش

سپردن «عملیات شبانه» به اردوی ملی با سرنوشت حکومت کابل رابطه مستقیم دارد. از نظر امریکا، آخرین بهانه و مانع از سرراه امضای توافق استراتژیک بر طرف شده است. خطر ریزش های ناگهانی شبانه زیر پای حاکمیت دولتی وجود دارد. این اقدام احتمالاً سه پی آمد عمده خواهد داشت؛ در قدم اول ممکن است شکاف قومی را در اردوی ملی سبب شود. زیرا با افزایش دست اندازی تیم مرمر طرفدار طالب در داخل ارگ، امکان دارد پروسه فعال راه اندازی به موقع و برنامه ریزی شده «عملیات شبانه» با رکود، کار شکنی و یا بی کفایتی رو به رو شود. مهم ترین لغزش این خواهد بود که قبل از حرکت نیروهای ویژه به سوی هدف، اطلاعات از سوی مراجع خاص به سود طالبان درز کند و باعث تلفات انسانی در اردوی ملی شود.

دوم؛ این توافق نامه می تواند جزئی از سازشنامه خاص کرزی (در غیاب محافظه کاران ائتلافی شامل در حکومت) با جانب امریکایی باشد که نزدیکی بین تیم کوچک رئیس جمهور را با امریکا به مرحله جدیدی وارد کند. این ریسک هم مرفوع نشده است که ازین پس، اختیار و نظارت بر تحركات شبانه طالبان کاستی پذیرد و سرانجام حکومت های محلی یکی پی دیگر به تصرف طالبان در آورده شوند.

آن چه مبرهن معلوم می شود این نکته است که جنگ اطلاعاتی و نفوذی طالبان تشدید می شود و مداخله محافظه کاران ارگ نشین طرفداران طالب در اردوی ملی نیز افزایش می یابد. جان آلن با لحنی مبالغه آمیز یاد آور شد که نیروهای ویژه اردوی ملی «در منطقه نظیر ندارد.» درین مورد باید به طور جدی شک کرد. هیچ عقل سلیمی باور نمی کند که نیروهای ویژه اردوی ملی کارا تر از نیروهای ویژه ارتش ایران و پاکستان باشد. هدف اصلی گفتار جان آلن در صورتی که پلان های دیگری در دستور کار باشد، این است که بعد ازین خودتان می دانید و عاقبت کار ربطی به ما ندارد. دلیل این گمان زنی آن است که اردوی امریکا با دل ناخواسته حاضر به انتقال

مسئولیت عملیات شبانه به اردوی ملی شد. آن چه در زمینه «نقش حمایتی» نیروهای امریکایی مندرج در توافق نامه می توان گفت این است که این «حمایت» پیشاپیش ضمانت شده نیست.

جنیش اعتراض درونی درطالب و ضد طالب

اتحادیه اقتصادی وپارتی ها درحکومت، یک پارچه باقی نمی ماند. تلاش ها برای داخل کردن سرطالبان به کوزه شراب ارگ، با موفقیت فزینی همراه نیست؛ حضور طالب درارگ عملی شده است. هسته قومی اطراف کرزی همراه با حزب اسلامی درمسند های خاص مستقر اند. این فرقه درشرایطی که آفتاب حاکمیت به لب بام نزدیک می شود، برای پیچیدن قوی تر به دورقدرت، یکسان عمل می کنند.

خطر فروپاشی درونی حکومت ازین جا فزون تر احساس می شود که همه ترسیده اند و دیوار اعتماد به طوراعلام ناشده مدت ها پیش شکسته شده است. اگر پرده از راز برافتد و هرکس برای نجات مال و پول خویش به راه هایی که خود برمی گزینند، کمر ببندند، هردو فرقه (هم بنیادگرایان طالب و حزب اسلامی و هم محافظه کاران تنظیمی شامل حکومت) درگیر جنگ ناگزیر درونی و تصفیه حساب های ناگهانی می شوند.

هر دو جناح، مثل زخم های کهنه از درون باد کرده اند و دریک موقع مناسب باید بترکند. زمان انفجار درونی قابل پیش بینی نیست؛ زمانی که طالب از بیرون غوغا کند و قوت های خارجی ناظر بی طرف صحنه قرار گیرند، وضع دیگری پیش می آید. علی رغم ستمگری های سیاسی و ستیزه گری های نسل کلاسیک طالب و حزب اسلامی، نسلی درین اردوگاه ها پروریده شده است که نسبت به واقعیت های تاریخ و نیازهای افغانستان امروز چشم باز تر و مغز سرد تری دارند. این محافل به وضوح نتیجه گرفته اند که حکومت داری به شیوه طالبان «دیروز» و سرکوب گری ها به شیوه حزب اسلامی «دوره جهاد» روش های منسوخ می اند که دیگر برای هیچ کس جاذبه ندارد.

در اردوگاه محافظه کاران «تنظیمی» شامل جمعیت، اتحاد، حزب وحدت و جنیش ملی، صف معترضان قوی تراست. این جناح ها از مسند قدرت به تجاری مهم دست یافته اند و از خطرات زیاده خواهی و حرص چشم بسته سران خویش در امور سیاسی، اقتصادی و شخصی هراسان شده اند. روشنفکران و ارباب فکر و تحلیل که از شراکت در قدرت دور بوده اند، احساس می کنند که پرداخت توان تراژدی های بعدی بیشتر به دوش آنان خواهد بود.

بدین ترتیب، قبل از هر تغییر سیاسی در ساختار ها باید تغییر ساختاری و فکری در جماعت طالب و ضد طالب ایجاد شده و به پخته گی برسد؛ در غیر آن، افغانستان نخست به گرداب خونین جنگ داخلی فرومی غلتد و در قدم بعدی، که سنگرگیری های جنگی و توحش، مرزها را با رنگ خون مشخص می کنند، تجزیه نا خواسته که همه را در کام سیاه خود خواهد بلعید، به عنوان داروی حیات مطرح می شود.

بیست و یک حمل- 1391

هشدار مارشال فهیم به افغانیزه شدن «عملیات شبانه»

براساس قانون بین المللی مبارزه با تروریسم، امریکا در هر زمان در هر جا می تواند دسته های القاعده را هدف قرار دهد.

رئیس جمهور کرزی با اشاره به توافق نامه مرتبط با افغانستان کردن «عملیات شبانه» با هیجان گفت:

« با انجام این کار حاکمیت ملی افغانستان تثبیت شد!»

مارشال فهیم معاونت اول دولت در جلسه ارگ با لحن متفاوت به ساکنان محل هشدار داده که باید «در خانه های شان کسی داخل نشود و به تروریستان و آدمکشان پناه ندهند.» اظهارات کرزی و معاونش از هم خیلی تفاوت دارند و پیام های سخنان شان نیز ناقص یکدیگر است. این درک قوی است که مردم کماکان به گروه های تروریست پناه خواهند داد. از همین رو، به نظرمی رسد دوپارچگی نیروها در درون دولت درین باره، به مرور زمان شدید تر خواهد شد.

در شرایط وخیمی که افغانستان به سر می برد؛ «تثبیت» حاکمیت ملی بسیار دشوار است. ادامه جنگ و وابستگی کشور به کمک های جامعه بین المللی، غرش هیولای بی شاخ و دم فساد و خود سری و افزایش خطر نارضایی مردم، به خودی خود، عدم اثبات «حاکمیت ملی» را نشان می دهد. در ظاهر امر، حرف ناگفته طرفداران خوش باور «افغانیزه کردن» این است که فکرمی کنند جهت «تثبیت» اقتدار خویش به ضمانتی دست یافته اند. واقعیت این است: چیزی که تیم حاکم نباید انجام می داد؛ انجام داد. این کار به افتادن از بام شباهت دارد که درش تا زمانی که بدن سرد نشود، چندان احساس نمی گردد. براساس قانون بین المللی مبارزه با تروریسم، امریکا در هر زمان در هر جا می تواند دسته های القاعده را هدف قرار دهد. اگر این اقدام یک سازشنامه صوری باشد، می تواند تنش بین امریکا و کابل را کاهش دهد و در عوض، رویکرد تیم حاکم به سوی ایران و پاکستان تغییر بخورد و راه برای امضای پیمان استراتژیک باز شود.

دوبرداشت وجود دارد که بعد از این چه خواهد شد. درین که طالبان ازین رویداد خوشحال شده اند؛ حرفی نیست. کمین گیری و دادن اطلاعات غلط به اردوی ملی و کشاندن آنان به دامگاه های مرگ به اشکال جدید روی دست گرفته می شود؛ کاری که اگر در گذشته به آن اقدام می کردند؛ در اثر عملیات اطلاعاتی پیشرفته نیروهای خارجی، غالباً افشا می شود قبل از همه خود شان تلفات می دیدند و متلاشی می شدند.

در شکل بعدی، طالبان سعی خواهند کرد با استفاده از جاذبه ها و «حساسیت» های قومی، با اردوی ملی تأمین ارتباط کنند یا افرادی را مؤظف به ریختن اطلاعات گمراه کننده به بانک کشفی قوت های دولت کنند. در مجموع تلاش برین خواهد بود که دیوار اعتماد در میان منسوبان اردوی ملی را فرسوده کنند تا بیفتند.

اگر گام بعدی امضای پیمان استراتژیک با امریکا باشد، ممکن است محاسبه تیم حاکم در کوتاه مدت (نه دایمی) درست از آب درآید. در غیر این صورت، پیش آمد های شکل دیگری اختیار می کنند. نیروهای امریکایی که ازین موضوع خوشحال نیستند، اگر در زمینه کشف و ردگیری دسته جات مخفی و جنگی طالبان به صورت کامل همکاری نکنند و خود را به اصطلاح در «غندی خیر» قرار دهند، طالب چنان روزی بر سر اردوی ملی بیاورد که شکار چیان شبانگاهی رزمندگان طالب، به جای شکار شدن، درجن درجن افراد خود را از دست بدهند و یا به اسارت بروند. در کار افغانیزه سازی عملیات شبانه، حکومت یک پارچه نیست و نه معاونان رئیس جمهور بلکه هزاران مأمور امنیتی و اداری وابسته به جریان های ضد طالبان که خود را در خطر احساس می کنند با آن مخالف اند.

از نظر منتقدان، این توافق نامه در واقع، ایجاد ضمانت حفاظتی از مخفیگاه های تروریستان در محلات دوردست است. افزون برین، رهبران مخالف طالبان همیشه از یک برنامه سری و سازمان یافته به منظور کشتن قوماندان ها و سران گروه های ضد طالب سخن می گویند و درین کار بعضاً دست افراد و حلقاتی را دخیل می دانند که در ارگ لانه کرده اند. به این ترتیب، با قید احتیاط می توان احتمال داد که اگر عملیات شبانه به درستی مدیریت نشود و سلسله ترور های سران ضد طالب نیز ادامه یابد و موازی با آن، تلفات اردوی ملی بلند برود، ابتداء خطر فروپاشی اردوی ملی و سپس هرج و مرج در حکومت چاق تر خواهد شد.

بیست و سه حمل- 1391 یادداشت به امنیت ملی افغانستان

هنوز هم دسته جات اطلاعاتی در داخل دولت و هم خارج از دولت سعی دارند استخوان های امنیت ملی را خرد کنند.
امنیت ملی افغانستان در ده سال اخیر با تهدید ها و تخریش های سخت و مداوم در چهار جبهه مقابله کرده است:
اول:

جبهه «پوپنک دماغ های» پوسیده و توهم زده غرب نشین که تا زمان تهاجم امریکا بر کشور، بی خبر از خوب و بد افغانستان، سرگرم و راجی بی حاصل و لاف زنی های شخصی از دوران تاریخ خویش بوده اند. چون سیلاب ناگهانی هجوم امریکا، آن ها را روی آب تا این جا آورد، در نخستین تبارز خویش برای قاپیدن یک کرسی و مقام، نبوغ خویش را به رسم تملق به امریکایی ها این گونه متجلی کردند:

امنیت ملی باید مکمل از بین برود!

گمان شان برین بود با گفتن این حرف ها، باعث خرسندی امریکایی ها می شوند. اما هنوز یاد نگرفته بودند که غربی ها روی ظرفیت ها و منافع خود شان تکیه می کنند و از تملق گویی بیزار اند.

دوم: امنیت ملی با انتصاب های خارج از قاعده و به دور از منافع ملی افغانستان، راه را برای یورش حلزونی و گام به گام حلقات جاسوسی ایران و پاکستان فراهم کرد. جا به جایی افراد جاسوس افغانی الاصل از طریق به دست آوردن دل مقامات دولتی و «تنظیمی» حاصل آمد. امنیت ملی از زمان دست به دست شدن حکومت های ناپایدار و همیشه در جنگ، صدمات زیاد دید و غارت شد ولی با تشکیل حکومت مورد حمایت امریکا نیز نه تنها ضربت سختی بر بافت تشکیلاتی اش وارد آمد؛ بلکه ساحه عملش محدود گشت و دستش به عنوان ارگان حراست از منافع افغانستان از هر طرف کوتاه ساخته شد.

درین مدت، اداره های اطلاعاتی ده ها کشور، در میدان افغانستان محور های مستقل تشکیل دادند و امنیت ملی افغانستان از نظر عملی و قدرت مبارزه، اسیر صلاح دید چند فرد «مسئول» قرار گرفت که خود به چند مقام «مسئول» در دولت پاسخگو بودند و آن چند مقام «مسئول» عمدتاً نه به منافع افغانستان بلکه به اولویت های شخصی و کشور های همسایه پاسخگو بودند.

جبهه سوم؛ پنهان کاری و مصلحت گرایی رئیس جمهور در خصوص شعاع عمل امنیت ملی زیان های سختی به روحیه و منافع افغانستان وارد کرد. رئیس جمهور با الهام از سخنان مغرضانه حلقات

جاسوسی و چاپلوس، به بهانه این که مردم افغانستان از «خاد» گذشته رنج های عظیم کشیده و خطرات بدی از آن روزگار دارند، در حساس شرایطی که باید برای قطع کردن دست ناپاک دشمنان در مرکز و ولایات یک حرکت ملی سازماندهی می شد، برعکس، دست و پای امنیت ملی را بستند. حکومتی های احساساتی به این واقعیت توجه نکردند که زمان «خاد» دیگر گذشته است و زندگی به گونه دیگری از امنیت ملی مسئولیت و وظیفه می خواهد. این وضعیت به ایران و پاکستان موقع داد که عملیات نرم از طریق دوستی و توزیع پول را به منظور تمديد اسارت عملی امنیت ملی افغانستان به جلو ببرند.

با تعجب مشاهده شد که امنیت ملی پس از ده سال صدای خود را علیه سازمان های جاسوسی و نهاد های رسانه یی که با استفاده از آزادی بیان، به انفجار و گمراهی اذهان عامه مشغولند، بلند کرد. این یک خانه تکانی مهم است؛ اما کافی نیست. بافت های سیار و مستقر جاسوسی تنها در حول و حوش رسانه ها نیست؛ مراکز آنان در وزارت اطلاعات و فرهنگ، خارجه، دفاتر معاونان رئیس جمهور و صدها مکان دیگر است. امنیت ملی باید بداند که اگر چتر نظارتی جامعه بین المللی از نظر استخباراتی نمی بود، داروندار دولت و دست آوردهای افغانستان همراه با پارچه های بدن آدم ها و تأسیسات به هوا می رفت. ارزشمندی امنیت ملی درین است: در دورانی که امنیت ملی از نظر اقدامات عملی در اسارت قرار داشت، تمامی رگه ها و ورده های شاخه های جاسوسی در دولت و در سطح جامعه را شناسایی و پرونده سازی کرده است.

اما چالش های پیشگفته در برابر امنیت ملی هنوز هم با همان قوت خود باقی اند. مشکلات و تهدید ها کماکان وجود دارند. صرفاً افشا سازی دسته جات جواسیس در تلویزیون ها و دیگر نشرات کافی نیست. کار امنیت ملی قبل از آن که افشا سازی باشد، عملیاتی کردن وظایف است که در پرتو قانون انجام می گیرد. مرحله آخر، داهیة حراست از افغانستان حکم می کند که امنیت ملی تمامی سرپنجه های مسموم را بشکند و راه را برای برخورد قاطع قانونی علیه لانه های فساد اطلاعاتی باز کند. نیازی نیست که برای امنیت ملی خط داده شود از کجا آغاز کند. به یاد تان باشد که رفاه و سلامت نسل های آینده در گرو اخلاص امنیت ملی نسبت به مردم است.

این مسأله قابل درک است که ایران در حکومت افغانستان بدنه قوی ایجاد کرده و پاکستان نیمه دوم را به عنوان جعبه سیاه منافع خود جا گذاری کرده است؛ اما هر چه باشد، برای دشمنان افغانستان فعالیت در زمین و فضای افغانستان طبیعی نیست و سرکوب و قلع و قمع آنان خیلی ساده است. این همه مصیب ها از برکت کشمکش با امریکا ظهور کرد. بدنه ایرانی و پاکستانی به خوبی موفق شدند فضای روابط با جامعه بین المللی را به زیان مردم و به نفع خود شان تیره و تار نگهدارند. مگر ازین پس، فرصت چنین کاری را از دست خواهند داد.

امنیت ملی بی تردید درک می کند که باید در محور افغانستان همه چیز تغییر کند؛ و این تغییر بدون تغییر در ایران و پاکستان ناممکن است. بنابراین، امنیت ملی وظایف در یک آزمون قرار دارد.

بیست و چهار حمل- 1391

حکم رئیس جمهور؛ چرخیدن اردوی ملی به دور بلا تکلیفی

پس از انتقال مسئولیت «عملیات شبانه» به نیروی های دولتی، در تازہ ترین حکم رئیس جمهور گفته شده که «بدون مدارک و شواهد مؤثق» کسی دست به اقدام علیه دسته جات مظنون در روستا ها نزنند.»

این حکم در شرایط جنگی و ترور هرگز قابل تطبیق نیست. قانون جنگ این است زمانی که منابع کشفی، تقرب یا کمین یک گروه دهشت افکن چینی، عرب، پاکستانی و ازبک و افغان را تثبیت کنند، واحدهای عملیاتی، محل را به محاصره می کشند. دشمن ساکنان محل یا خانه را سپر گرفته، آتشباری می کند. درین جا سخن گفتن از «مدارک مؤثق و مطابق احکام قانون» چه معنی دارد؟

اگر نیروهای ویژه اردو دست به عملیات بزنند، مثل گذشته سروصدا می خیزد که «بیگناهان» را به کشتن دادند؛ اگر منتظر «اسناد، شواهد و مدارک مؤثق» بمانند؛ گروه به دام افتاده، یا پیشدستی کرده، آن ها را از پا درمی آورد یا فرار می کند. یا ممکن است، برای اجرای هدفی که در آن جا تمرکز کرده، فرصت پیدا کند. هدف می تواند کمین گیری بر سر راه کاروان های مردم، اردوی ملی یا مقامات محلی باشد.

در حکم رئیس جمهور، تاکید درباره حقوق بشری، آن هم بر روی کاغذ صورت گرفته که در عمل هیچ طرف متخاصم، آن را جدی نمی گیرند.

اگر واقعاً موقعیت و تحرک دسته ترور، در تیررس عملیات ویژه قرار گیرد، حقوق بشری خود به خود زیر پا می شود. در جنگ حلوا تقسیم نمی شود. گروه ترور قبل از همه با لانه گیری در محل، با روحیه خشن خویش «حقوق بشری و کرامت انسانی» را نفی می کند. پس چه گونه امکان دارد که واحدهای عملیاتی امنیتی، هم خود را از تیراندازی و انفجار بیمه کنند و هم «کرامت انسانی و حقوق بشری» را نقض نکنند.

اگر قرار باشد حفظ کرامت انسانی به بهای هلاکت گروه عملیاتی باشد، این خود یک فاجعه کرامت انسانی است. این یک نوع خط و نشان کشی غیر عملی است. هیچ کس نمی تواند به خاطر حفظ «حقوق بشری و کرامت انسانی» جان خود را نا حق به فنا دهد تا تروریست نجات یابد. این مسأله باعث اختلافات شدید بین سه قوه امنیتی خواهد شد.

در بخش دیگر حکم رئیس جمهور گفته شده که «دخول به مسکن شخص و تفتیش آن به غیر از احوال جرم مشهود، بدون استیذان مراجع ذیصلاح عدلی و قضایی مجاز نمی باشد.»

تطبیق این بخش حکم، کاملاً به دسته های مخالف فرصت تنفس و فضای مصئونیت عطا می کند که هدف را خوب تر بزنند و به قول ذبیح الله مجاهد، صحیح و سلامت به پایگاه «مجاهدین امارت اسلامی» برگردند. هیچ کس نمی تواند ضمانت کند که خود ساکنان محل اجازه دخول به افراد مسلح را به حریم خود نخواهند داد. ممکن است تروریست ها به زور وارد حریم شخصی مردم شوند. رخنه و استقرار چریک ها، خیلی با سرعت انجام می شود و سنگرمی گیرند. در یک چنین احوال، اگر گروه عملیات ویژه منتظر بمانند که «مراجع ذیصلاح عدلی و قضایی» درین مورد فیصله کنند، بدترین وقایع نظیر کشته شدن نفرات امنیتی سه قوه، ترور شخص یا اشخاص مورد هدف مخالفین و یا انفجار مهیب که

همه فارمول ها را برهم خواهد زد، به وقوع خواهد پیوست. این بخش حکم دولت نیز هرگز تطبیق شدنی نیست. قاعده جنگی مخالفان، حرکت کردن برخط قوانین «جمهوری اسلامی افغانستان» نیست.

درحکم آمده است: نیروهای عملیاتی به استثنای حالت جرم مشهود، بدون تجویز خاړنوالی به گرفتاری و توقیف متهم مبادرت نورزند.

این دیگر یک نوع شوخی است. درنفی این شوخی باید نوشت: مثلاً سه سرباز اردوی ملی فوری از یک گوشه دیوار یک خانه هدف قرار می گیرند و کشته می شوند. مطابق حکم رئیس جمهور به طور عاجل کسی به خانه داخل هم شده نمی تواند. چون باید قاضی و سارنوال اول فیصله کنند. در آن شرایط عاجل و خونین، نفرات امنیتی زود تردنبال امبولانس بروند یا این که خدمت «مراجع ذیصلاح عدلی و قضایی» بشتابند؟

فرضاً دوگروپ برای انجام همین دوکار اعزام شدند. اگر تا بازگشت گروپ ها، از همان گوشه باز هم سه یا چهار نفر دیگر هدف قرار می گیرند و کشته می شوند. یا از فاصله دورتر، راکت می زنند و آدم ها کشته می شوند. درین صورت سکتورهای امنیتی باز هم منتظر فتوای سارنوال و مراجع قضایی باشند؟ اگر قید شده که باز هم منتظر بمانند. این احتمال هست که حین انتظار، آدم کشان از عقب یا از یک طریقی فرار می کنند. مسئولیت این حادثه را چه کسی به دوش می گیرد؟ در کدام قسمت قوانین جنگ با تروریسم چنین چیزی گفته شده است؟ در طول تاریخ جنگ ها چنین دیدگاه «ملانصرالدینی» مشاهده نشده است.

تعبیر اصلی و نا گفته حکم رئیس جمهور این است که اصولاً هیچ کسی حق مقابله با تروریست ها را ندارد. آن ها آزاد و غیرمسئول اند که شب کجا می روند و به خانه چه کسانی دعوت می شوند. این حکم اگر اعلام صریح قطع «عملیات شبانه» تلقی نشود، در بهترین حالت، صدور جواز برای قتل افراد اردوی ملی، پلیس و امنیت ملی و مردم عادی است؛ مقدمه ترور نخبه گان و سرانجام سقوط نوبتی و لسوالی ها و شهر ها خواهد بود. مسلم است که این حکم از سوی نفرات سه قوه امنیتی جدی گرفته نمی شود. بنا برین، هر چه اصرار هواداران طالب و تروریست ها از مرکز زیاد تر شود، به همان اندازه هم آهنگی در میان سه قوه را در هم می شکنند. در چنین حالت، واکنش های خشن و انتقام گیرانه از سوی اردوی ملی، امنیت و پلیس که کشته های همکاران خویش را روی زمین مشاهده می کنند، با شدتی غیر قابل پیش بینی حتمی است. آنگاه آیا باز هم فغان مردم از «عملیات شبانه» بلند نخواهد شد؟ آنگاه این مأموریت به کدام نیروهای «انتقال» داده خواهد شد؟

سیاسیونی که به پذیرش انتقاد و اعتراف به خبط های سیاسی خویش عادت ندارند؛ اکنون می خواهند با «ورق» جوانان بازی کنند.

با نزدیک شدن خطر فروپاشی و خطر طالب، محافظه کاران سیاسی آماج انتقاد و پرسش های سخت اقشار جوانان قرار گرفته و در حالت دفاعی قرار گرفته اند.

برسبیل چاره کار و برای آن که در شروع کار، موتور تند انتقاد ها را درجا میخکوب کنند، به روزپنجشنبه سران «ائتلاف ملی» به یاد «جوانان» افتادند. چه اگر دیرتر بجنبند، گستره انتقاد ها و اقامه ها به سرکشی و استقلال متمایل می شوند. هژمونی قراردادی و بلا تغییر محافظه کاران با چالش ناخوش آیند مقابل خواهد شد. درپس نشست جوانان، این محاسبه قرارداد دارد: نخست این که جوانان فکری کنند کارها چنان رو به راه است که اکنون سرفرصت نوبت به غایبان صحنه (جوانان) رسیده است! دوم؛ تمایل عمومی فعالان جوان، برای دور زدن محافظه کاران سنتی در رهبری سیاسی آینده تحت کنترل درمی آید. بار دیگر تابعیت از «نخبه ها» جای استقلالیت را می گیرد.

واقعیت این است که در اجندای محافظه کاران، حالا نیز، اردوگاه جوانان از نظر عملی بیشتر از یک متروکه، مفهوم دیگری ندارد.

سربازگیری از جماعت جوانان در شرایط حاد کنونی به خاطری اهمیت یافته است که اعتبار سیاسیون به شدت مخدوش شده و هدف تهاجم از سوی طیف های مختلف جوانان قرار گرفته اند. بنا برین تصمیم گرفتند لااقل در چند حرف، به کلاه جوانان پریزنند و تصمیم آنان را برای ایجاد هسته های جدید رهبری سیاسی پیشاپیش خنثی کنند. این یک تاکتیک کوتاه سیاسی است.

وگرنه چه اتفاق افتاد که مجریان مادام العمر عرصه سیاسی ده سال بعد، به «نقش اساسی و سرنوشت ساز جوانان» پی برده اند؟ لابد جوانان حاضر در مجلس ائتلاف ملی از خود پرسیده اند که «بزرگان سیاسی» زمانی که «ماه عسل» سیاسی خود با تیم حاکم را می گذراندند، با این چنین ادبیات از جوانان و ظرفیت های سازنده آن ها حرفی نمی گفتند.

باید وضع وخیمی پیش بینی شده باشد که سران «ائتلاف ملی» ده سال بعد، به مانورهایی چنگ می اندازند که در زمان قدرت، با آن خدا حافظی کرده و واژه جوانان از ذهن شان «پاک» شده بود. ارابه امتیازات و فرصت های طلایی «شخصی» در دادوستد های معامله گری از نفس افتاده است و اکنون باید جوانان و «ملت» را بسیج کرد تا از برکت زور بازوی آنان، ارابه بار دیگر به چرخش آید.

گرازورای تجارب، نیک بنگریم، در طریق محافظه کاران، هیچ چیزی به طور ریشه یی متحول نشده است. این قدر هست که موقعیت های شخصی به خطر افتاده و زمان طرح برنامه ها زیر عنوان از هر چیزی «یک بار مصرف»، دوباره فرار رسیده است. سخن اصلی درپس همایش جوانان پنهان بود: پیچیدن سرنوشت خویش در کلوله نخعی که «نخبه ها» جر کرده اند... و آموزش درست اطاعت بی چون و چرا از سر رشته دارانی که خود در حال کردارهای خویش برای نجات دست و پا می زنند.

آقای قانونی در همایش سازماندهی شده جوانان با این سخنان مشت خود را پیش جوانان باز کرد: ما از بهترین نقطه شاهد حوادث بودیم و امروز به بدترین نقطه در تاریخ این کشور رسیده ایم، زیرا 10 سال قبل در این کشور جنگ به پایان رسید و وفاق ملی و اجماع ملی با حضور جامعه بین الملل شکل گرفت. فرصت ده ساله از بین رفته است.

پس قانونی و دیگر محافظه کاران چرا جسارت ندارند نسبت به موقعیت های قبلی خویش «مسئولیت» قبول کنند؟ مگر این اتفاقات درخلاء پیش آمده اند؟ گناه کار کیست؟ سران نظام که آقای قانونی و دکتر عبدالله که از جمله آن بودند؛ درین سال ها به جای آن که «جوانان» را به صحنه بکشانند؛ اعتراض کنند و از کرسی های لذت بخش استعفا دهند، به قول معروف در «قصه» جوان و پیر نبودند. ورنه زمینه ها بس مساعد بودند که بیرق دادخواهی می افراشتند و سرفاقله اعتراض و نجات ملی می شدند. صندلی ریاست پارلمان هنوز از وجود آقای قانونی گرم است. چه کسی شاهد است که آقایان در سال های «عسلی» مشارکت در قدرت، نسبت به آینده مملکت با جوانان و به خصوص «ملت» صلاح و مصلحتی کرده باشند؟ حالا که کشتی سیاسی ترک برداشته، به آدرس جوانان بانگ نجات سر می دهند.

برای جوانان طرح این سوال بسیار کلیدی است که «چه باید کرد؟»

جواب این سوال تاریخی در سخنان تکراری و شعاری محافظه کاران سیاسی سراغ نمی شود. زندگی و واقعیت های موجود، جواب تازه می خواهد. پاسخ این سوال ها، در قدرت و اراده فکری جوانانی نهفته است که روشن و مستقل می اندیشند و تصمیم می گیرند.

شعور اجتماع را نمی توان به این شیوه به نفع خود مدیریت کرد. حلقه های اصلی محافظه کاران، اطلاعاتی در دست دارند که جامعه و گستره سیاست ازین پس به نفع حضور جوانان در حال دگرگونی است. گزینه دیگری نیست. این حکم تاریخ و اقتضای روزگار است. اینک برنامه گرفته اند که به جای قبول «سرپرستی» امور سیاست به وسیله طیف های نوظهور و جوان، معادله را طوری دست کاری کنند که جوانان، یک بار دیگر به «سرپرستی» محافظه کاران گردن نهند و رسم مکروه اطاعت بی قید و شرط، همچون گذشته ها پیشه کنند.

حال از مجتمع جوانان، از هر رشته و فن توقع می رود که خود در صحنه سیاست و جامعه شناختی امروز افغانستان هسته های کاری تشکیل دهند و راه را برای کشف و مدیریت ظرفیت های سالم سیاسی و اجتماعی باز کنند. با تشکیل نخستین هسته های «بررسی بحران» برنامه گسترش هسته ها در چندین همایش می تواند شکل بگیرد. اراده مسئولانه و قدرتمند، شرط نخست هسته گذاری های سیاسی به دور از محافظه کاران است. اگر جوانان باز هم خود را در لحاف سیاسیون شکست خورده ببینند؛ همان چیزی را نصیب خواهند شد که تا حالا نصیب شده اند.

من به سهم خویش تاکید می کنم که نخبه های قراردادی، زبان مفاهمه با جامعه جهانی، با مردم و حتی با خود را از دست داده اند. به یاد داشته باشید؛ که هیچ اتحاد واقعی میان آن ها به وجود نخواهد آمد. نکته برجسته این است که این دسته حمایت متحدان بین المللی افغانستان را از دست داده اند و در عرصه داخلی نیز، دست شان خالی است.

اگر اردوگاه جوان به این ریزه کاری هایی که در پس نمایش های محافظه کاران وجود دارد، به درستی ملتفت نشود؛ این دسته جات توانایی آن را دارند که با به کارگیری شیوه های تخطئه و دسیسه، اجتماع جوانان را به شعبه های کوچک و منزوی تبدیل کنند و هر یک را جداگانه در اختیار خود داشته باشند.

عرصه انتخابات آتی مانند دو دور قبلی، برای تیم کرزی، فهیم و خلیلی ویا «اپوزیسیون» که از نظر شعارها و موقعیت گیری های خویش روی همان خط قبلی «ما اگر نباشیم هیچ کس نباشد» در حرکت اند، جولانگه باز به شمار نمی رود.

مدیریت کردن شفاف و کم خطر دو واقعه مهم و همزمان در سال 2014 بدون تردید دشوار و حادثه آفرین است.

انتخابات ریاست جمهوری شفاف در گرما گرم شرایطی که نیروهای بین المللی خارج می شوند، اگر نا ممکن نباشد؛ تبعاتی مصیبت بار خواهد داشت. خروج قوت های خارجی، علی رغم تمهیدات و احتیاط کاری های امنیتی، تا اندازه بی سبب یک نوع خلاء امنیتی ویا نگرانی عمومی می شود. هنوز هم همه جناح ها مسلح اند. همه جریان ها دسته های موافق یا مخالف، از نظر ذهنی خلع سلاح نشده اند. مغزها به طور کل، مدنی نشده اند. دریک چنین احوالی، برگزاری انتخابات نورمال، بدون لغزش و پراز هرج و مرج، نا ممکن است. انتخابات گذشته نشان داد با وجود چتر حفاظتی و نظارتی گسترده، مملو از خود سری و انحراف بود.

مخالفان مسلح - حزب اسلامی و طالبان- موضع شان مشخص است. این خود نیمی از خطر زنده به شمار می رود. «اپوزیسیون» شبه دولتی نسبت به تیم حاکم مظنون است. گمان می برند تیم حاکم بدین وسیله راه تمدید قدرت را برای خود فراهم می کند. اوقات تلخی نیروهای همسو با قانون اساسی و اغلب (شریک دولت) مشکل داخل خانه است؛ اما بسا محتمل است که دست های بیرونی در به هم زدن کش و گبیر داخل خانه، آتش بیار معرکه باشند که هستند. این به جای خطر دیگر است.

هیچ کس نمی تواند تصویر واقعی از پایان سال 2014 ترسیم کند. با این حال همه نگران و ترسیده اند. سران اپوزیسیون شبه دولتی از جنگ های مدهش و حمام خون خبر می دهند. درین صورت خیلی امکان دارد که خود از همین حالا سرگرم آرایش شاخه های نظامی برای مقابله با حملات ناگهانی طالبان باشند. با این اوصاف، می توان گفت سرنوشت انتخابات ریاست جمهوری آینده مانند نمای یک قلعه مرموز است که هنوز نمی توان از دیوارهایش بالا رفت و فهمید که داخل آن چه خبر است. در انتخابات قبلی جامعه جهانی در برابر یک عمل انجام شده از سوی کرزی، فهیم و خلیلی قرار گرفت. متحدان غربی به جای مقابله کار ساز و مستقیم، به کشیدن سیم خاردار به دور دولت و حکومت اکتفا کردند.

دیوار سیم خاردار شامل مضیقه آفرینی های تبلیغاتی، اقتصادی، مدیریتی و سیاسی بود که نشانه آزار دهنده آن، شروع مرحله تازه مدارا و دوستی با گروه طالبان و قطع بخشی از کمک ها و برخی تحرکات مرموز دیگر است. برای محافظه کاران و نیمه دوم آن که هم در دولت اند و هم منتقد دولت، اکنون روشن شده است که اگر خود را با برنامه های جهانی هم آهنگ نکنند، بازی را از هر زاویه بی که جلو ببرند، بازنده خواهند بود.

انتخابات سوم، تکرار انتخابات دوم نمی تواند باشد. در انتخابات دوم محافظه کاران موفق شدند بدون حضور واقعی مردم و پریدن از سر متحدان جهانی، به شیوه «تقسیم سرخرمن» قدرت را بین خود تقسیم کنند. تقسیمات قومی، گروهی، خانوادگی و تنظیمی از وزارت تا سفارت، از ولایت تا حوزه پلیس و از الف تا ی، همه در غیاب اصول و ضوابط صورت گرفت که در نتیجه، فاسد ترین دولت در تاریخ افغانستان همچون مولود اداری عجیب الخلقه، همه را حتی صاحبان دم دستگاه را به وحشت انداخته است.

تیم قدرت که تا حال با چنگ و دندان سرگرم کسب ثروت و حرام خوری رسمی بود؛ اکنون به حفظ «دست آوردهای» غیرقانونی خویش راه و چاره می‌پالند. یک راه، از نظر آن‌ها قبضه کردن دوباره قدرت است تا هیچ کس را یارای آن نباشد تا به یاری قانون و اراده مردمی از آنان حساب‌گیری کند.

اجندای نیروهای سیاسی هیچ متحول نشده و چهارچوب‌های نظری آنان نیز فراختر نگشته است. عرصه انتخابات آتی مانند دو دور قبلی انتخابات ریاست جمهوری، برای تیم کرسی، فهیم و خلیلی ویا «اپوزیسیون» که از نظر شعارها و موقعیت‌گیری‌های خویش روی همان خط قبلی «ما اگر نباشیم هیچ کس نباشد» در حرکت اند، جولانگه باز به شمار نمی‌رود. این واقعیتی است که طرف‌ها چندان عادت ندارند آن را باور کنند.

حقیقت غیرقابل چشم‌پوشی این است که آزمون انتخاباتی در عین حال آزمون سیاسیون است. اگر مانند دور قبلی، انحراف و محافظه‌کاری بر سرنوشت کشور حاکم شود، جنگ داخلی اجتناب‌ناپذیر خواهد بود و علاوه‌چنین وضعی با استراتژی جامعه بین‌المللی در تضاد قرار می‌گیرد. بنا برین، جامعه جهانی نقش تعیین‌کننده و کلیدی خود را در تشکیل حکومت جدید در افغانستان هرگز از دست نخواهد داد.

بیست و ششم حمل- 1391

صلاح الدین؛ تکرار اشتباه استاد ربانی فقید

محافظه‌کاران «تنظیمی» در ارگ، اعلام کردند آقای صلاح الدین ربانی فرزند ارشد استاد ربانی فقید را به حیث «رئیس شورای عالی صلح» برگزیده‌اند. با توجه به تجارب ده سال اخیر و مأموریت شخص استاد ربانی در رأس شورای صلح، من احتمال نمی‌دادم که آقای صلاح الدین ویا خانواده استاد ربانی به چنین کاری رضایت دهند. ولی اشتباه استاد ربانی یک بار دیگر بالای پسر ایشان تحمیل شد. حتی اگر «شورای صلح» به مثابه ابزاری برای ایشان تعریف شده باشد، باز هم نه برای صلح بل برای بازی‌های سیاسی هم چندان با صرفه نخواهد بود. در جنگ، همیشه فرمانده ویا نماینده لشکر را هدف می‌گیرند. محافظه‌کاران یک بار دیگر موفق شدند عقب اعتبار سیاسی استاد ربانی برای حفاظت خودشان سنگربگیرند و به حیث مخفیگاه استفاده کنند. تاریخ افغانستان مقرر کرده است که سیاسیون و حکمروایان از درک قانونمندی جریانات و تاریخ خویش هیچ‌گاه نیاموخته‌اند ویا وارونه فهمیده‌اند. از نظر من، این اقدام یک بار دیگر نشان داد که محافظه‌کاران اصلاح‌پذیر نیستند و همانند قطار ریل، فقط روی یک خط می‌روند. قدرت را پس ازین نمی‌شود؛ به نفع محافظه‌کاران بیمه کرد.

به نظر من آقای صلاح الدین مأموریت دارد تا بدون هیچ پیشرفتی، «سپربلای» محافظه‌کارانی شود که هم تاریخ مصرف‌شان سپری شده و هم جغرافیای کشور از دست‌شان به فغان آمده است. قبل از اتخاذ این تصمیم باید یک سوال در بین کهنسالان بی‌تدبیر مطرح می‌شد که:

استاد برهان الدین ربانی چرا بر سر پروژه خیالی صلح با طالبان جان خود را از دست داد؟ بی‌تردید که طرف‌های ماجرا هم عوض نشده‌اند. فکتور بین‌المللی و منطقه‌بی‌قضیه نیز با همان حساسیت قبلی زنده است. این تصمیم تکرار دوباره اشتباه است. من در همین لحظه‌بی‌که این

یادداشت را مرقوم می‌دارم، انباشته از احساس تأسف هستم. به نظرم می‌آید که تیم حاکم برای اهداف دیگری آماده‌گی می‌گیرد. آیا حوادث همه را به جولانگه دیگری فرانخواهد خواند؟ جولانگه‌یی که هیچ یک از ارباب بازی، تا کنون خوابش را هم ندیده است!

بیست و شش حمل- 1391 درنگی بر حساب و کتاب صلاح الدین ربانی

هیولای سی و سه ساله بحران را نمی‌توان با ریسمان تعارف و تشریفات بست و رام کرد
و دریک سقف با آن زندگی کرد.

گزینش صلاح الدین ربانی درمسند رئیس «شورای صلح» یک نمایش نمادین است. صلاح الدین چهل و یک ساله، سال‌های اندکی از عمر خود را در افغانستان به سر برده و به این حقیقت وقوف دارد. اگرچنین است که از دست دادن استاد ربانی به معنی رها کردن میدان به سود دیگران نیست؛ طیف قدرت که در عقب وی سنگر گرفته است، پیام می‌دهد: اگر قرار است صلحی در میان است، با کسانی باشد که جنگیده‌اند. تا این دم که یک جناح بحران، ما بوده ایم، بعد از این هم خواهیم بود. طالبان با حریفان خیالی نمی‌رزمند.

بحران موجود گره در گره فزونی می‌گیرد. محاسبه طیف قدرت این است که صلح بدون یک طرف جنگ صلح نیست؛ جنگی دیگر است. جبهه دوم محافظه کاران به استقامت طراحان جنگ جهانی در زمین افغانستان باز است؛ با این تفاوت که نیرد طالبان با غرب، جنگ گرم است اما موقعیت گیری «ضد طالبان» علیه امریکا انباشته از سوء ظن خاموش و تقابل «سرد» است. طیف قدرت، به گمان غالب، خودش را برای پذیرش هرگونه عاقبتی آماده کرده است. می‌دانند هرچه شیپورتبلیغاتی صلح بلند تر نواخته شود، هیولای جنگ، قوی تر خواهد گرید. پس «شورای عالی صلح» بخش تازه‌یی از سریال بی پایان «جنگ داخلی» و «جنگ خارجی» است. محافظه کاران هر دوسوی خط، (طالب و ضدطالب) چشم‌های ترسناکی را به سوی خود خیره می‌نگرند. راهی جز مقابله ندارند. اگر خود را کنار بکشند، به احتمال قوی از هرسو دست‌هایی برای اذیت و حسابگیری به سوی شان دراز می‌شود. محکمه برای «عدالت»، «پرونده‌های آماده شده تحت نام «جنايتکاران جنگ» و دادخواهی‌های هزار سر، که می‌تواند قیامتی را برای شان برپا کند. آن‌ها که روی صلاح الدین حساب باز کرده‌اند؛ حساب خود را کرده‌اند.

مگر صلاح الدین از نظام اخلاقی این بازی‌ها چه به دست می‌آورد؟ به نظرمی رسد قالب «رهبر حزبی» در ذهن صلاح الدین به دور از جنگ و مصیبت‌های تلخ‌بار آن زیرسقف محیط‌های دانشگاهی از قبل بنا شده است؛ مگر آن تصویر در «شورای صلح» به گونه دیگری رونمایی می‌شود. به نظرمی رسد این موقعیت، خریداری خطر احتمالی به منظور دفع خطر احتمالی است.

بحران جاری صرفاً زاییده «بن بست» در عرصه داخلی تلقی نمی‌شود. تقابل کهنه در اشکال متغییر است که دست کم بیست سال پیشینه دارد. عامل منطقه‌یی و جهانی جنگ نیز به نوبه خود با همین «بن بست» گره خورده است. بنابراین بعید است جنگ کهنه به حل جدید بیانجامد. اگرچنین بود؛ جنگ «داخلی» و نبرد «استراتژیک» در صبح فردای سقوط دولت دکتر نجیب الله به ایستگاه «صلح» می‌رسد.

در هر دوسوی جنگ، محافظه کاران دست بالا دارند. خصلت جنگ های افغانستان نبرد های انتقالی از یک محور به محور دیگر است. صلح مسلح و صلح بر اساس تقسیم قدرت، صلح یک طرفه و موقتی است. مثل ده سال اخیر و چهار سال حکومت مجاهدین که چهارچوب های فرهنگی و مذهبی در جامعه افغانستان را به طرزی بی سابقه متزلزل کرد. صلاح الدین اگر چندوچون سرنوشت پدر را به درستی تجزیه و تحلیل می کرد، حاضر نمی شد در نقش «پیشمرگ» کشمکش بی سرانجام قدرت پا به میدان بگذارد. ایشان دایره اشتباه نخستین را با اشتباه جدید تکمیل کرده است.

میوه درخت زحمت کشی و یا صدمه پذیری آقای صلاح الدین در صورتی که شیرین باشد، قطعاً در سبد کهنسالان معامله گر کارگشته بی خواهد بود که خود در پس پرده خزیده او را به عنوان یک آماج آفتابی کرده اند. برای صلاح الدین، فقط یک راه باقی است و آن حرکت به جلو است.

ریشه درگیری های کهنه و نو، با حساسیت ها و احساسات مذهبی، غرایزی لگام اقتصادی و دنیا پرستی، مرده ریگ بی اعتمادی و اهداف منطقه یی و جهانی درهم آمیخته شده است. هیچ فارمولی قابل تعریف برای صلحی وجود ندارد که بتوان به آن امید بست. این هیولای سی و سه ساله را نمی توان با ریسمان تعارف و تشریفات بست و رام کرد و در یک سقف با آن زندگی کرد.

یک طرف جنگ نام خود را «شورای صلح» گذاشته؛ طرف مقابل، نامش طالبان است. بحث از نظر نیاز داخلی و تعامل بین المللی این است که صلح با انحلال هر دو جبهه قابل تصور است. این فرضیه درگرو هیچ کس نیست. بنا برین شورای صلح در واقع اتاق جنگ و بازی سیاسی برای محافظه کاران است. صلاح الدین اکنون صاحب این اتاق است. تصادفی نبود که اعلامیه دولت، زیرکانه عنوان کرد که انتصاب صلاح الدین به هدف تأمین «وحدت ملی و جلوگیری از مداخلات خارجی» صورت گرفته است. تو حدیث مفصل بخوان ازین مجمل.

بیست و هشتم - حمل - 1391

تشریفات مراسم آشتی اشباح در کابل

تجربه می گوید؛ اگر حزب اسلامی از در وارد شود، جمعیت اسلامی از کلکین بیرون می پرد. احساس من این است که فصل جدید تهاجم طالبان، بر بحران درونی حکومتی قمچین می زند. در حالی که صلاح الدین ربانی همزمان با شروع کارزار تبلیغاتی، در اذهان عمومی شکست خورده است؛ هیأت حزب اسلامی از درمانده گی حریف غیرقابل عفو خویش لذت می برد. صلاح الدین در رأس نمادین نماینده گان گروه هایی قرار گرفته است که ده بار با هم جنگیده اند و بیست بار با هم کنار آمده اند. خط جدایی هنوز قرمز است.

جمعیت اسلامی هنوز هم در رأس تصمیم گیری حکومتی قرار دارد و از ورود حزب اسلامی به دستگاه حاکمه نگران است. هم از لحاظ ذهنی «دست به ماشه» است و هم سازوکارهای نظامی را سرازیر می دهد. فارمول جمعیت درخوش بینانه ترین حالت چنین است که حزب اسلامی

جمع تیم مشاوران و مرموز کرزی، مساوی به طالبانیزم التقاطی. به همین سبب، میراثی کردن سیاست قبل از آن که بر بنیاد درک واقعیت ها بنا شده باشد، یک مصلحت جبری است.

در انتصاب صلاح الدین ربانی، محافظه کاران «پیر» رضایت نداشتند. صبغت الله مجددی به اصطلاح حتی نسبت به به شخص استاد ربانی «تن ده» نبود و در آستانه ظهور صلاح الدین، از عرصه به رسم اعتراض خودش را کنار کشید. پیرسید احمد گیلانی نیز در جریان جلسه از جا برخاست و دیگر به عقب نگاه کرد. تعدادی باقی مانده شورای صلح نیز پیشاپیش معتقد بودند این اقدام نوعی آماده گی برای ادامه جنگ های «تنظیمی» و درگام نخست بدون «جنگ گرم» خواهد بود. مذاکرات حزب اسلامی با دولت در واقع مذاکره مبتنی بر سازش با جمعیت اسلامی است. «تنظیم ها» بار دیگر برای بقا، سعی دارند در برابر چالش نیرومند طالبان و زنه درست کنند. تجربه نشان داده که تنظیم ها وقتی از یک آدرس ثالث در لبه پرتگاه مرگ و انحلال قرار می گیرند با هم دست اتحاد می دهند و هر دو مجبور می شوند صحنه را به نفع نیروهای غالب خالی کنند.

با این حال به قول معروف، حوادث در میان دو فاصله به طور یکسان اتفاق نمی افتند و این انتظار وجود دارد که درین مرحله جمعیت اسلامی و حزب اسلامی خواهند توانست به روی حوادث و تغییرات ضروری، به نفع خویش دیوار بکشند. صلاح الدین روی همان مایه پا گذاشته است که استاد ربانی با درک خطرات آن، روی آن ایستاده بود و انفجار را از قبل دریافته بود. حزب اسلامی می داند که جور آمد با صلاح الدین ربانی در چهارچوب علایق «تنظیمی» به معنای کنار آمدن با عطا محمد نور، اسماعیل خان و فهیم قسیم نیست. مراکز شخصی قدرت درده سال اخیر صرف زمانی به «خیمه جمعیت» پناه می برند که خطری در کمین می افتد و بقا زیر سوال می رود.

با این حال حزب اسلامی فیصله کرده است که لزوماً وارد اردوگاه قدرت در کابل شود. البته این کار تعصب و تقابل کهنه را جان دوباره خواهد داد و جنگ قدرت آن گونه که در سال های اول دهه هفتاد اتفاق افتاده بود، این بار زیر سقف قدرت تکرار خواهد شد. صلاح الدین درین ماجرا، اثرگذاری ضعیفی خواهد داشت. ایشان هنوز از کلاف ترور استاد ربانی سردرنیاورده؛ چه گونه سردرکوزه شورای صلح فرو برده است؟

صلاح الدین در نخستین دوربازی جدید، با حریف کهنه کار (حزب اسلامی) سروکله خواهد زد.

آیا این فصل، انشعاب فکری در جمعیت را تا سرحد ایجاد شکاف بزرگ دامن نخواهد زد؟

تازه این که جمعیت و حزب اسلامی در برابر چالش منطقه و جهان دست خالی تراز گذشته اند و ماشین جاده صاف کن دموکراسی و کثرت گرایی به سوی شان نزدیک می شود.

هدف حملات زنجیره ای، بمباران ذهنی بود امنیت ملی از سوی حلقه‌های مختلف قدرت، در اسارت خاموش قرار دارد.

طالبان و هرنیرویی که در عقب آن قرار دارد، با حملات همزمان، به اهداف کامل خود دسترسی یافتند. هرج و مرج ذهنی بسیار شدیدی در میان مردم تولید شد. این حالت سبب می‌شود فرار جماعت شهری آغاز شود، سرمایه‌گذاری‌ها منجمد و شیرازه کار و فعالیت یومیه از هم بگسلد. عفونت بی‌اعتمادی بین مردم و حکومت از حد بگذرد و خود سری لگام گسیخته در تاروپود دولت و نهاد های غیردولتی فزون تر از همیشه مسلط گردد.

در صورت شروع موج دیگر تهاجمات، پایداری سکتورهای امنیتی، درخشش خود را از دست خواهد داد. خسته و سراسیمه شده و از آینده شان هراسان می‌شوند. چرا که حملات زخم زنی و غیرجبهه‌یی در مکان های پر جمع و جوش شهری معمولاً نه برای پیروزی نظامی بلکه به منظور بمباران افکار عمومی برنامه ریزی می‌شود. در جنگ های اعلام نشده قبل از هر چیز موضوع تسلط بر افکار مردم اولویت دارد. در جنگ نا متعارف کنونی که دشمن در هر جا هست و در هیچ جا هم نیست، انهدام ثبات ذهنی جماعت شهری از اهداف کلیدی به حساب می‌آید. اما باید توجه داشت که حملات اصلی طالبان ممکن است پس از این با اشکالی غیر قابل پیش بینی سازماندهی شود. در حملات طالبان ضعف «استخبارات» در کار نبود؛ چیزی عمیق تر از اتهام زنی به امنیت ملی و ناتوانی در قضیه دخیل است که سران حکومتی از آن حاشیه می‌روند. مشکل اصلی خود تیم حاکم در کابل است که با همه در افتاده است. تیم حاکم آن طوری که معلوم می‌شود، تصمیم دارد تا نفس آخر از پالیسی مشکوک خویش (که نه دشمن معلوم است نه دوست) دفاع کند. بنا برین، قلعه بند سازی سه چهارتن فرد انتحاری، دست آورد دارای ارزش پایدار نیست. این خود نشان می‌دهد که حکومت به طور کل در حالت دفاعی قرار دارد. حدود بیست ساعت انفجار ذهنی در سطح یک شهر پنج میلیونی، دست آورد سیاسی و روانی است که به جای سران حکومت و سکتورهای امنیتی، پروژه داران طالبان آن را نصیب شده اند.

رئیس جمهور گفت:

رخنه تروریست ها به کابل و ولایت های دیگر کشور، نمایانگر ضعف استخباراتی ما و به ویژه ناتوانی است و در این مورد باید به صورت جدی تحقیق شود.»

نخست باید تیم حاکم اثبات کند که در برخورد با جامعه بین المللی صداقت دارد. آنگاه می‌تواند گله و گذاری کند. مطابق به پالیسی حکومت، رئیس جمهور نباید «ناراضیان افغان» و «براداران» را «تروریست» بخواند. این پامال کردن سیاست خود حکومت است. نکته مهم این است که رئیس جمهور چرا تیر ملامتی به سوی ناتو رها می‌کند؟

ناظران وضع جاری همیشه می‌گویند اعتماد و همکاری بین تیم حاکم و جامعه جهانی جایش را به شک و تردید نسبت به نیت یکدیگر خالی کرده است. تیم حاکم که از 500 نفر بیشتر نیست؛ ضدیت بر ضد جامعه جهانی را از نام «منافع ملی» عنوان می‌کند. اما مردم خبرنگاران در جلسات محافظه کاران در ارگ چه می‌گذرد. امنیت ملی از سوی حلقه‌های مختلف قدرت، در اسارت خاموش قرار دارد. کل پرسونل امنیت کمتر از سیزده هزار نفر است که به غیر از مسئولان ارشد که فرمانبرفهم و کرزی هستند، همه از نظر اقتصادی و تأمین امکانات در شرایط رقت باری قرار دارند.

گذشته از این، دولت با دهل و سرنای تبلیغاتی، قبلاً «مسئولیت» تأمین امنیت و مسئولیت «عملیات شبانه» را از ناتو در دست خود گرفته است. حالا بهانه گیری و اوقات تلخی چه سودی دارد؟ دولت

می خواهد به ناتو بگوید اگر در کشف وردگیری دسته های تروریستی همکاری نمی کنید؛ پس مشغول چه کاری هستید؟

ناتو با اشاره به فاجعه یازده سپتامبر 2001 در امریکا، موضوع فیصله جهانی برای مبارزه با تروریسم را مطرح می کند. سخن ناتو این است:

این جا آمدیم؛ طالبان را سرنگون کردیم تا شما را به قدرت برسانیم؛ پول خرج کردیم و تلفات سنگین دادیم. برای شما اردو هم درست کردیم و مطابق اصرار خود شما، مسئولیت بخش های مهم را به شما دادیم. با وجود آن که 500 تن از فعالان القاعده و طالب را از زندان قندهار رها کردید، باز هم به اثر پافشاری مداوم، زندان بگرام هم به شما داده شد. اگر دیدگاه شما نسبت به تروریسم با دیدگاه بین المللی فرق دارد؛ اقدامات هم می تواند تفاوت داشته باشد. وقتی در نتیجه سیاست خود تان ضربه می خورید، ما را چرا به شلاق انتقاد می گیرید. به جای انتقاد، تغییر و اصلاحات در خود بیاورید. درد درونی خود را رفع کنید. بیماری فساد و خود سری را علاج کنید و ظرفیت ارگان های امنیتی را بلند ببرید. سعی کنید به جای دزدی کردن بیت المال، برای تقویت امنیت ملی خرج کنید.

به این ترتیب، طالبان، مردم افغانستان، امریکا، پاکستان، انگلیس و حتی خود سران قدرت به اصطلاح به «کوک» خود فهمیده اند که تکان دادن به خود و درهم شکستن فساد مافیایی در دستگاه حاکم به معنای شکستن استخوان های خود است. محافظه کاران به دام خود شان افتاده اند. شاید در حملات بعدی، تلاقی شمشیرهای لفظی بین ناتو و حکومت بیشتر از این جرقه بزند و بحران یک قدم دیگر به یک تصادم نزدیک شود. افغانستان کشور تصادم های اعلام نشده و نا قانونمند است. همه چیزی می توان خلاف عادت اتفاق بیفتد. زیرا تا کنون برای ایجاد یک مدیریت واحد سیاسی که همه طرف های داخلی و خارجی در آن توافق کرده باشند، فیصله نهایی صادر نشده است.

گزینه کلی برای نجات که هنوز به دهان مطبوعات داده نشده، این است: تغییر بیاورید؛ ورنه کنار زده می شوید.

بیست و نهم حمل- 1391

دوستم: حاضرم برگردن ملا عمر گل بیندازم!

کشتی بخشی از اپوزیسیون کم کم به سوی امواج لنگر می گیرد.

جنرال عبدالرشید «دوستم» رهبر جنبش ملی- اسلامی افغانستان در ولایت بلخ گفت:

«من حاضرم شخصاً برگردن ملا عمر و رهبر شبکه حقانی گل بیندازم و آن ها را چون برادر خویش در بغل بگیرم.»

بانگ آشتی جنرال دوستم در شرایطی شنیده شد که «جبهه ملی» سرراست تر از دیگر نیروهای ضد طالب، طبل آماده گی برای دفاع در برابر خطر طالبان و پاکستان به صدا در آورده بود. نخستین شلیک مانور جنرال، تصادفی نیست. دوستم پس از نگونسازی رژیم طالبان پیشنهاد کرده بود با

بیست هزار سرباز محلی تحت فرمان خودش، نام القاعده و طالب را از افغانستان محو خواهد کرد. داوطلبی دوستم از سوی هیچ یک از طرف های داخلی و خارجی مورد استقبال قرار نگرفت. حالا که ایشان از سفر زیارت خانه کعبه به کابل بازگشته؛ گمان برین است که اندرین باب توشه های تفاهم در آستین دارد.

جنرال دوستم افزود:

«بیش از سه و نیم دهه جنگ و برادرکشی را تجربه کردیم و در این راه عزیزان زیادی چون پرفیسور برهان الدین ربانی، شهید عبدالعلی مزاری، احمد شاه مسعود و دیگران را از دست داده ایم. لذا برای اتمام این خونریزی ها از گفتگوهای صلحی که به ابتکار شاه عربستان سعودی برگزار شده، حمایت می کنیم.»

ایشان بی تردید در سفر عربستان با مقامات سعودی درین زمینه دیدارها و تفاهم هایی داشته است. مشکل بتوان توضیح داد تعاملی که از دهلیز عربستان عبور داده شود، تا چه میزانی حضور دولت افغانستان را درگفت وگوهای جاری بازتاب خواهد داد. اگر تحركات جدید به دور از چشم تیم حاکم سازماندهی شده باشد، باید در بهار امسال منتظر تغییرات در امانتیک سیاسی و نظامی در کشور باشیم.

در بیست سال پسین، هرگاه جنرال دوستم از جا جنبیده، محاسبه ها به هم خورده و حکومت ها فروافتاده اند. در برخی رسانه های غربی از وی به عنوان فرمانده «پادشاه ساز» نام برده شده است. در شرایط ناپیدار سخن گفتن از «ائتلاف» های پایدار ساده لوحی است. ائتلاف ها در افغانستان همیشه بر اصول نظامیگری استوار بوده و سپس نسخه سیاسی از دل آن بیرون آمده است. جنرال دوستم نگاه جدید خود را در حالی بیان کرده که دولت افغانستان در معامله با طالبان و امریکا در بن بست افتاده و تلاش دارد حزب اسلامی را برای تقویت بازوهای دفاعی خود وارد سیستم قدرت سازد.

با شروع «بهار» 1391 دوجبهه؛ یکی یورش های تروریستی که امیدها برای صلح را از ریشه می زند؛ دیگر، دیپلماسی زیرکانه سیاسیون با کانال های دخیل در کشمکش جاری به راه افتاده است.

ترکش خمپاره و سنگرگیری در اماکن پرجمعیت، هر چند آرامش از دل ها می گریزند. مگر، عرف جنگ پنهان همچنان بر اساس قواعد نوشته نا شده، تصویر خود را به رخ می کشد. این که چه چیزی در راه است؛ کسی نمی داند.

آیا دیوهای مست «بهار اعراب» که یمن، لیبیا، سوریه و مصر را از محور اصلی خارج کرد؛ امسال روبه سوی افغانستان خواهد کرد؟ هر چه هست، تناسب نیروهای وائتلاف ها را به زودی برهم خواهد زد.